

### امام خمینی (ره) |

ملت ما اکنون به شهادت و فداکاری خو گرفته است و از هیچ دشمن و هیچ قدرتی و هیچ توطئه ای هراس ندارد  
بترسند که مردن را تمام می دانند و انسان را فانی.

ماهنامه شهیدای اسلام (تحت نظارت هیأت خانواده شهدا و ایثارگران)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: کبری احمدی

سر دبیر: سید هادی کسایی زاده

همکاران این شماره: حمیدرضا بوجاریان، مریم طاهری، مهدیه محمدی، داوود گلی، لیلا شاهی

حسین جمشیدیان، مهتاب چابک، سارا آقارضایی، نسرین کیانمنش، رحیم محمدی، مریم نوروزی

مصطفی آقامحمدلو، معصومه سلیمانی

مدیر روابط عمومی: مرضیه سادات باقری

صفحه آراء: کاوه رحیمی، ویراستار: مسلم بیات

با تشکر از: سردار باقرزاده، سردار موسوی، حجت الاسلام براتی، حجت الاسلام آقاهیری

آدرس: تهران، خیابان کارگر جنوبی، خیابان

آذربایجان غربی، پلاک ۲۱۰

شماره تماس و نمابر: ۶۶۵۷۶۲۸۲

ارتباط مستقیم با مدیر مسئول: ۰۹۱۰۲۰۹۵۶۹۹

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۰۴۰۴۰

رایانامه: shohadayeislam.ir@gmail.com

کدپستی: ۱۳۱۸۸۷۳۴۳۳

## اجتماعی

- پرونده ای برای اعلامیه‌های بزرگترین انقلاب قرن
- چاپ اعلامیه با طعم شکنجه
- اولین اعلامیه امام را من چاپ کردم
- نماد "میدان انقلاب"
- دعوای دولتی‌ها بر سر کاخ سعد آباد
- پزشکان فراری از جنگ تبعید شدند



## استانها

- اخبار کوتاه
- همسایه امام در نجف
- رفیق روزهای انقلابی آیت‌الله خامنه‌ای
- خبرنگاری که خبرش به گوش امام رسید
- شهیدی که فرمانده شهید زین الدین بود



## حماسه

- تکاور ایران دهمین کماندوی برتر دنیا
- دیگر غورباکه نمی‌خوریم!
- اعلام اسامی ۳ تکاور خطرناک جنگ
- روزنامه نگار بازگوشی که تاریخ جنگ را تغییر داد
- جانباز ۸۲ درصدی که "سوداگر" شد
- مخملباف "حزب الهی" بود؛ ولی نمی‌دانم چه شد!



امروز جانبازها وقتی به طور متمایز و شاخص در جامعه نشان داده بشوند، معرفی بشوند، تجلیل بشوند، احترام بشوند و مورد تکریم قرار بگیرند، این به معنای به میان آوردن و به عرصه آوردن تمثال واقعی ایثار است؛ این خیلی اهمیت دارد. لذا ما به این تکریم و تجلیل احتیاج داشتیم، نظام به این احتیاج داشت. علاوه بر این‌ها، جهت سوم، یک نوع سپاسگزاری کوچکی هم از این مجموعه فداکار و خانواده‌هایشان به حساب می‌آید. شماها با خدا معامله کردید، و واقعا باید خطاب به شماها گفت: «فاستبشروا ببيعکم الذی بايعتم به» بشارت باد به شما، با این معامله‌ای که با خدا کردید.



## سخن اول

### کبری احمدی

چند روزی مانده به پایان سال حماسه سیاسی و درست در زمانی که تازه برخی یادشان آمده که در ادامه آن حماسه سیاسی حماسه اقتصادی یا همان اقتصاد مقاومتی هم وجود داشته است رهبر انقلاب موضوعی را در کالبد یک دغدغه اعلام می‌کنند که مهمترین مسئله فراموش شده این چند ماه بوده است. فرمایش مقام معظم رهبری در باب فرهنگ در حالی مطرح می‌شود، که دولت یازدهم تازه کارش را آغاز کرده و این یعنی فرهنگ به همان اندازه باید مهم باشد که مسائل دیگر. در این چند وقت کارشناسان فرهنگی، فعالان این حوزه و برخی مسئولان به فراخور دیدگاه خود را درباره دغدغه رهبر انقلاب رسانه‌ای کرده‌اند. تحلیل فرمایش رهبری امری پسندیده است که مسئولان حتی می‌توانند با مصداق به موارد گوناگون اشاره کنند و راهکار ارائه دهند. ماجرا وقتی ناخوشایند است که برخی تحلیل‌ها و برداشت‌ها، رنگ و بوی شخصی و جناحی به خود بگیرد و احیانا لیبیک‌ها در حد حرف باقی بماند. این یعنی جفا در حق رهبری. تلخ‌تر آن که برخی این گونه‌القامی کنند که دغدغه فرهنگی رهبر انقلاب یعنی تنگ کردن حلقه فعالیت! در حالی که ایشان در همه دولت‌ها در بیان و عمل دغدغه فرهنگی‌شان را عنوان کرده‌اند و اتفاقا همه تاکیدشان تولیدات فرهنگی - هنری بیشتر و با کیفیت‌تر بوده است.

مرور سخنرانی‌ها و دیدارهای رهبری معظم انقلاب با گروه‌ها و فعالین مختلف گویای اشراف بسیار بالای ایشان در موضوعات نشر، کتاب، رمان، شعر، و... است. ایشان وقتی وارد غرفه‌های مختلف نمایشگاه کتاب می‌شوند، هم خط و ربط ناشران را می‌دانند، هم کتاب‌های جدید و قدیم تالیفی و ترجمه را. ضمن این که تنها به غرفه انتشاراتی که وظیفه اش نشر آثار دینی و انقلابی است نمی‌روند بلکه در کنار آن سری هم به انتشارات رمان‌های روز داخلی و خارجی می‌زنند. از برخی نویسندگان نام می‌برند و به وضوح درباره کیفیت آثارش نظر می‌دهند. و وقتی رهبر انقلاب با این اشراف کامل در حوزه مسائل فرهنگی احساس نگرانی می‌کند و در خصوص منزوی شدن جوانان حزب‌اللهی در حوزه فرهنگی هشدار می‌دهند یعنی متأسفانه فرهنگ همپای رسالت اسلامی - انقلابی و حتی ملی پیش نیامده. به هزار و یک دلیل ذائقه مردم گاهی به فرهنگ و هنر وارداتی عادت کرده. مردم تقصیری ندارند و وقتی از قاب تلویزیون، پرده سینما، قفسه کتابخانه، کارگاه‌های مد و لباس و... خوراک فکری مناسبی گیر نیابند ناخواسته به سمت دیگری گرایش پیدا می‌کنند. از آنسودشمن از تولیدات فرهنگی برای پیشبرد مقاصدشان استفاده می‌کنند ادامه بدهم.

## سیاست



- گزارش زندگی امام در نوفل لوشاتو
- حفاظت ۵ زن از جان امام خمینی در نوفل لوشاتو
- دباغ: سید احمد وقت نکرد افشگری کند
- زیارت ۳۰ دقیقه‌ای امام خمینی<sup>(ده)</sup> در حرم حضرت عبدالعظیم<sup>(ه)</sup>

## فرهنگی



- آخر دنیا در "آلکاتراز" ایران
- از کرخه تا "چ"
- وقتی کانادایی‌ها برای تاتر دفاع مقدس بازی می‌کنند!
- سیمرغ بلورین سهم ۳۹ فیلم دفاع مقدسی
- چاق و لاغر سفارشی نبود!
- عسکروالادی گفت: "هاشمی" و "میرحسین" از مسیر انقلاب خارج شده‌اند

## بین الملل



- بالاتر از خطر در دمشق
- الخمينی العائد لیکتیب فی التاريخ
- Syria biological weapons scare
- 'another way to justify US' armed struggle policy

## ◀ اظهار نظر نوه امام خمینی (ره) در مورد مدل مو و توپ طلای رونالدو

به شخصه بازی‌اش را دوست دارم و نوع حرکاتش در زمین را می‌پسندم. من نمی‌توانم به طور حرفه‌ای و فنی در موردش صحبت کنم. فقط به عنوان یک بیننده در باره‌اش نظر می‌دهم و نمی‌دانم تاکتیکش یا تکنیکش را دوست دارم. میدانم کاملا با بقیه فرق دارد و واقعا حقیقتش بود که بهترین بازیکن جهان شود. اشراقی در مورد اینکه آیا ریبوری یا مسی هم می‌توانستند این عنوان را به دست بیاورند؟ می‌گوید: «مسی که اصلا حقیقتش نبود و دیگر بس‌اش بود چون چندین بار عنوان را به دست آورد و انصافا این حق رونالدو بود که توپ طلا را به دست بیاورد.» اشراقی می‌گوید: «من زیاد در مورد مسائل اخلاقی او چیزی نمی‌دانم اما بازی‌اش فوق‌العاده است زندگی خصوصی هر کسی به خودش ربط دارد، رونالدو جوان است و خودش می‌داند به موهایش برسد یا نه. اگر در جوانی برای موهایش خرج نکند پس کی خرج کند؟»

زهره اشراقی نوه امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی پس از کسب توپ طلا توسط کریس، در صفحه اجتماعی خود عکس این بازیکن را در حال تصاحب توپ طلا به اشتراک گذاشته و عنوان کرده: «توپ طلا به صاحبش و اشراقی، با او تماس گرفته و علت آن را جوابی داد. من عکس رونالدو را در وی عنوان کرد: «بله، من عکس رونالدو را در فیس بوکم گذاشته‌ام و این یک واکنش به یک اتفاق خوب بود و واقعا رونالدو حقیقتش بود که این عنوان را کسب کند. او هم برای رئال فوق‌العاده بود و هم در بازی با سوئد فوق‌العاده بازی کرد. من



## علی خلیلی دیگر جان ندارد

که ناشی از عوارض عمل قلبی است بدن بیمار دچار اختلال در خون رسانی شده و حتی قادر به پیوند اعضا هم نیست و روده‌ها، معده و بخشی از ریه هم تخلیه شده است و پزشکان گفته‌اند احتمال تخلیه کلیه و کبد وجود دارد. خانواده علی خلیلی با اینکه فرزند خود را سال گذشته راهی کربلا کردند تا روحیه‌اش عوض شود، این بار برایشان باور کردنی نیست که نتیجه امر به معروف و نهی از منکر موجب بستری شدن فرزند طلبه خود برای چندمین بار روی تخت بیمارستان باشد. اما ماجرای تعرض به این طلبه جوان آمر به معروف در نخستین روزهای فصل بهار ۹۳ رنگ شهادت به خود گرفت و علی خلیلی به دلیل مصدومیت از عوارض آن شب واقعه به درجه رفیع شهادت نائل شد. البته مشکلات تنها برای علی خلیلی روحانی آمر به معروف که مورد ضرب و شتم و بعد هم منجر به شهادتش شد، نیست بلکه دو روحانی دیگر هم با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنند. روحانی دیگر به نام حجت الاسلام "مصطفوی" که یکی از چشمانش تخلیه شده و بنیاد شهید به او ۲۵ درصد جانبازی داده ناراضی است و می‌گوید درصد چشمان من ۳۵ درصد است ولی بنیاد می‌گوید چشمانت پیر بوده و ۲۵ درصد می‌دهم! این گزارش در حالی است که در سالهای اخیر هم مواردی دیگر از تعرض و ضرب و جرح آمران به معروف گزارش شده اما همچنان افراد متشاکلی نسبت به تعلل دستگاه قضا ناراضی بوده و اطلاع دادرسی را دلیل مشکلات می‌دانند این در حالی که رئیس قوه قضائیه و بعد از آن دادستان تهران قول پیگیری سریع به اینگونه پرونده‌ها را داده بودند.

این گونه جرائم را در لیست جرائم خاص قرار داده و به سرعت رسیدگی کنند؛ ولی این پرونده ۳۰۰ روز در دادگاههای تهران سرگردان بود تا اینکه بالاخره در اواخر فروردین ماه همان سال حکم دادگاه برای احسان متهم اصلی پرونده صادر شد. اسکندری وکیل مدافع علی خلیلی طلبه ناهی از منکر با بیان اینکه آخرین جلسه رسیدگی به این پرونده در تاریخ ۱۷ اسفند سال ۹۰ در شعبه ۱۰۳۳ مجتمع قضایی شهید قدوسی برگزار شد گفت: قاضی دادگاه متهم ردیف اول پرونده را به ۳ سال حبس و همچنین پرداخت ۳۵ میلیون تومان دیه محکوم کرده است. پس از صدور رای خانواده علی خلیلی از طریق وکیل خود به دادگاه تجدید نظر اعتراض کرده و پرونده وارد دادگاه تجدید نظر شد. "مشتاق فر" مادر علی خلیلی بعد از گذشت یک سال از این حادثه بعد از حکم دادگاه گفت: اعتراض ما به دیه نیست؛ خواسته ما رسیدگی به موضوع دیه نیست بلکه می‌خواهیم بدانیم آیا مجازات جرمی که فرزند من به خاطرش به آن دنیا رفت و برگشت کافی است؟ قوه قضائیه باید پاسخ دهد که چرا این حکم را که هیچ قاطعیتی در آن وجود ندارد و احتمال تکرار آن هست، صادر کرده است. مادر این روحانی جوان در پاسخ به اینکه آیا وزیر بهداشت (دستجردی) به قول خود برای تأمین هزینه‌های درمان فرزندان عمل کرده، گفت: هزینه‌های بیمارستان عرفان پرداخت شد، ولی پس از ترخیص هزینه‌های فرزندم، اعم از فیزیوتراپی و... برعهده خودمان است. علی خلیلی اول بهمن ماه سال ۹۲ به دلیل عوارض عمل‌های جراحی قلبی در بیمارستان عرفان تهران بستری شده است. به گفته پزشکان به دلیل پایین آمدن پلاکت خون و بالا رفتن گلبول‌های سفید



بیش از ۱۱۰۰ روز قبل ساعت ۲۲:۳۰ دقیقه در یکی از شبهای تیرماه سال ۹۰ طلبه جوانی به نام "علی خلیلی" که سوار بر موتورسیکلت بود، عده‌ای جوان را که سوار بر خودرو بوده و موسیقی غیرمجاز با صدای بلند گوش می‌دادند را دعوت به آرامش (امر به معروف و نهی از منکر) کرد. ولی این توصیه به مشاجره از سوی راکبان خودرو تبدیل شد و یکی از سرنشینان به نام "احسان" با ضربه چاقو این طلبه جوان را مجروح کرد. این حادثه که در آن سال برای چندمین بار در پایتخت رخ داده بود به سرتیتر رسانه‌ها نیز تبدیل شد. ولی پس از ۲۴ ساعت مشخص می‌شود که برخی از بیمارستانها از پذیرش این جوان غرق به خون خودداری کرده‌اند که با ورود وزیر بهداشت وقت (مرضیه دستجردی) متخلفان به سرعت شناسایی و به دستگاه قضا معرفی شدند. ماجرای علی خلیلی به دستگاه قضا کشیده شد و دادستان تهران و دادستان کل کشور وعده دادند

## ◀ آمار شهدای سال ۹۲: عروج ملکوتی ۸۸ جانباز



شدید قرار گرفت و مضروب شد و به مقام جانبازی ۷۰ درصد نائل گردید پس از ۴ سال دست و پنجه نرم کردن با آثار جراحت خویش، در سن ۳۱ سالگی به شهادت رسید؛ در حالی که یک دختر و یک پسر خردسال از وی برجا مانده است. در میان اسامی شهدای جانباز سال ۹۲ نام نادر امیری هم می درخشد. نادر امیری از جانبازان دوران دفاع مقدس پس از سال هارنج و تحمل سختی های جانبازی به شهادت رسید. حاج ابراهیم فالیزکار جانباز ۷۰ درصد در سال ۱۳۴۵ متولد شد و در ۱۵ سالگی در منطقه عملیاتی جزایه از ناحیه دو چشم مجروح شد هم از شهدای سال ۹۲ است. همچنین جانباز هشت سال دفاع مقدس علی شکراللهی هم، پس از ۳۰ سال تحمل درد و رنج آسمانی شد. درجه رفیع جانبازی نائل آمد.

سال ۹۲ یکی از بهترین سال های پس از دوران دفاع مقدس در رسیدن همزمان جا مانده از قافله شهادت بود به گونه ای که در این سال، ۸۸ تن از جانبازان سرافراز دفاع مقدس به خیل همزمان شهیدشان پیوستند و سال ۹۲ را به عنوان سال پایان انتظار خود انتخاب کردند. هر چند هر کدام یک از این جانبازان روایت تلخ و شیرین دوران ایثارگری دارند ولی ای کاش بنیاد شهید برنامه ویژه ای برای شهدای سال ۹۲ برگزار کرده و شبکه سیما بخش می کرد. در میان اسامی شهدا می توان به شهید قدیری اشاره کرد. احمد قدیری در هفته اول فروردین سال ۹۲ پس از تحمل سالها درد و رنج به درجه شهادت رسید. همچنین سیدعلیرضا ستاری مهندس عمرانی که در روز عاشورای سال ۱۳۸۸ توسط فتنه گران، مورد شکنجه

### اعتراض ایثارگران

#### به نحوه پذیرش کانون های وکلا

پس از اتمام آزمون وکالت سال ۹۲ که با حاشیه هایی همچون اشتباه در طراحی سوالات و تاخیر در اعلام اسامی پذیرفته شدگان همراه شد، موضوع پذیرش ایثارگران بر اساس سقف قانونی نیز در ابهام قرار دارد. ایثارگرانی که در این آزمون شرکت کرده اند نگرانند کانونها همانند سالهای گذشته در پذیرش آنها کوتاهی کنند. زیرا رویه های ثابت و مشخص در تفسیر حکم ماده مربوط به جذب آنها از سوی کانونهای وکلا اجرا نمی شود. این در حالی است که یکی از داوطلبان ایثارگر آزمون وکالت می گوید: همان گونه که پیش بینی می شد، چالش بزرگ و اصلی آزمون وکالت ۹۲ نحوه اعمال سهمیه ایثارگران با توجه به تغییر مبنای قانونی آن از مقررات ماده ۳ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت به قانون جامع خدمات رسانی ایثارگران مصوب اسفند ۱۳۹۱ خواهد بود و اولین جرقه های این چالش در تعلل و خودداری هیات مدیره کانون وکلای آذربایجان شرقی برای اعلام اسامی پذیرفته شدگان نهایی این کانون بود و بعد از آن هم کانون وکلای دادگستری فارس با این چالش روبرو شد. وی اظهار داشت: هنگامی که پذیرفته شدگان رتبه های ۹۸ تا ۱۳۵ به کانون وکلای فارس مراجعه می کنند با پاسخ مسئولان کانون در مورد توقف ثبت نام از رتبه های ۱۰۲ به بعد مواجه می شوند! که دلیلشان هم این بود که عده ای از داوطلبان سهمیه ایثارگران به دادگاه انتظامی قضات شکایت کرده و دستور این دادگاه برای توقف ثبت نام تا زمان رسیدگی و حصول نتیجه را اخذ کرده اند. این داوطلب ایثارگر آزمون وکالت ۹۲ ادامه داد: در این شرایط با توجه به احتمال بروز مشکلات مشابه و طرح شکایتهایی در دیگر کانون ها، باید چاره ای برای رفع ابهام موجود در حکم ماده ۵۹ قانون جامع خدمات رسانی به ایثارگران اندیشید تا رویه ای ثابت و مشخص در تفسیر حکم این ماده حاکم شود و زمینه بروز این مشکلات مرتفع شود. البته احتمال این شکایت از کانون وکلای مرکز هم وجود دارد.

## نامگذاری یک خیابان به نام... عمر!



نامگذاری یک خیابان به نام حضرت عمر در شهر «سقز» در استان «کردستان» موجی از تعجب را در میان شیعیان ایجاد کرده است. براساس قانون اساسی، مذهب رسمی کشور جمهوری اسلامی ایران «شیعه» است و دولت موظف است نسبت به پاسداری از مذهب رسمی کشور اقدامات و تدابیر لازم را داشته باشد. ولی اخیرا اخباری مبنی بر نام گذاری یک خیابان در استان کردستان به نام یکی از خلفای اهل سنت و با قید کلمه "حضرت" از سوی شهرداری، موجی از تعجب را در میان شیعیان برانگیخته است.



## لطفابه جانبازان رسیدگی کنید!

سردار اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی کشور به اقدامات انجام شده برای درمان و بهبود جانبازان نیروی انتظامی در سالهای اخیر اشاره کرد و گفت: اقدامات بسیار مطلوبی برای سهولت زندگی جانبازان این نهاد در سالهای گذشته رخ داده، اما باید رسیدگی به جانبازان بوپژه افرادی که در حین مأموریت دچار جراحت شده اند، در دستور کار جدی قرار گیرد.



## انتقاد سر لشگر صفوی از چاپ برخی کتابها

سردار سرلشگر سید یحیی صفوی دستیار و مشاور عالی فرماندهی معظم کل قوا با انتقاد از چاپ کتابهای غیر مستند و خلاف واقع در حوزه دفاع مقدس گفت: متأسفانه بعضاً کتابهایی چاپ می‌شود که در آن هم طرح‌ریزی عملیات‌ها و هم یگان‌های رزمی اشتباه ارائه شده است. باید حقایق و واقعیات دفاع مقدس و نقش یگان‌های ارتش، سپاه، بسیج و جهاد سازندگی به طور منصفانه و مستند بیان گردد.



## لغو کنگره "شهدای اسلام" ۱۰ دقیقه قبل از مراسم!

بزرگداشت شهید راه قدس، «راشل کوری» که قرار بود ۲۵ اسفندماه سال ۹۲ در دانشکده الهیات دانشگاه تهران برگزار شود، لغو شد. این خبر در نوع خود بسیار قابل تأمل بود به نحوی که عباسی، دبیر اجرایی این همایش که به همت کنگره بین‌المللی شهدای جهان اسلام مهیا شده بود، در پاسخ به خبرنگاران گفت: «معاونت فرهنگی دانشگاه تهران به خاطر نداشتن مجوز از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی این برنامه را لغو کرده است.» وی افزود: «با وجود هماهنگی‌های قبلی و نامه نگاری‌های صورت گرفته، باز هم اجازه ورود به سالن را نمی‌دهند.» لازم به ذکر است، این برنامه از چند وقت پیش، تبلیغات خود را آغاز کرده بود و پوستره‌های آن با مجوز قبلی دانشگاه تهران نصب شده بودند. مهمانان این برنامه دکتر محمدجواد لاریجانی، معاون بین‌الملل و دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه؛ نادر طالب زاده، از فعالان رسانه‌ای و مرضیه هاشمی، خبرنگار آمریکایی شبکه پرس تی وی بودند.

همچنین دبیرخانه این کنگره اعلام کرد: تنها ۱۰ دقیقه قبل از شروع مراسم، خبر عدم امکان برگزاری این مراسم در دانشگاه توسط مسئولین مربوطه، اعلام شد و بهانه آن، مشکلات اداری عنوان شده است. این در حالی است که برنامه پیشین این کنگره که با محوریت شهید سلیمان محمد خاطر برگزار گردید، با همین روال مشخص و در این دانشکده برپا شده بود حال سوال اصلی این است که آیا اعلام تعطیلی مراسم بزرگداشت «راشل کوری» از سوی دانشگاه، با تغییر رویکرد موجود در وزارت علوم مرتبط است؟

## زندگی مادر معاون شهید چمران در پارکینگ!



شهید اسماعیل کمان را بوشهری‌ها خوب می‌شناسند. رزمنده‌ای که دوشا دوش شهید علیرضا ماهینی (مالک اشتر جنگ‌های نامنظم) جنگید و مدت‌ها در جنگ‌ها نامنظم معاون شهید دکتر چمران بود. مادر شهید می‌گوید: با گذشت ۳۰ سال از شهادت فرزندم

مسئولان نسبت به ما کم لطف بوده‌اند و بنده گلایه بسیاری از مسئولین دارم و از ریاست بانک اقتصاد نوین آقای خدردی تشکر می‌کنم که پارکینگ منازل سازمانی بانک را تحت اختیار ما قرار داده تا بی‌خانمان نشویم. بعد از انتشار این خبر مبنی بر اینکه مادر شهید اسماعیل کمان و معاون شهید چمران در پارکینگ زندگی می‌کنند که بازتاب بسیار زیادی در رسانه‌های کشور داشت؛ مدیرکل گمرکات استان بوشهر اعلام کرد، جهت حل مشکل این خانواده یک خانه را تحت اختیار آنها قرار خواهد داد. مدیرکل گمرکات استان از اوایل اسفندماه این منزل مسکونی را تحت اختیار آنها قرار داده است و برادر شهید و (محمدی) هم‌رزم شهید کمان جهت عرض تشکر و قدردانی در دفتر آقای احمد پور حیدر حاضر شدند و از این مدیرکل تجلیل کردند. مدیرکل گمرکات استان بوشهر در خصوص انگیزه این کار گفت: شهدا به گردن همه ما حق دارند و ما هر چه داریم از شهداء است و شرف، استقلال و آزادی ما مدیون این شهدا است و ما نباید کاری کنیم شرمنده آنها شویم و این کوچکترین خدمتی است که می‌توانیم در حق این شهداء انجام دهیم. احمد پور حیدر اضافه کرد: بعد از اطلاع از این موضوع ما آن را در دستور کار قرار دادیم و از طریق کمیته مسکن گمرک این موضوع را پیگیری کردیم.

## جانباز ۷۰ درصد دیر کل پارالمپیک شد

«امیرمادگار فرد» جانباز ۷۰ درصد دوپا قطع، دبیر کل پارالمپیک ایران شد. وی سال‌ها بازیکن تیم ملی بسکتبال با ویلچر جمهوری اسلامی ایران بوده است. وی همچنین رئیس هیئت ورزش‌های جانبازان و معلولین استان تهران، نائب رئیس و دبیر فدراسیون جانبازان و معلولین و مدیر کل ورزش جانبازان در بنیاد شهید و امور ایثارگران بوده است.



## خانواده‌های ایثارگران در خواست مالی ندارند!

سردار انصاری قائم مقام رئیس بنیاد شهید گفت: به طور متوسط سالانه حدود ۵۰۰ هزار نفر از اعضای خانواده‌های شهدا، ایثارگران، جانبازان و رزمندگان در طول اجرای این طرح مورد تفقد، دلجویی و سرکشی قرار گرفته و مسائل، مشکلات و درخواست‌های آنان مورد بررسی قرار می‌گیرند. همچنین در ۶۰ درصد از این سرکشی‌ها درخواست‌های مالی و مادی مطرح نمی‌شود. وی همچنین به اعزام خانواده‌های شاهد و ایثارگر به اردوهای سیاحتی و زیارتی اشاره کرد.



## همایش حلبچه برگزار نشد!

همایش «حلبچه از شین (شینون) تا ژین (زندگی)» که قرار بود در خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شود، بدلیل بسته بودن در سالن اجتماعات لغو شد. دبیر همایش «حلبچه از شین تا ژین» با حضور در جمع مدعوین که یک ساعت پشت درهای بسته منتظر بودند، گفت: متأسفانه تا این لحظه نتوانستیم رضایت مسوولان خانه اندیشمندان را برای برگزاری این همایش جلب کنیم.

«اردشیر پشنگ» افزود: از یک هفته پیش با مسوولان برای برگزاری این همایش هماهنگی‌های لازم انجام شده بود. وی با اشاره به دعوت ۹ سخنران از ایران و دو سخنران از اقلیم کردستان، با عذرخواهی از مدعوین، گفت: علت انصراف مسوولان و بسته بودن در تا این لحظه برای ما روشن نشده است.

پشنگ افزود: این همایش قرار بود با هدف بررسی حادثه بمباران شیمیایی منطقه حلبچه اقلیم کردستان و تاثیر آن در روابط بین ایران و کردهای این منطقه برگزار شود. شهر حلبچه ۲۶ سال پیش توسط ارتش بعث به دستور «صدام» بمباران شیمیایی شد و در نتیجه این جنایت پنج هزار نفر کشته و ۱۰ هزار نفر زخمی شدند.

## اقدام قابل تقدیر سازمان بهشت زهرا (س) در ترویج حجاب برتر

هنوز چندی از صدور دستور یکی از مسئولان وزارت ارشاد در ممنوعیت استفاده از چادر توسط بانوان آن وزارتخانه نگذشته است که مسئولان بهشت زهرا (س)، حضور بانوان شاغل در این مکان بدون پوشش چادر را ممنوع اعلام کرده و در اقدامی ارزشمند و قابل تأمل با تهیه چادر برای بانوان شاغل در این مجموعه، نسبت به ترغیب و تشویق آنان برای استفاده از این پوشش در محل کار اقدام کرده‌اند. گفتنی است بانوان شاغل در این مجموعه، به دلیل نوع کار و ارتباط و تعامل نزدیک با خانواده‌های شهدا و ایثارگران، علاقه خود را به استفاده از چادر به عنوان حجاب برتر بارها به مسئولان این مجموعه اعلام کرده بودند که در نهایت، مدیران این مجموعه به درخواست آنان پاسخ مثبت دادند.



# حیات یا حیات!

عکس شهدا



## وصیت نامه شهید محمد نوری

مردم اگر نمی دانند بدانند که برای من و امتان من فقط مسئله جهاد مطرح می باشد همه ما از سان نکتت باز ملاقات را به یاد میاوریم حتی به جای اشک خون از دید گان سال جاری کنیم بیایید آن همه کثافت سازی ها، حیاشی ها و خوش گذر آنها و ساز و برگ های رژیم منحوس را به یاد خود میاوریم و از این نعمت عظیم انقلاب اسلامی عبرت بگیریم بیایید مقداری به عقل خود رجوع کنیم و این دنیای مادی را با یک دنیای معنوی مقایسه کنیم و وقتی مسئله

## مهم ترین برنامه های بنیاد شهید و امور ایثارگران برای بزرگداشت روز شهید



مهم ترین برنامه های بنیاد شهید و امور ایثارگران برای بزرگداشت روز شهید از سوی سردار انصاری قائم مقام بنیاد شهید و امور ایثارگران را به شرح ذیل اعلام شد:

- دیدار با ۲۲ هزار خانواده شهید از ۲۲ بهمن ماه تا ۲۲ اسفند ماه جاری تحت عنوان طرح سپاس از فجر آفرینان
- دیدار با خانواده های ۲۲۷ شهید متولد ۲۲ اسفند و یک هزار و ۷۷۸ شهیدی که در روز ۲۲ اسفند به شهادت رسیدند.
- تجلیل از عوامل فیلم سینمایی شیار ۱۱۳ که دو شب پیش، در سالن سیدالشهدا توسط همسر رئیس جمهور، همسر رئیس بنیاد
- برگزاری همایش پیام آوردان ایثار (تاکون) دو هزار و ۲۰۰ راوی با نام پیام آور ایثار که همگی

## مسابقه نور ولایت

به ۵ نفر از کسانی که به سوال زیر پاسخ بدهند، هدایای فرهنگی اهدا خواهد شد.  
عدد گزیده صبح راه شماره ۱۲۷۹-۳۰۰۰ از سال فرماید.  
پیشینه تاریخی تشکیل نهادی همانند بنیاد شهید برای رسیدگی به امور خانواده های شهدا به چه واقعه ای مربوط است، در چه سالی و به فرمان چه کسی بوده است؟  
۱- سال ۱۳۴۲ در واقعه قیام خونین ۱۵ خرداد به دستور امام خمینی (ره)  
۲- سال ۱۳۵۸، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دستور امام خمینی (ره)  
۳- سال ۱۳۹۲ در وقایع مرتبط با فرقه ضاله اهل بیت به دستور آیت الله العظمی بروجردی (ره)  
۴- سال ۱۳۸۳، به دنبال تجمع نهادهای ایثارگری به دستور رهبر معظم جمهوری اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای



Like

شده هم دور از واقعیت است به خصوص در آن بخش که توهین به اهل بیت شده است.

همچنین در بخشی از این نشریه به جای استفاده از عکس حضرت امام از تصویر باز بگر نقش امام استفاده شده است که خود جای تامل بسیار زیادی دارد.

در این خصوص حسین طلا نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی اظهار داشت: بنیاد شهید و امور ایثارگران ویژه نامه ای را منتشر کرده است که در آن به سهو به جای فرقه "ضاله بهائیت" از "اهل بیت" نام برده است، اما بر حسب ظاهر سهوی بودن این ماجرا دلیل بر عدم پیگیری این موضوع نمی شود. اینکه چگونه این اتفاق افتاده است و چه کسانی این اشتباه را مرتکب شده اند، یا شخصی که مسئول این نشریه بوده غرضی داشته یا نه، همه و همه مواردی است که انتظار داریم بنیاد شهید آن را پیگیری کرده و به اطلاع مردم برساند.

طلا افزود: البته در خواست پیگیری این موضوع، ناپیده گرفتن خدمات مسئولان بنیاد شهید و امور ایثارگران در طول این چند ماه برای پیگیری و رفع مشکلات جانبازان و خانواده شهدا و سعی در پرداخت مطالبات آنها که به حمد الله نتایج خوبی داشته است، نیست.

که مستقیماً توسط روابط عمومی این سازمان مدیریت می شود به جای فرقه ضاله بهائیت بنویسد فرقه ضاله اهل بیت !!! اما نکته حائز اهمیت اینجاست که نشریه حیات طیبه که در تیراژ ۷۵ هزار نسخه با بودجه بیت المال به صورت هفتگی آن هم در نماز های جمعه سراسر کشور توزیع می گردد، زیر نظر اسفندیاری روابط عمومی جدید بنیاد شهید و امور ایثارگران فعالیت می کند که به محض ورودش به این اداره کل تمامی پرسنل قبلی نشریه حیات که همگی حزب الله و ارزشی بودند را اخراج کرده و خود شخصاً چند نفر را برای انتشار نشریه حیات برگزیده است. حال باید از هیئت نظارت بر مطبوعات پرسید آیا وقت آن نرسیده است که با برخوردی جدی و قانونی از توهین به مقدسات در نشریات کشور که به صورت سازماندهی شده، آغاز شده، جلوگیری می شود؟ این اقدام روابط عمومی بنیاد شهید و امور ایثارگران در حالی رخ داده است که اولاً بدون شک نمی توان چنین خطای بزرگ رسانه ای را به پای غلط های املائی و نگارشی گذاشت چرا که اگر در نوشتن واژه بهائیت اشتباهی هم رخ داده باشد، قطعاً نتیجه آن اهل بیت نمی شود و ثانیاً وجود اشتباه در نشریه ای که ۱۴۰ شماره از آن چاپ

“اواسط اسفندماه سال جاری بود که سایت خبری "شهادای ایران" خبری را مبنی بر انتشار مطالب توهین آمیز به اهل بیت و اخبار دروغ از مقام معظم رهبری در نشریه "حیات طیبه" متعلق به بنیاد شهید و امور ایثارگران منتشر کرد. خبری که موجب شد تا پای مجلس هم برای برخورد با این اقدام به میان آید. ماجرا از این قرار بود که نشریه حیات طیبه به صاحب امتیازی بنیاد شهید و امور ایثارگران در بخش مسابقه پیامکی خود آن هم با نام مسابقه نور ولایت که مستقیماً توسط روابط عمومی این سازمان مدیریت می شود به جای فرقه بهائیت نوشت فرقه "ضاله اهل بیت" که البته نمی توان نام این را غلط املائی گذاشت.

بر اساس این گزارش بی توجهی و عدم نظارت هیئت نظارت بر مطبوعات به محتوای نشریات و همچنین فعالیت نشریات سازمانی بدون اخذ مجوز لازم از معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، توهین به مقدسات را از سطح نشریات خصوصی به نشریات دولتی رسانده و کار به جایی رسیده است که نشریه بنیاد شهید و امور ایثارگران در بخش مسابقه پیامکی خود آن هم تحت عنوان مسابقه "نور ولایت"





# مدافعان

## تمام شهدای مدافع حرم در سال ۹۲

در مردادماه سال جاری در سوریه رخ داد، به شهادت رسید؛ پیکر این شهید در شهر نظرآباد تشییع و در گلزار شهدای این شهر به خاک سپرده شد.

اما دو شهید دیگر از استان سمنان که به خیل عظیم شهدای مقاومت پیوستند، **مهدی خراسانی** و **سید علی اصغر شنایی** بودند که ۱۹ خرداد سال گذشته در شهر دامغان تشییع شدند و پس از آن پیکر شهید مهدی خراسانی به روستای خورزان و پیکر شهید سیدعلی اصغر شنایی جهت خاکسپاری به شهر دیباج دامغان منتقل شد.

پاسدار رشیداسلام **شهید محمدحسین عطری**، از دیگر مدافعین حرمین شریفین زینبین بود که پیکرش با حضور گسترده مردم و در جمع مشتاقان به شهادت و جمع زیادی از خانواده‌های شهدا تشییع و در جوار قبر میرزا کوچک جنگلی در مسجد سلیمان داراب رشت به خاک سپرده شد.

**سیدمهدی موسوی**، از دیگر شهدایی بود که در دفاع از حرم آل‌الله جانانه به شهادت رسید. وی که اهل محله کمپلو اهواز و همچنین جانشین فرماندهی حوزه مقاومت بسیج ۱۰ اهواز بود، نامش در کنار اسامی شهدای مسجدالنبی(ص) منطقه لشکر این شهر جای گرفت و پیکرش نیز در گلزار شهدای اهواز به خاک سپرده شد.

**شهید محمود بیضایی (حسین نصرتی)** که همزمان با سالروز میلاد حضرت رسول اکرم(ص) در دمشق نزدیکی حرم زینب کبری(س) در نبرد با متجاوزان به حرم به شهادت رسید. پیکر پاک این شهید دوم بهمن ماه طی مراسمی روی دستان مردم تبریز تشییع و در گلزار شهدای وادی رحمت واقع در زادگاهش به خاک سپرده شد.

شهید مدافع حرم **محمدحسن خلیلی** معروف به (رسول)، که داوطلبانه برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) به سوریه رفته بود، عصر روز دوشنبه ۲۷ آبان ماه در نزدیکی حرم حضرت رقیه(س) به دست وهابیان تکفیری به آرزوی دیرینه خود رسید و شهید شیرین شهادت را نوشید پس از تشییع از فاز ۳ شهرک شهید محلاتی در قطعه ۵۲ بهشت زهرا (ردیف: ۷۸۷ شماره ۴۰) با احترام دفن شد؛ مراسم تشییع پیکر مطهر **شهید ابوالفضل شیروانیان** شهید مقاومت اسلامی سوریه و مدافع حرم حضرت زینب(س) هم آذرماه ۹۲ برگزار شد؛ پیکر پاک این شهید نسل سومی در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپرده شد.

دیگر شهید رسانه‌ای که در سوریه به شهادت رسید، شهید مستند سناز، **اسماعیل حیدری** بود که توسط تکفیری‌های سلفی در سوریه به شهادت رسید و ۳۱ بهمن ماه سال جاری در شهرستان آمل، از مسجد امام رضاع(ع) تا گلزار شهدای امامزاده ابراهیم(ع) تشییع و در جوار امام زاده ابراهیم(ع) با احترام به خاک سپرده شد.

**شهید علی دراجی**، یکی دیگر از شهدای مدافع حرمین شریفین زینبین(س) بود که جزو یگان مدافعان حرم حضرت زینب(س) بود، به شهادت رسید.



چند سالی هست که گروه‌های تکفیری با حمایت برخی کشورهای عربی مرتجع و سردمداران آمریکایی و اسرائیلی در سوریه در تلاشند تا نظام مردمی این کشور را ساقط و این کشور را به آشوب بکشانند لذا در این مدت، تعدادی از جوانان ایرانی نیز در قالب "مدافعان حرم" برای دفاع از حرم ائمه(ع) به این کشور سفر کرده و در درگیری با تکفیری‌ها به شهادت رسیده‌اند. بر اساس این گزارش، سال ۹۲ از سال‌هایی بوده است که فعالیت مدافعان حرم شدت بیشتری یافته و درگیری آنان با تکفیری‌ها افزایش داشته و از این رو تعدادی از بهترین جوانان این کشور در راه حفاظت از حرم ائمه به درجه رفیع شهادت نایل شده‌اند.

**شهید مهدی عزیزی**، از بسیجیان فعال حوالی میدان خراسان تهران بود که در حال دفاع از حرم حضرت زینب(س) در خاک سوریه به دست تروریست‌های تکفیری به شهادت رسید. و مراسم تشییع و تدفین این شهید بزرگوار، سیزدهم مرداد سال جاری برگزار شد و در قطعه ۲۶ بهشت زهرا (س) تهران به خاک سپرده شد.

**شهید محسن حیدری**، یکی دیگر از مدافعین حرمین شریفین زینبین و از فعالان فرهنگی و قرآنی شهرستان خمینی شهر بود که در همین راستا به درجه رفیع شهادت نائل شد و مراسم تشییع پیکر مطهر این شهید روز ۳۱ مرداد ماه سال ۹۲ در خمینی‌شهر برگزار و پیکر مطهرش در گلزار شهدای این شهر به آغوش خاک رفت.

**پاسدار شهید غلامعلی تولی** نیز در دفاع از حرم مطهر عقیله‌بنی هاشم، حضرت زینب کبری(س) و حضرت رقیه(س) به درجه رفیع شهادت نایل گردید و پیکر مطهرش در ۲۵ خرداد ماه ۹۲ در گلزار شهدای شهرستان گنبد به خاک سپرده شد.

**شهید علی عسگری**، جوان مجاهدی بود که در خاک سوریه و در دفاع از حرمین شریفین زینبین به درجه رفیع شهادت نایل آمد پیکر این شهید هم در ۱۵ بهمن سال گذشته در شهر طالقانک و در گلستان شهدای این شهر به خاک سپرده شد.

اما در میان این شهدا افرادی نیز بودند که به واسطه رسالت در عرصه کنونی و با اهمیت رسانه، در قالب تهیه تصاویر و اسناد از جنایات تکفیری‌های افراطی به سوریه رفته بودند و از جمله این افراد، **شهید هادی باغبانی**، خبرنگار و مستند ساز ایرانی بود که ۲۸ مرداد ماه سال ۹۲ در حومه شهر دمشق سوریه مورد حمله تروریستی قرار گرفت و به شهادت رسید. پیکر مطهر این شهید گرانقدر سه روز بعد از شهادت بر روی دستان مردم ولایت مدار بابلسر تشییع و در جوار امامزاده ابراهیم(ع) این شهرستان به خاک سپرده شد.

**شهید رضا کارگر برزی** نیز دیگر شهیدی بود که در انفجاری که

## قلقلک کتابی برای خانواده شهدا



در آن چیزهایی می نوشت. روی جلدش را نگاه می کنم. حامد با صدای بلند می خواند: بر... برای ... مرد خانه! نه مرد خانه. دفترم را بر می دارم و جلوی صورت می گیرم و می گویم: بی سواد برای مرد خانه، توی آن زیر ستاره نوشته بود سامان جان بابا سرفه می کنه. سینه اش تند تند بالا و پایین می رود و صورتش کبود شده و از کنار لبش خون می ریزد. مادر داد می زند «محسن، ماسک رو بزنی روی دماغش» و باز صدای قلقلک اکسیژن دستگاه تنفس بلند می شود.

قلقلک از مجموعه کتاب های حدیث ماندگاری است که در آن نویسنده تلاش کرده است در قالب روایت هایی داستانی، در قالب سه داستان با عنوان ساک، باز غافلگیرم کردی و قلقلک، به روایت داستانی از زندگی خانواده و همسران رزمندگانی که در هشت سال دفاع مقدس به جبهه ها رفتند بپردازد. این کتاب از انتشارات سوره سبز است که زمستان ۹۲ در قطع پالتویی و به قیمت سه هزار و ۸۰۰ تومان و به شمارگان چهار هزار نسخه در ۴۸ صفحه منتشر و به بازار کتاب عرضه شده است. در بخش هایی از این کتاب می خوانیم: مادر دفترچه ای را بیرون می آورد و آن را روی تخت می گذارد و تا چند روز پیش هم گاهی بابا



## مادر شهید: با شهردار تهران قهرم!

مادر شهید مسعود شاعری و جانباز ۴۵ درصد داود شاعری می گوید: پسر ۲۲ بهمن سال ۴۵ به دنیا آمد و در ۲۲ اسفند سال ۶۳ در عملیات بدر به شهادت رسید و سن کمی داشت ولی، برای دفاع از اعتقاد و اسلام وارد عرصه کارزار شد و در این راه به شهادت رسید، راهی که خودش انتخاب کرد و آن را به سرانجام رساند. مادر شهید شاعری اظهار داشت: هم اکنون بنیاد شهید حقوقی را به من برای گذران زندگی پرداخت می کند که به آن نیازی ندارم و این پول را به هیات های مذهبی، کمیته امداد و بهزیستی و افرادی که نیازمند هستند می دهم تا بتوانند زندگی کنند.

این مادر شهید، مهمان نوازی را خصلت خانواده های ایرانی و خصوصاً خانواده های شهدا دانست و گفت: دو سال است که از دفتر شهردار تماس می گیرند که می خواهند به منزل ما بیایند و هر بار نیز با آمدن افراد موافقت کرده ام ولی، در این دو سال شهردار با وجود قرار می گذاشته بود به منزل ما نیامد و روزی به ما گفتند که به فرهنگسرا برویم و با وی دیدار داشته باشیم ولی من به معاون شهردار گفتم که با شهردار قهرم و دیگر اجازه نمی دهم به خانه ما بیاید. وی گفت: از سوی بنیاد شهید هم سالانه یک بار به ما سر می زنند و از طرف سپاه نیز افرادی می آیند و صحبت می کنند و می روند که از آن ها تشکر می کنم. این مادر شهید با اشاره به اینکه توقعی از مسئولان ندارد گفت: هیچ وظیفه ای گردن مسئولان و مردم برای رسیدگی به ما وجود ندارد و نباید این انتظار در میان خانواده ای باشد که چون فرزند و یا همسرش شهید شده است مسئولان وظیفه ای در مقابل آن ها دارند چرا که، شهدا خودشان این راه را انتخاب کردند و برای اعتقاد و دین خود به جبهه ها رفتند و به شهادت رسیده اند و نباید با غر زدن اجر و ثواب کاری را که آنان به انجام رسانده اند خراب کرد. این مادر شهید در نهایت مهمان نوازی می گوید من دیگر شهردار تهران را به منزلم راه نمی دهم چرا که چندین بار برای او تدارک دیده ام و او بد قولی کرده است ولی قدم سایر مردم و مسئولین بر چشم ماست.

## رسیدگی به اموال و شرکت های بنیاد شهید در اولویت تحقیق و تفحص

نماینده ایثارگران مجلس و عضو کمیته تحقیق و تفحص از ادامه پیگیری موضوع تحقیق و تفحص بنیاد شهید خبر داد. بهرام بیرانوند عضو کمیته تحقیق و تفحص، از بنیاد شهید و امور ایثارگران با اشاره به این موضوع که طی مدتی به دلیل بررسی و تصویب لایحه بودجه سال ۹۳ موضوع تحقیق و تفحص از بنیاد شهید راکد مانده، تاکید کرد: در حال حاضر موضوع تحقیق و تفحص ادامه دارد. به گفته وی، بحث رسیدگی به اموال و دارایی و شرکت های متعلق به بنیاد شهید در اولویت کاری کمیته تحقیق و تفحص قرار دارد.

وی در پایان یادآور شد: تحقیق و تفحص از بنیاد شهید فعالیت های بنگاه های اقتصادی املاک و اموال این نهاد را در برمی گیرد و در کنار آن قطعا املاکی که در اختیار سایر دستگاه ها و به خصوص شهرداری بوده است مورد بررسی قرار خواهد گرفت.



دباغ: سید احمد وقت نکرد افشاگری کند  
ماجرای زیارت ۳۰ دقیقه ای امان خمینی (ره)  
در حرم حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع)

زیارت ۳۰ دقیقه ای  
امام (ره) در حرم  
حضرت عبدالعظیم (ع)



# سیاست

پرونده ای برای آشپزخانه امام  
خمینی (ره) در نوفل لوشاتو

## حفاظت ۵ زن از جان امام (ره) در نوفل لوشاتو

دباغ: ابراهیم یزدی دروغ می گوید!





# گزارش تصویری

دیدار هنرمندان با جانبازان شیمیایی  
بیمارستان ساسان



مراسم ختم شهید علی خلیلی روحانی آمر به معروف



مراسم ختم شهید علی خلیلی روحانی آمر به معروف



تشییع پیکر شهید جانباز عاشورای ۸۸ سید علیرضا ستاری



عرفان کوچری



وداع مادر شهید احمد افشار با فرزند شهیدش



# حفاظت ۵ زن از جان امام خمینی در نوفل لوشاتو

به گفته ابراهیم یزدی مردی که در دوران اقامت حضرت آیت‌الله امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در محله نوفل لوشاتو همراه بود. ۵ زن به نوبت مسئولیت آشپزی خانه امام را برعهده داشتند تا خدای ناکرده فردی از طریق غذا به رهبر انقلاب سوء قصد نکند. حالا روایت این آشپزخانه شنیدنی است.

## مریم طاهری



است؛ چرا که امام باید در جایی اقامت داشته باشد که رفت و آمدها راحت باشد و بتوانیم کارهای تبلیغی گسترده تری را انجام بدهیم. بنده فکر کردم که در میان تمام کشورهای اروپایی "فرانسه" گزینه بهتری است. چون در آن زمان مرکزیت سیاسی اروپا بود و کشوری مهم تلقی می‌شد و به همین دلیل به امام پیشنهاد دادم که آنجا برویم و امام درنگی نکردند و گفتند به پاریس می‌رویم، اما باید در منزلی مستقل اقامت کنیم و ما هم شرایط ایشان را پذیرفتیم.

## چه کسی مسئول پیدا کردن خانه امام در فرانسه شد؟

بعد از اینکه ما وارد فرانسه شدیم، بنی صدر به همراه آقای غضنفرپور که من تا آن روز ایشان را نمی‌شناختم به استقبال ما آمدند. به همراه آن‌ها راهی منزل "غضنفرپور" شدیم. آپارتمان غضنفرپور در طبقه سوم یک ساختمان بود، حدود ۲ الی ۵ روز در آپارتمان وی بودیم که اتفاقاً من برای اولین بار دیدم که امام از آنجا

خود جالب بود. تصاویری از مهندس بازرگان و دکتر شریعتی همراه با دست نوشته‌هایی از نوه دکتر یزدی فضای اتاق را پر کرده بود.

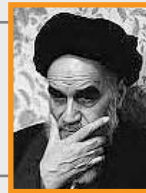
## جناب آقای یزدی بگذارید نخستین سوال را این‌گونه آغاز کنیم از میان این همه کشور، چرا "فرانسه" برای زندگی حضرت امام در دوران تبعید انتخاب شد؟

امام خمینی، می‌خواستند به کویت بروند، ما هم به اتفاق حاج احمد آقا، آقای فردوسی‌پور، مرحوم املائی عازم کویت شدیم که در فرودگاه کویت راهمان ندادند و مجبور به برگشت شدیم. ساعت ۱۱ همان شب امام در هتلی جدای از ما مستقر شد و بعد از آنکه نتوانستیم در کویت اقامت داشته باشیم، هر یک از همراهان امام در خارج از کشور، کشوری را پیشنهاد کردند. یکی از دوستان سوریه را پیشنهاد داد. اما در آن روزها ماندن در سوریه به دلیل اختلافات ایران و آن کشور امکان‌پذیر نبود؛ صادق قطب‌زاده الجزایر را پیشنهاد داد که بنده گفتم آنجا بسیار دور

“خیابان ولی عصر (عج) نرسیده به پل پارک وی، در یکی از کوچه‌های بن بست شهر، خانه مردی است که او را به نام دکتر ابراهیم یزدی می‌شناسند. هر چند در این اواخر برخی از دیدگاه‌های وی موجب کدورت انقلابیون و حامیان نظام قرار گرفت و ابراهیم یزدی همچون برخی دیگر، کلامش منجر به تغییر دیدگاه و راهش شده است اما به عنوان یکی از افراد حاضر در فرانسه و همراه امام با او به یادآوری روزهای انقلاب می‌پردازیم و این گفت و گو صرفاً برای یادآوری روزهای تبعید حضرت امام (ره) در نوفل لوشاتو انجام شده است تا نسل جدید جزئیات بیشتری از تلخ و شیرین‌های ویلای کوچکی در شهر نوفل لوشاتو بدانند. جزئیاتی که در صحبت با دیگر همراهان امام ضد و نقیص‌هایی هم دارد. خانه یزدی قدیمی بود و به قول معروف ۴۰ تا ۵۰ سالی بود که ترکیب آن دست نخورده بود. اتاق‌های زیاد و حال بزرگ همراه با تصاویر زیبایی از اشعار و دست نوشته‌ها و نقاشی‌ها، چشم هر میهمانی را به خود جلب می‌کرد. اتاقی که برای گفت و گو با وی قرار گرفتیم در نوع

بالا بود و یا خانه‌ها کوچک بودند. این بود که آقای عسگری به ما گفتند همسایه‌های که در همین نزدیکی نوفل لوشاتو است می‌خواهد خانه‌اش را اجاره دهد. اگر اجازه دهید صحبت کنم، از نظر ما هم مشکلی نبود رفتیم خانه را دیدیم و اجاره‌اش کردیم.

## امام در طبقه سوم آپارتمان!



با برادرشان مرحوم پسندیده تماس گرفتند و جویای حالشان شدند. بعد چند روز که گذشت امام گفتند: باید به منزلی مستقل برویم و به همین دلیل صادق قطب‌زاده تلاش می‌کرد تا در پاریس خانه‌ای را پیدا کند که

شیمی بود مدتی آن را اداره می‌کرد، بعد از آمدن حاج مهدی، دیگر آقای کبارشی در آشپزخانه فعالیت نکرد و حاج مهدی عراقی خریدها و پخت و پز را انجام می‌دادند.

### خرید خانه امام بر عهده چه کسی بود و چه غذاهایی طبخ می‌شد؟

مرحوم آقای حسن حبیبی چون قبل از حاج مهدی آمده بود، به وی می‌گفتند از چه فروشگاه‌هایی خریداری کند و از چه فروشگاه‌هایی خریداری نکند. چرا که برخی از فروشگاه‌ها حلال و حرام را رعایت نمی‌کردند، غذایی هم که طبخ می‌شد معمولاً حاضری بود. من اسم خانه امام در نوفل لوشاتو را "ستاد انقلاب" گذاشته بودم، غذاهایی هم که درست می‌شد از لحاظ تنوعی و کیفیت شبیه غذای سربازخانه‌ها بود؛ صبح‌ها جای شیرین و نان و پنیر و دیگر وعده‌ها هم هر آنچه که در توان بود پخته می‌شد. آن موقع خیلی از خبرنگاران که بعدها به دیدن امام (ره) می‌آمدند، مایل بودند بدانند که امام چه غذایی می‌خورند و چگونه زندگی می‌کنند.

### وضعیت استراحت و زندگی در خانه ویلایی چگونه بود؟

امام خمینی شب‌ها در همان اتاق پشتی استراحت می‌کردند و بقیه دوستان نیز در همان اتاق جلویی. خیلی از افراد مثل قطب‌زاده، بنی صدر، کبارشی، غضنفرپور شب‌ها آنجا نمی‌ماندند. چون خودشان در پاریس خانه داشتند و با نوفل لوشاتو در رفت و آمد بودند، آقای عسگری هم شب‌ها نمی‌ماند و گه گاهی سری می‌زد. کم کم که تعدادمان زیاد شد مثلاً شهید عراقی وقتی آمد چند نفر همراه داشت؛ از جمله آقای "خان سفید" (که بعدها در ۲۲ بهمن به شهادت رسید) به همین دلیل تصمیم گرفتیم یک مکان بزرگتری را خریداری کنیم و یا حداقل اجاره کنیم این شد که خانه دومی را هم اجاره کردیم.

### این خانه دوم دقیقاً کجا بود؟

زمانی که به دنبال خانه بودیم باز هم آقای عسگری مساعدت کردند. البته صادق قطب‌زاده و شهید عراقی دنبال اجاره خانه بودند که یا قیمت اجاره‌ها بسیار

در این میان آقای عسگری از نزدیکان مرحوم دکتر ثانی گفتند: همسر بنده فرانسوی است و یک خانه‌ای بیلاقی در نوفل لوشاتو دارد که ما فقط تابستان‌ها به آنجا مراجعت می‌کنیم، می‌توانید از این ساختمان استفاده کنید. با امام این موضوع را مطرح کردیم و ایشان هم پذیرفتند، به همراه دوستانی که از کویت همراه بودند وارد نوفل لوشاتو شدیم.

### وضعیت فیزیکی این خانه بیلاقی چگونه بود؟

خانه‌ای یک طبقه در منطقه‌ای خوش آب و هوا بود، اما کوهستانی نبود؛ دو اتاق کوچک داشت که اتاق پشتی محل استراحت امام و اتاق جلویی هم محل استقرار من و دیگر دوستان. البته زیر زمینی هم داشت که به عنوان انباری از آن استفاده می‌شد که بعد از مدتی من آنجا را تبدیل به اتاق خواب کردم. همچنین در بدو ورودمان به خانه آقای عسگری، تغییراتی را هم در سرویس بهداشتی که داخل حیاط بود، انجام دادیم. یعنی از فرنگی به اسلامی تبدیل کردیم.

### آشپزخانه را چه کسی اداره می‌کرد؟

این ساختمان یک آشپزخانه کوچک داشت که تا قبل از آمدن شهید حاج مهدی عراقی از اتریش، آقای کبارشی که در آن زمان دانشجوی مقطع دکترای

### در خانه جدید چه افرادی ساکن شدند؟

امام در خانه جدید مستقر شدند. خانه دوم دارای یک اتاق ۱۲ متری بود و یک آشپزخانه کوچک و دو اتاق اندرونی که گفت و گوهای خبرنگاران و ملاقات مردمی هم در همان اتاق ۱۲ متری که پس از در ورودی قرار داشت، صورت می‌گرفت و خانه قدیمی هم تبدیل به مرکز فعالیتهای انقلابی شد.

### مسئولیت آشپزی ویژه امام و همراهان بر عهده چه بود؟

در مورد آشپزی در خانه جدید، قرعه به نام من افتاد و همسر بنده خانم سرور طلایع که به همراه شش فرزندم در امریکا زندگی می‌کردند به نوفل لوشاتو آمد تا زمانی که مرحوم اشراقی، همسر امام و خانم حاج احمد آقا را از عراق به فرانسه آوردند مسئولیت پخت و پز بر عهده همسر بنده بود، نکته لازم به ذکر این است که در آن روزها به دلیل حفظ جان امام به هر شخصی اجازه ورود نمی‌دادیم. حتی یادم هست که ژاندارم نوفل لوشاتو پیشنهاد محافظت از امام را دادند، که آقا قبول نکردند و گفتند خودمان محافظت می‌کنیم.

### آیا آماری از تعداد مصاحبه‌های امام در پاریس دارید؟

ایشان حدود ۳۰۰ مصاحبه انجام دادند. ما سیستمی به وجود آورده و گروهی از دانشجویان را در نوفل لوشاتو مستقر کردیم. این گروه دو کار عمده انجام می‌داد. اول آنکه تمام سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های امام (ره) خمینی را فیش‌برداری می‌کرد تا در مصاحبه‌های بعدی مطالب ضد و نقیض نباشد. دوم اینکه تمام روزنامه‌های معروف را می‌خواندند و یک گزارش سیاسی تهیه و هر روز صبح آن را به امام می‌دادند. به این ترتیب انقلاب اسلامی به مرکز توجهات جهانی تبدیل شد و نوفل لوشاتو در تاریخ انقلاب ایران جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد.

### خانم مرضیه دباغ کی به فرانسه آمدند؟

تقریباً بعد از مستقر شدن امام در خانه جدید.



تعجب می‌کردند که یک روحانی ساده در یک کشور، انقلاب به پا داشته و مهم‌تر از آن، اینکه انقلابشان به ثمرنشته است، امام آن روز در سالن فرودگاه یک سخنرانی کوتاه

هدیایی را برای قدرانی از مردم نوفل لوشاتو دادند چون آن روزها به دلیل رفت و آمد زیاد بسیار اذیت شدند، امام هم قبول کردند هدایایی را تهیه و به اهالی نوفل لوشاتو

## خدای ما شیپه سر باز خانه بود



برای تشکر و خداحافظی از مردم فرانسه انجام دادند.

از جمله ژاندارم آن منطقه که بسیار انسان شریفی بود دادیم.

### خبرنگاران را چه کسی دعوت کرده بود؟

پیشنهاد دعوت از خبرنگاران را من داده بودم، و آنها هم با روی باز پذیرفتند به علت اینکه یک واقعه تاریخی در حال رخ دادن بود، هر چند که ما برای حفظ جان امام این کار را انجام دادیم. حدود ۱۵۰ خبرنگار اروپایی و آمریکایی همراه ما بودند که مسئولین بر ما خرده گرفتند، که جان عده‌ای زیاد؛ را به خطر انداخته‌اید. ولی ما مجبور بودیم، زیرا هر لحظه ممکن بود که حکومت فرو ریخته، دستور دهد که هواپیما در جایی دور افتاده فرود آید، به همین دلیل به این نتیجه رسیدیم که اگر خبرنگاران خارجی همراهمان باشند احتمال اینکه چنین دستوراتی را صادر کنند کمتر خواهد بود. نکته جالب اینجاست که زمانی که بنده معاون سیاسی وزارت خارجه بودم.

دامه

### چه افرادی برای بدرقه به فرودگاه آمدند؟

همه بچه‌هایی که در آن مدت با بیت امام در نوفل لوشاتو در رفت و آمد بودند، آن روز برای بدرقه آمدند؛ مرحوم سلامتیان، مرحوم مجابی، مرحوم اشراقی، کبارشی، حاج مهدی عراقی و افراد دیگری که الان اسمشان در یادم نیست.

### مرحوم اشراقی و حاج مهدی عراقی به ایران نیامدند؟

مرحوم اشراقی به این دلیل بازنگشتند تا همراه همسر امام و همسر حاج احمد آقا به ایران بازگردند. حاج مهدی هم برای نظم دادن به خانه آقای عسگری و منزل اجاره‌ای ماندند و اندکی بعد به ایران بازگشتند.

### حال و هوای فرودگاه فرانسه در یازدهم بهمن چگونه بود؟

خوب بود. فرودگاه مملو از جمعیت بود. مردم و خبرنگاران فرانسه

### رفتار مردم فرانسه با امام و همراهانشان چگونه بود؟

در اوایل به ما اجازه فعالیت و مصاحبه‌های مطبوعاتی را نمی‌دادند اما مرحوم محمد بانیان، از بازاریان تهران، چندصد شاخه گل را میان مردم ایران تقسیم کرد و مردم هم به پاس تشکر از زحمات فرانسوی‌ها برای حفاظت از جان حضرت امام گل‌ها را در جلوی سفارت فرانسه تقدیم سفیر فرانسه کردند و از آن به بعد رفتار دولت و ملت فرانسه تغییر کرد و ما راحت‌تر فعالیت کردیم.

### از حال و هوای ۱۱ بهمن ۵۷ در نوفل لوشاتو بگویید؟

قطعاً می‌دانستیم که انقلاب به ثمر می‌نشیند. بعد از ۲۶ دی ماه که شاه از ایران فرار کرد، معلوم شد که پیروزی انقلاب قطعی است. امام بعد از فرار شاه از ایران تصمیم به بازگشت به کشور را گرفتند، و به همین خاطر بختیار فرودگاه را بست که امام پیام دادند، بختیار تا ابد که نمی‌تواند فرودگاه را ببندد. بالاخره به ایران خواهیم رفت. بعد از قطعی شدن رفتن به ایران، بخش عمده فعالیت‌های ما به تهیه هواپیما مربوط شد چرا که به دلیل مسائل امنیتی احتیاط بسیار می‌کردیم و از هر هواپیمایی نمی‌توانستیم استفاده کنیم به همین خاطر هواپیمایی را اجاره کردیم. صادق قطب‌زاده با هواپیمایی فرانسه رایزنی کرد. حاج مهدی عراقی با مبالغی که بازاریان تهران مثل مرحوم علی بابایی، حاج محمد انوری‌زاده اصفهانی و افراد دیگر که اسمشان خاطر نیست فرستاده بودند؛ هواپیما را با تمام تشکیلاتش به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان اجاره کرد و قرار هم بر این شد که هواپیما مهماندار زن نداشته باشد و تمام پرسنل مرد باشند و اینگونه هم شد.

### آیا هنگام خداحافظی و ترک نوفل لوشاتو هدیه‌ای هم به همسایه‌ها دادید؟

در جلسهای که با حضور امام، مرحوم اشراقی، حاج احمد آقا، حسن حبیبی و بنده تشکیل داده بودیم، آقای اشراقی پیشنهاد خرید



به نامه‌های امنیتی سیاسی‌ای بر خوردم از جمله اینکه آقای شریفی رئیس اداره ساواک دستور فرود هواپیمای حامل امام را در جایی دور افتاده را داده بودند.

### امام در کدام قسمت هواپیما مستقر شدند؟

هواپیما دو طبقه بود و طبقه اول دو قسمت داشت که امام در جلوی هواپیما ردیف دوم نشستند. تقریباً تمام همراهان ایرانی امام در جلوی هواپیما مستقر شدند به جز اندک محدودی که به همراه خبرنگاران در قسمت عقب نشستند، طبقه دوم را هم خالی نگه داشتیم به خاطر استراحت کردن حضرت امام در شب و برای خوابیدن ایشان، چون ما ساعت یازده شب حرکت کردیم.

### آیا آن زمان به فکر بر تن کردن جلیقه ضد گلوله بر تن امام هم افتادید؟

پسردایی همسر من در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل کار می‌کرد و دلش با ما بود. او به عنوان دیپلمات سه جلیقه ضد گلوله را با خود به پاریس آورد. هنگام پرواز به ایران با توجه به خطراتی که ما را تهدید می‌کرد قرار شد امام یکی از جلیقه‌ها را بپوشند. اما هر چه مرحوم اشرافی اصرار کردند، امام نپذیرفتند و جلیقه ضد گلوله را

نپوشیدند. در هواپیما احمدآقا به من گفت که «هر کاری کرده است پدر، جلیقه را نمی‌پوشند» از من خواست کاری نکنم. من به طبقه دوم هواپیما رفتم بعد از نماز، ایشان را قانع کردم و جلیقه را تن ایشان کردم. نه تنها روابط ما نزدیک بود، بلکه آنچه را که من می‌گفتم ایشان به دقت گوش می‌کرد. بالاخره کسی که در کنار رهبر انقلاب قرار می‌گیرد باید همه مطالب را بدون چاپلوسی و صادقانه به ایشان بگوید.

### از احوالات امام در آن شرایط بگویید؟

زمانی که خبرنگار خارجی در هواپیما از آقا سوال کردند که آقای خمینی چه احساسی دارید، امام فرمودند هیچ احساسی ندارم، واقعا هم همین طور بود امام احساس وجد و هیجان نداشت و این به عارف بودن و انالحن بودن ایشان مربوط می‌شد. در مسلک عارفان، عارف به جایی می‌رسد که می‌گوید انا الحق و همه را برای خدا می‌خواهد غیر خدا چیز دیگری نمی‌بیند؛ به تعبیر شیخ محمد حائری یزدی از علمای برجسته قم، امام خمینی یک عارف واقعی و برجسته بود.

### حال مسافران زمانی که به فرودگاه رسیدند چگونه بود؟

وقتی که اعلام کردند در حال فرود آمدن هستیم تقریباً تمام مسافران از پنجره هواپیما محوطه فرودگاه را نگاه می‌کردند، فرودگاه مملو از انسان‌هایی بود که به استقبال امام آمده بودند، هواپیما به زمین نشست و قبل از پیاده شدن امام، خبرنگاران برای تهیه فیلم و عکس پیاده شدند و بعد شهید مطهری و حضرت امام به همراه مهماندار فرانسوی از هواپیما خارج شدند.

### چرا مهماندار هواپیما، امام را مشایعت می‌کرد؟

در آن لحظه همه حال عجیبی داشتند. همه چیز شکلی نمادین پیدا کرده بود حتی مسافران خارجی و مهماندار هواپیما نیز از این قاعده مستثنی نبودند، این مهماندار در طول پرواز، ارادت خاصی به آقا داشت و خودش هم مایل بود که امام را همراهی کند.

### امام بعد از پیاده شدن سوار بر ماشین آقای رفیق دوست شدند بعد کجا رفتند؟

نه، ماشین رفیق دوست نبود. زمانی که امام از پله‌های هواپیما پایین می‌آمد بنزی که نمی‌دانم برای چه کسی بود در جلوی هواپیما منتظر ایشان بود و امام را تا سالن فرودگاه برد و امام بعد از پایان سخنرانی در فرودگاه و برنامه‌های ستاد استقبال، با ماشین آهوی آقای رفیق دوست برای سخنرانی به بهشت زهرا(س) رفتند.







### آیا شما در این لحظات همراه امام بودید؟

من آخرین نفری بودم که از هواپیما پیاده شدم و زمانی که به سالن رسیدم، سرود "خمینی‌ای امام" در حال پخش بود؛ از آنجا به اتاقی که آقای بازرگان و شهید بهشتی در آن ساکن بودند رفتم ولی شرایط جور نشد تا به بهشت زهرا<sup>(س)</sup> برویم.

### بعد از پایان برنامه‌های بهشت زهرا (س) به مدرسه رفاه رفتید، چرا مدرسه رفاه؟

امام گفته بودند نه در "بالای شهر" و نه در "پایین شهر" مستقر شویم. به همین دلیل ستاد استقبال از امام مدرسه رفاه را که در وسط شهر بود تدارک دید. همان روز آیت‌الله خامنه‌ای، شهید مطهری،

### رابطه شما بعد از انقلاب با امام چطور بود؟

خوب بود. من بعد از انقلاب با بیت ایشان در رفت و آمد بودم و تا جایی که از وضعیت کشور آگاهی داشتم به ایشان اطلاع رسانی می‌کردم، امام هم با سعه صدر و خویش‌نوازی که داشتند، به حرف‌های من گوش می‌دادند؛ به تعبیر من حضرت امام یک عارف و زاهد حقیقی بود.



### مگر قرار بر این نبود که امام قبل از رفتن به بهشت زهرا (س) به دانشگاه تهران بروند؟

برنامه این بود، اما آن روز به دلیل اینکه دانشگاه شلوغ بود، امام تصمیم گرفتند مستقیم به بهشت زهرا<sup>(س)</sup> بروند، در فرانسه هم یکی از دوستان به نام احمد شهزاد در این زمینه گفتند؛ مقامات بزرگ پس از ورود به کشور به دیدار شهدای گمنام می‌روند که پیشنهاد خوبی بود و امام هم پس از ورود به ایران به بهشت زهرا رفتند.

شهید بهشتی، مرحوم ربانی شیرازی، مرحوم مروارید و مرحوم منتظری امام را بعد از پایان مراسم مدرسه رفاه به مدرسه علوی بردند و دفتر ایشان را در آنجا دایر کردند.

### شما کجا رفتید؟

چون با خانواده به ایران نیامده بودم، به منزل مرحوم پدرم که در خیابان عین الدوله در کوچه‌ای روبه‌روی مدرسه علوی واقع بود رفتم.

خیلی از همراهان امام که ادعای مسلمانی و عشق به مردم و نظام انقلابی داشتند مانند سازگارا و بنی صدر و غیره یا فرار کردند و یا خیانت چرا شما که بعضا منتقد هم بودید در ایران ماندگار شدید؟

چرا نمانم؟ کجا را بهتر از وطن می‌توانم پیدا کنم، همه چیز من متعلق به ایران است اینکه نظراتی می‌دهم و به مذاق برخی خوش نمی‌آید دلیل کافی برای نماندن و از بین رفتن عرق ملی‌ام نیست!

بانوی چریک انقلاب در گفت و گو با شهدای اسلام:

# ابراهیم یزدی دروغ

مهدیه محمدی

«روزی که دربار پهلوی آماده به دنیا آمدن شهناز، اولین فرزند محمد رضا پهلوی بود، در همدان دختری به دنیا آمد که بعد ها نامش در طول تاریخ معاصر ایران به عنوان شیر زن انقلاب اسلامی شناخته شد. شاید روزی که "مرضیه حدیدچی" از خانواده‌ای مذهبی در همدان دیده به جهان گشود، هیچ وقت فکر نمی کرد، بعدها او به عنوان تنها زن سیاستمدار و انقلابی، همپای مردان در دفاع از جان بنیانگذار انقلاب اسلامی پیشگام شود. دخترکی همدانی که تحصیلات خود را از مکتب‌خانه‌ای کوچک در محضر اساتید اخلاق شروع کرد و بعدها "خواهر طاهره" شد که علاوه بر حفاظت از جان مردان انقلابی، با سپر کردن جان خود، از انقلاب هم محافظت کرد. "مرضیه دباغ" مسافرکشی برای تامین هزینه های اقتصادی چند خانواده تا مستخدم بودن در بیت حضرت امام خمینی (ره) در نوفل لوشاتو، رئیس زندان های زنان تهران، اولین فرمانده سپاه پاسداران غرب کشور، هم‌رزم شهید چمران، نماینده امام در پیام رسانی به گورباچف، صاحب نشان ایثار و مدرس دانشگاه و نمایندگی مردم همدان در مجلس ششم را در کارنامه خود دارد، این روزها علاوه بر کسالتی که دارد باز هم در حال انجام فعالیت‌های انقلابی است و به عنوان قائم‌مقام دبیر کل جمعیت زنان جمهوری اسلامی و یکی از اعضای شورای مرکزی جمعیت دفاع از مردم فلسطین مشغول به کار است. خواهر طاهره انقلابی در گفت و گو با شهدای اسلام از روزهای سخت و سرد نوفل لوشاتو تا روزهای گرم جمهوری اسلامی می گوید.

# می‌گویید!



## کنیز امام بودم

نان و پنیر. من از آن غذا همیشه نمی‌خوردم، چون غذای حضرت امام خاص خودشان بود و با این حال برای من که این غذا را می‌پختم، تهیه کردن هر روز آن خسته کننده بود. یک روز به حضرت امام گفتم نمی‌خواهید دستور بدهید شکل غذا را عوض کنم؟ جواب دادند: شما فکر می‌کنید مردم جنوب تهران چه می‌خورند؟ هیچ اطلاع داری؟ گفتم: بله. رو به من کردند و گفتند پس سوالتان بی جاست. روزی از تهران تماس گرفتند و اطلاع دادند که شاه نفت را بسته است. در این پیام تلفنی از ما خواسته شد که حضرت امام فردا در سخنرانی شان اشاره ای به این موضوع داشته باشند. تا این را به امام اطلاع دادیم، اولین چیزی که فرمودند این بود که شوفاژها را ببندید، گفتم آقا اینجا سرد است، سرما می‌خورد، پاسخ دادند: اگر برای من خطر دارد، برای پیرزن و پیرمردهای جنوب شهر هم سرما خطر دارد.

## شما در نوفل لوشاتو چه سمتی داشتید؟

مدتی محافظ داخل بیت حضرت امام(ره) بودم. کارهایی از جمله تهیه وسایل تغذیه تا شست و شوی لباس امام و پشت در اتاق ایشان کشیک دادن، همه اینها به شکل خاصی به بنده سپرده شده بود. کنیزی درخانه امام و جفت کردن کفش های امام را برای خودم افتخار می‌دانم.

## دستور پخت غذای امام در نوفل لوشاتو

چه غذاهایی را برای امام تهیه می‌کردید؟ تمام طول مدت در نوفل لوشاتو، ناهار حضرت امام، یک تکه کوچک مرغ، یک کف دست لپه، دو عدد سیب زمینی و دو عدد لیمو عمانی بود و این برای خود بنده هم سوال شده بود. نان و ماست یا مقداری ماست و خیار و نان و پنیر و گردو یا نان و پنیر و یک خوشه انگور، شام حضرت امام بود. صبحانه هم که

ابراهیم یزدی گفتند که پنج زن در آشپزخانه حضرت امام بودند: شما، همسر آقای ابراهیم یزدی، همسر امام، دختر امام و همسر حاج سید احمد آقا درست است؟

هر کس این حرف را زده اشتباه کرده و دروغ گفته است. در آشپزخانه حضرت امام، فقط من بودم، همسر امام هم گاهی می آمدند سری به غذا می زدند. خانم یزدی شاید یک هفته یا ۱۰ روز قبل از این که من وارد نوفل لوشاتو بشوم، بودند. ولی اینکه در آشپزخانه بودند یا نه، من اطلاعی از آن ندارم. ولی دختران حضرت امام، هیچ کدام آنجا نبودند غیر از خانم اشراقی که ایشان اصلا دخالتی در مسائل خانه نداشتند و همسر امام هم به خاطر اینکه اکثر مردها به خانه امام رفت و آمد می کردند، خیلی سخت از اتاق خودشان بیرون می آمدند.

### خرید خانه حساب و کتاب داشت

برای خرید به فروشگاه زنجیره ای می رفتید یا فروشگاه محل؟

خرید خانه با من بود. در آنجا دو سوپر مارکت وجود داشت و به علت مسائل امنیتی از هر دو، خرید می کردم. بعد از خرید به امام فاکتور می دادم و ایشان هم پول را پرداخت و رسیده را جمع می کردند و در جعبه ای نگه می داشتند. امام خمینی در مسائل خرج و مخارج خانه و حساب کتابها بسیار دقیق بودند.

### چند روز در نوفل لوشاتو بودید؟

تقریباً دو ماه و ۱۶ روز یا سه ماه و ۱۶ روز، دقیقاً حضور ذهن ندارم.

### روزی که امام به ایران آمد من بیمارستان بودم

دو روایت وجود دارد، بعضی ها می گویند شما ماندید امام به تهران آمد، برخی هم می گویند شما با امام به تهران آمدید. کدام درست است؟

هفته ای که فرودگاه را بستند، یک چهارپایه در حیاط برای امام گذاشتند تا ایشان از بالای ترده ها برای خبرنگاران صحبت کنند. در همین گیر و دار بود که ناگهان متوجه شدم یکی از خبرنگاران از دیسوار پشت ساختمان بالا می آید. من دستانم را روی سینه اش گذاشتم و آنقدر فشار دادم تا اینکه افتاد و بر قلبم فشار وارد شد و من را به بیمارستان بردند. در بیمارستان بودم که حاج احمد آقا و یکی دیگر از آقایان که فرانسوی بلد بود، آمدند تا مرا مرخص کنند. حاج احمد آقا گفتند، امام دستور دادند هیچ خانمی در هواپیما نباشد، اما خواهر دباغ را از بیمارستان مرخص کنید تا ما با به تهران بیاید. چرا که هشت فرزندش در تهران منتظرش هستند. به هر حال رئیس بیمارستان به من اجازه مرخصی ندادند و آقا دستور دادند شما بمانید،



خانه را هم پس ندهید.

### پس شما با دختر و همسر امام برگشتید؟

بله در ۲۷ بهمن به تهران برگشتیم.

### سوء قصد با لنگه کفش به امام خمینی (ره)

#### امام شوخی هم می کردند؟

بله، امام با خانواده و به خصوص بچه‌ها خیلی شوخی می کردند و واقعا بچه‌ها را دوست داشتند. محمد تقی پسر آقای اشراقی کوچک بود. یک روز لنگ کفش را برداشت و گفت من باید این خمینی را بکشم و با لنگ کفش به پشت امام زدند، امام او را در آغوش گرفتند و روی پایشان نشاندهند و آنقدر بچه را ناز کردند تا بغضش خوابید.

#### کدام یک از نوه های امام در نوفل لوشاتو بودند؟

حاج حسن آقا، آقا یاسر از بچه‌های حاج احمد آقا و بچه‌های مرحوم اشراقی.

#### آیا بنی صدر در زمانی که حضرت امام با افراد مختلف

مصاحبه یا ملاقات داشتند، حضور داشت؟

وی سعی می کرد، حتما حضور داشته باشد.

#### شب ها چه کسانی در خانه امام می خوابیدند؟

همسر امام در اتاق خودشان می خوابیدند. من، آقای اشراقی، همسرشان و بچه هایشان باهم بودیم که البته من به عنوان محافظ در پشت در اتاق امام می خوابیدم.

#### حاج سید احمد آقا هم بود؟

ایشان و آقای خوئینی‌ها در هتل کوچکی که در بست اجاره کرده بودند، سکونت داشتند.

#### درباره بنی صدر بیشتر برایمان بگویید؟

از زندان خبر رسید که مرحوم آقای منتظری و آیت‌الله طالقانی در زندان حالشان خوب نیست. ما هم در فرانسه، قبل از اینکه حضرت امام تشریف بیاورند، اعتصاب غذا کردیم. در آن اعتصاب من فکر می کردم که واقعا اعتصاب غذا است و نباید چیزی بخوریم. روز سوم از هوش رفتم و بعدا فهمیدم که بچه‌ها روزه کله گنجشکی می گرفتند.

#### آن موقع کجا بودید؟

در سن مورس، در یک کلیسا بودیم. برای اینکه پلیس ما را نگیرد، سه روزی را به منزل آقای بنی صدر رفتیم.

#### شنیده شده شما هم‌رمز آقای چمران هم بودید؟

بله در سال ۵۳ با شهید چمران هم‌رمز بودم.

#### گفته می‌شود در لبنان دوره چریکی نیز دیده‌اید؟

بله، بی خود که فرمانده نشدم. در جبهه هم در خط مقدم حضور داشتم.

#### شما هنوز هم با خانواده امام در ارتباط هستید؟

بعد از ماجرای نعیمه، آیا با ایشان در این زمینه صحبت کردید؟

بله، در ارتباط هستیم. خیلی از این صحبت کردنها خوشم نمی آید و زبینه خود نمی دانم با این حال یک جوابیه ای به ایشان دادم و در آن نوشتم که اگر واقعا حضرت امام در خانواده اش یک نفر مثل تو را داشته باشد که دیگر هیچی... نکته جالب در زندگی نامه شما این است که شما رئیس زندان زنان هم بودید. چه شد که سر از زندان

#### در آوردید؟

اوایل انقلاب بود که یکی از برادران بزرگوار ما در شورای دادستانی مطرح کردند که خواهر دباغ اطلاعاتی دارد و به درد این پست می خورد. به خاطر همین حکمی را به من دادند و من مسئولیت زندان قزل قلعه در قسمت خواهران را بر عهده گرفتم.

#### شما سابقه زندان ساواک را داشتید و می‌خواستید

یک زندان اسلامی داشته باشید. این را انجام دادید؟

اصل بر همین بود و الحمدلله موثر واقع شد. ما ۱۵-۲۰ نفر از خانم‌های بد را اصلاح کردیم که نتیجه اش همین شد که اینها با آدم‌های خوب هم ازدواج کرده و تشکیل زندگی دادند. وقتی هدف الهی باشد بقیه قضایا حل می شوند.

#### یک بار خطاب به بیت امام گفتید اسنادی وجود دارد

که باید منتشر شود، این اسناد چه بود؟

این اسناد همان‌هایی است که من تا به حال اشاراتی بهشان داشتم. زمانی که حاج احمد آقا را دفن می کردند، یاسر اشراقی گفت مقدار زیادی از اطلاعات انقلاب را دفن کردیم بدون اینکه کسی از آنها بهره برداری کند و این یک حقیقت است. حاج احمد آقا و حاج آقا مصطفی فرصت نکردند تا خیانت‌های خیلی‌ها را بازگو کنند و یا حداقل ضبط کنند تا بماند.

#### اسناد انقلاب چه زمانی منتشر می‌شوند؟

یک روزی می‌شود، ممکن است به من و شما نرسد اما به بچه‌های شما می‌رسد.

#### چرا کسانی که همراه امام بودند، از راه امام برگشتند؟

اینها از همان اول، مثل برخی صحابه پیامبر (ص) برگشته بودند. عده‌ای در کنار پیغمبر بودند تا به خواسته‌ها و منافعشان برسند. در زمان ما هم این افراد قصد داشتند تا خواسته‌هایشان را برآورده سازند. من در ماجرای اعتصاب غذای سه روز، در خانه بنی صدر بستری بودم و به چشم دیدم که در آن خانه نماز و حجاب معنا نداشت به خاطر همین نمی‌توان گفت برگشتند، بلکه از همان موقع برگشته بودند.

گفت و گو با آهنگری که فرمانده سپاه شد؛

## زیارت ۳۰ دقیقه‌ای امام خمینی (ره) در حرم حضرت عبدالعظیم (ع)

« تاریخ زبان به زبان و سینه به سینه به آیندگان منتقل می‌شود و تاریخ انقلاب اسلامی ایران هم از این اتفاق مستثنی نیست. شاید سفر امام از پاریس تا تهران و سخنرانی در بهشت زهرا (س) بارها و بارها روایت و به آن اشاره شده است، ولی از خاطرات و اتفاقات روزهای ۱۲ تا ۲۲ بهمن در تیم امام خمینی (ره) و انقلابیون کمتر در رسانه‌ها دیده یا شنیده‌ایم. یکی از این رخداد‌های جالب و خاطره‌انگیز، زیارت شبانه حضرت امام خمینی (ره) از حرم حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع) در شهرری است که قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ رخ داده است. این روایت از زبان مردی بازگو می‌شود که مسئولیت حراست از جان امام (ره) در حرم سیدالکریم (ع) را بر عهده داشته است. " ابوالقاسم شفیعی " متولد سال ۱۳۲۳ در شهر ری و یکی از اعضای تیم استقبال از امام خمینی (ره) و از فعالین انقلابی ری است. هنگامی که امام قصد زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) را می‌کند، آقای شفیعی به همراه برادرش دو ساعت وقت داشتند تا شرایط حضور امام، آن هم در ساعات حکومت نظامی، را فراهم کنند. حاج ابوالقاسم امروز رئیس انجمن سنگ ایران و عضو هیات نمایندگان اتاق بازرگانی ایران و لبنان است. با او در دفتر کارش به صرف یک فنجان چای درباره روزهای انقلاب به گفت و گو نشستیم.



## امام با بنز ۲۲۰ تا درب حرم حضرت عبدالعظیم (ع) آمد

آقای شفیعی! چه شد که به عنوان مسئول تیم استقبال از امام انتخاب شدید و حال و هوای شهر ری در زمان حضور امام خمینی (ره) چگونه بود؟ امام خمینی ۱۸ بهمن ۵۷ تصمیم گرفتند به زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) بیایند، در حالی که ساعت ۱۰ شب بود و به دلیل حکومت نظامی، هیچ فردی در خیابان ها حضور نداشت. امام با یک بنز ۲۲۰ قدیمی به همراه مرحوم حاج احمد آقا و شهید آقا مصطفی مستقیم به درب اصلی حرم آمدند. در حالی که دو ماشین دیگر هم ایشان را همراهی می کردند. من دیدم با اینکه همه را از حرم خارج کرده ایم، حدود ۱۵ نفر در صحن مستقر هستند که همگی پوشش عبا دارند و مفتاح دستشان است. به سمتشان رفتم تا آن ها را نیز از صحن خارج کنم که متوجه شدم مسلح اند! گفتند که از طرف دفتر امام آمده اند اینها اصلا وارد حرم نشدند و در همان صحن ماندند.

## ساواک هم نمی دانست امام به زیارت سید الکریم آمده است

محافظ امام می گوید: مجموع ورود و خروج امام بیش از ۳۰ دقیقه طول نکشید و در این مدت برادر رسول هنگام نماز امام در ضریح، از ایشان فیلم برداری می کرد. متولی حرم هم دکتر هدایتی بودند که انسان خوبی بود و خدا را شکر مشکلی هم پیش نیامد. ساواک و نیروهای امنیتی حکومت اصلا متوجه نشده بودند و برای من جالب بود که با وجود اینکه امام از مسیر مدرسه علوی به حرم آمدند که اغلب کنترل می شد، هیچ کس متوجه آمدن امام نشده بود و تا جایی که من می دانم تنها شهر زبارتی که امام در آن زمان به آنجا رفتند همین جا بود و ایشان به دلیل شرایط جسمی امام و اتفاقات پس از انقلاب و شروع جنگ، با آنکه بسیار مشتاق بودند، نتوانستند به شهر های زیارتی دیگر، سفر کنند.

## هر روز صبح راس ساعت ۸ در شهری راهپیمایی بود

وی فعالیت های انقلابی ش را اینگونه توضیح می دهد: ما قبل از انقلاب هیاتی داشتیم که پاتوق بچه های انقلابی محله بود و با وجود سفارش هایی که می شد، (در عزاداری ها شعارهای ساختار شکن ندهند)، دسته هیات ما به محل سقاخانه بازار که می رسید، شعارهای خود را تغییر می داد و آن زمان ما هر روز راهپیمایی داشتیم و سخنرانی و جمععاتی مانند

۹ دی را ترتیب دادیم. در آن موقع شهر ری جزئی از تهران محسوب می شد، ولی ما برای اینکه به عنوان یک مکان جدا شناخته شویم، فعالیت های مستمری داشتیم. هر روز از ساعت ۸ صبح راهپیمایی می کردیم که از صحن حضرت عبدالعظیم (ع) آغاز و گاهی از مقابل کلاتری ها هم عبور می کردیم و در آخر با سخنرانی کوتاه بنده راهپیمایی به پایان می رسید. شفیعی در مورد مدیریت این فعالیت ها می گوید: شنیدیم کسانی که آن زمان حتی در شهر ری هم حضور نداشتند برخی از این فعالیت ها را به نفع خود مصادره کردند، ولی واقعیت این است که هیچ کدام از این فعالیت ها، اعم از راهپیمایی و تجمعات توسط گروه یا حزب خاصی صورت نگرفت، بلکه من و برادریم به همراه آقای تقوی راد و برادران سبزی علی و... تجمعات را شکل می دادیم.

## ساواک شهرری قوی بود

این فعال انقلابی که سالیانی را به مبارزه با ساواک پرداخته است در مورد وضعیت ساواک در شهر ری بیان می کند: البته در ماه های آخر دیگر حضور ساواک چندان جدی نبود و خودشان فهمیده بودند که عمر حکومتشان رو به اتمام است، ولی در کل ساواک شهرری خیلی فعال بود و اکثرا مقابل مسجد امیرالمومنین (ع) حضور داشتند که در همان مسجد چندین سخنرانی علیه ساواک صورت گرفت.

## گروه "متخصصین" و "گروه متعهدین"

گروه طرفدار بنی صدر به نام "متخصصین" بودند و گروه مقابل با نام "متعهدین" که شهیدان "رجایی" و "بهشتی" و "امام خامنه ای" هم عضو این گروه بودند. بنی صدر بر اساس اختیاراتش که امام به او داده بود فرمانده سپاه (آقای منصور) را عوض کرد و همین امر موجب درگیری هایی شد که امام هم در جریانش بود.

## با حکم شهید کلاهدوز فرماندار لنجانان شدم

شفیعی می گوید: من به دستور شهید کلاهدوز با حفظ سمت فرماندار لنجانان اصفهان شدم که زادگاه مهدی هاشمی معدوم و دوستانش بود. وقتی قضیه جریان انحرافی مهدی هاشمی پیش آمد، با پیگیری هایی که کردیم در آخر منجر به اعدام وی شد و آن موقع بود که ماجراهای عزل آقای منتظری پیش آمد. من تا سال ۶۵ در مناطقی

که فرماندار بودم همزمان در پشتیبانی جنگ هم فعالیت می کردم و از همان سال هم به توصیه مرحوم عسگر اولادی تا سال ۷۷ در کمیته امام خمینی (ره) خدمت کردم. رئیس اتاق بازرگانی ایران و لبنان در مورد فعالیت اقتصادی اش می گوید: من هیچ گاه فعالیت های اقتصادی خود را رها نکردم. از سال ۵۱ چون منزل ما بزرگ بود در آنجا آهنگری می کردم و معتقدم کار عاقلانه ای کردم که دست از فعالیت اقتصادی نکشیدم.

## تربیت شدگان روحانیون و پیروان اهل بیت فساد نمی کنند

وی در پاسخ به این سوال که چه عاملی باعث شده خیلی از افرادی که قبلا در انقلاب و دفاع مقدس فعال بودند، الان تنها به امور اقتصادی مشغولند و دیگر حال و هوای انقلابی ندارند؟ گفت: من از سال ۴۸ در مسجد محله پاچنار شهرری به فعالیت های فرهنگی مشغول بودم و افرادی چون حاج آقا زین العابدین از شاگردان کلاس های قرآنی من بودند و چندین نشریه هم منتشر می کردیم. امروز با توجه به رشد اقتصادی و توسعه صنعت، گروه صنعتی ای که مدیریت می کنم، رشد خوبی داشته و حدود صد ها نفر نیز پرسنل مشغول به کار هستند که بخشی از آنها در خارج از کشور فعال هستند. من معتقدم کسانی که تربیت شده روحانیون اصلیند چه فقیر باشند و چه غنی، دست از اعتقادات مذهبی خود بر نمی دارند و اهل بیت را فراموش نمی کنند. ولی کسانی که تنها با شور انقلابی وارد صحنه شدند و به شعور لازم نرسیدند، با همان شور هم انقلاب را رها می کنند. این فرد انقلابی در پایان گفت و گویش در مورد کم رنگ شدن فرهنگ ایثار و شهادت گفت: حضرت علی (ع) فرمایش عجیبی دارند که می فرماید: ظاهر عمل مردم باطن و سیرت حاکمان است. واقعیت این است که برخی از مسئولین ما خیلی دنیا زده شده اند. در دوره های اول و دوم مجلس، ما به زور فردی را راضی می کردیم که نامزد نمایندگی مجلس یا ریاست جمهوری شود. اما فضای سیاسی و انتخابات مجلس الان بسیار با گذشته تفاوت پیدا کرده و مسئولیت این وضعیت به عهده مسئولین کشور است.



ماجرای نماد میدان انقلاب با شهرداری  
تهران ... (با شرح!)

دعوی دولتی ها بر  
سر کاخ سعد آباد



گزارش ویژه پزشکی در دوران  
پهلوی و اوایل انقلاب

# جامعه

## انتشار اعلامیه های امام (ره) از چاپ تا شکنجه

# چاپ اعلامیه با طعم شکنجه



مثن اعلامیه حضرت حجة الاسلام والمسلمین حضرت آية الله العظمى آقا  
 خمینی (دام الله علیه) علی رؤس المسلمین بمناصبت چهام فاجحة قم  
**بسم الله الرحمن الرحيم**  
 چهاردون از مرتکز شریع صحیح عزیزان ماگشته، چهاردوناست با زمانه کان کشتگان مدسه فنیجی بر  
 عزیزان خود موکول میکنند، درود، چو قد غیبه مرحوم سیدروس ووداری که آثار طمست مهمبت،  
 چهامان را دردم شکست بود بلافاصله من آنکه باجه زبان می شود موده ای نرند مرده و پدهای غیبه به دا  
 تسلیمه داد  
 بابیه پنجم اسلام علی اله و آله و سلم و امام عصر عجل الله تعالی فرجه مرشدت کرمماری خاطر آن  
 بزرگواران سلی خودمیدم، جوانان خودا اذیته دایم، چهامسایب از اسلام و استقلال ایران است، ماری ای اسلام  
 اینبه اهاندیده دست و پاگیران جنس و جنس از امام نشتنایم، بگذازستگانه جبار هر صلبر از اسلامی که  
 می تواند بکنند، دست و پاگیران انان مارا بکنند، که بر ما با ما را از ما بیخانه ما بیرون کنه، مولا تهیبه بتلا و ستان  
 امرای کنه، مدارس طلمین و انراب کنه، کیوتران حرما مایه را از آفتاب خود آدر کنه، در این جبار چو و و و و  
 نتوانستیم احماهی مقتولین و مصومین و نارنجده کان دادست بهست چاوتوبه، نمی توانیم چته خبر مو زانو خاک و  
 چندهر در میانه ایهای زمانها و چند نفر در دنیا ای بس می برند، چنانکه بهزار سالهای دراز عدد متوالین کسبه  
 که هر شان را که با کثیر نیا حل کرده اند، می آید، اشکال برنگ آن است که بهر دستگامی و جرم می شود می گویند  
 اینها که نه دست با بر اطمینت است و چاره ای نیست از نشتنایم، بهست و اطمینت مرشدت کرمماری از مرشدان  
 فرمان میارن است، می گویند، چنانکه مدسه فنیجی، بنسوا و ایشان است، بهست و اطمینت مرشدت کرمماری از مرشدان  
 بیرون کرده، دستور ایشان است که اگر در دیوان خطر آتاله کیم، کوری انجامیده، گانه و اذیتهای ماری  
 رایسانل شاعران و شامو را بگنیم و فانه مانان را غارت کنیم، دستور اطمینت است که بدون مجوز  
 قانونی تلاب و اکتیو و ریاس سر بازی قد آوریم، دستور اطمینت است که بدانشگاه بریزند و دانشوران  
 را بکشند.  
 مأمورین تمام نوزادان کشورها را بشه نشتنایم، اگر اینها صحیح است، باید فاعه اسلام و ایران و  
 قوانین و اخوانه را در صحیح نشتنایم، بهتوبه جرمهای قانون شکنیها و اصل غیر انسانی را بشه نشتن  
 میدهند، پس چرا ایشان از خود دفاع نمی کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن خود و حال جرمها بشنند و بد موقع  
 مناسب سواق اهل خود برسانند؟  
 گم



گاهی در زیر دبه های روغن، گاهی در فرش و گاهی هم در گهواره های نوزادان پنهان می شدند. چاپخانه های بسیاری هم در راه انتشار گفته های امام خمینی (ع) از کار بیکار شده و صاحبان آن هم شکنجه شدند. کافی بود ساواک به چاپخانه ای مشکوک می شد، آن موقع بود که دیگر چشم از صاحب آن بر نمی داشت و به بهانه بازجویی مورد شکنجه قرار می داد. در این راه بسیاری از همین اهالی چاپخانه ها پس از شکنجه های متعدد به شهادت می رسیدند. نکته دیگر در مورد اعلامیه ها زمان پخش آنها است که اغلب شب هنگام و به دور از هیاهوی روز صورت می گرفت. در این پرونده به سراغ یکی از چاپخانه داران قدیمی تهران رفتیم تا این مبارز انقلابی از تمام ترس و اضطراب های زمان چاپ اعلامیه های امام خمینی بر ایمان بگوید.

روش های اعتراضی و هدفمند که بر خلاف ایمیل ها، مخاطب آن، عامه مردم بودند و اغلب این اعلامیه ها در تیر رس مردم کوچه و بازار قرار می گرفت. پخش اعلامیه در زمان انقلاب، یکی از روش های اعتراضی رایج بود که پای خیلی ها را در گیر خود کرد. از نوجوانانی که عاشقانه تمام خطرهای این راه را به جان خریدند، پیرمرد های بازاری و کسبه ای که سرمایه شان را برای پخش این اعلامیه ها گذاشتند تا جوانانی که در این راه شهید شدند. اعلامیه هایی که در قطع های کاغذی و کاهی چاپ می شد و حکم سند و گواهی برای پیروان و مردم عامه داشت. اعلامیه های زمان انقلاب علاوه بر اینکه به دست مخاطبان خاص خود می رسید، مردم عامه هم می توانستند آن را دریافت کنند. گاهی این اعلامیه ها کیلومترها راه را طی می کردند تا به دست مردم برسند.

گزینه ای که با کلیک بر روی آن، پیام ها و خبرها به گروهی از مخاطبان خاص ارسال می شود. از این روش برای اطلاع بخشی و آگاهی دادن به گروه های مخاطب استفاده می شود و روش رایجی در تبلیغات گروه های سیاسی و حزب های امروزی است. احزابی که با حضور در محیط های مجازی بیشتر فعالیت ها و جذب نیروهای خود را انجام می دهند. در این سال ها فعالیت هر جنبشی در دنیا منوط به فعالیت های مجازی بوده است و استفاده از ابزار و امکاناتی که در اختیار فعالیت های سیاسی می دهد، روشی موثر در میزان موفقیت احزاب بوده است. با این حال در ۳۰ سال گذشته که امکانات این چنینی در اختیار احزاب و گروه ها نبود، اعلامیه های کاغذی جای همه این ایمیل ها و پیام های فیس بوکی را پر کرده بود.





خیابان «ظهیرالاسلام»، خیابانی پریهاو با مغازه‌های قدیمی و از معدود خیابان‌هایی است که بعد از انقلاب نیز نامش تغییر نکرده است. خیابانی پر از خاطره و داستان های باور نکردنی. شاید باور نکنید که در این خیابان صدها هزار اعلامیه برای پیروزی انقلاب منتشر شد. اصلاً بگذارید بهتر بگویم: این خیابان "ستون ترویج و توسعه" انقلاب بود. در میان تمام حاجی بازاری های بازار چاپ، سراغ حاج منصور آخوندیان می‌رویم. نامی که قدیمی های این محل همه آن را می‌شناسند. با اینکه بیمار است، اما لبخند از لب‌هایش برچیده نمی‌شود. اینطور که بقیه در موردش می‌گویند، حاجی، خبرنگار آیت‌الله بهبهانی بوده و در سال‌های انقلاب و آمدن حضرت امام هم گزارشات متعددی را از حال و هوای آن روزها تهیه کرده است. منصور آخوندیان که از سال‌های اول دهه ۳۰ فعالیت سیاسی خود را آغاز کرده است، امروز گرد پیری روی چهره‌اش نشسته و روزگار سرد امروز خود را با مرور خاطرات روزهای مبارزه گرم می‌کند. این مبارز انقلابی در گفت و گو با شهدای اسلام چند پرده ای از آن خاطرات روزهای پر طمطراق را برانقل کرد:

### توضیح المسائل امام در لا به لای طاقه‌های پارچه

قبل از انقلاب، حضرت امام رساله ای داشتند به نام "توضیح المسائل" که توزیع آن ممنوع بود و به قول معروف، قاچاق محسوب می‌شد. این رساله را یکی از دوستان من به نام «حاج حسین مصدقی» چاپ می‌کرد و صحافی اش هم به عهده من بود. توزیع اش هم به این ترتیب بود که تجار و بنکداران کتابها و اعلامیه‌ها را لابه لای طاقه های فرش و کارتن های چینی و بلور، جاسازی می‌کردند و به شهرهای مختلف می‌فرستادند.

وقتی ساواک به چاپخانه حمله کرد، آن سالها یک کارگاه صحافی داشتیم، پادم می‌آید یک کتاب از آقای هاشمی به نام "کارنامه سیاه استعمار" را صحافی می‌کردم که ساواک با خبر شد و چندبار کارگاه را بازرسی کردند. فردای آخرین روزی که ساواکی‌ها آمده بودند، ما را احضار کردند. محیط درونی ساواک، به

آدم ترس و وحشت منتقل و هر روحیه ای را تضعیف می‌کرد. من آن موقع شکنجه نشدم، اما برادرم مرتضی حاجی آخوندی به خاطر اینکه برای مرحوم شهید حاج آقا مصطفی (فرزند امام) مراسم گرفته بود، توسط ساواک دستگیر و به پنج ماه زندان محکوم شد. یکی از خاطرات تلخ من از سالهای آغاز نهضت امام، حمله ساواکی‌ها به مسجد جامع است. سال ۴۳ بود که «حسنعلی منصور» نخست وزیر شاه مقابل مجلس کشته شد و بچه های گروه موله که من هم جزو آنها بودم به میمنت اعدام انقلابی او، مراسمی در مسجد جامع تهران برگزار کردند که ساواک به آنجا هجوم برد و خیلی‌ها را دستگیر کرد. حدود ۵ نفر از بچه‌ها اعدام شدند و تعدادی هم مثل عسگر اولادی و شهید عراقی تا موقع پیروزی انقلاب زندانی شدند.

### الواتی که حرّ امام خمینی شد

«طیب حاج رضایی» و «آقای رضایی» هم از

بچه‌های میدان بودند، این دو نفر در درگیری با ساواک دستگیر شدند. در بازداشت، کار به جایی رسیده بود که به آن‌ها گفتند فقط یک کلام بگویند، از خمینی پول گرفته‌اید، تا شما را آزاد کنیم. طیب در جواب گفته بود ما به همه تهمت زدیم، به همه فحش دادیم، شب و روز الواتی کردیم، اما به سادات هیچ وقت بی‌احترامی نکرده و تهمت نمی‌زنیم. من از کسی پول نگرفتم و به خاطر مرجع تقلیدم به خیابان آمدم و تا به حال هم آیت‌الله خمینی را ندیده‌ام. آن جمله‌ای که باعث شد دستور اعدامش را بدهند، این بود که گفته بود "به هر صورت من سر سالم به گور نمی‌برم، پس چه بهتر که دستور قتل من را شاه صادر کند" که بلافاصله شاه هم حکم اعدامش را داد. طیب کسی بود که سرتا سر سال را یک جور و دو ماه محرم و صفر را جور دیگر گذراند. پرچم سیاه از سردر مغازه‌اش پایین نمی‌آمد. بارفروش بود و بچه کف بازار.





## یا مرگ یا خمینی

و صبح ها به منزل خود برمی گشت، از راه رسید. وقتی که از ماشین پیاده شد سریع رفتم جلوی ماشین و گفتم که حاج آقا را در مسجد ترکها در قم دستگیر کرده‌اند. ایشان همانطور که دم ماشین ایستاده بود اشکشان سرازیر شد. بازوی حاج آقا را گرفتم و به داخل خانه بردیم. به گوشه ایوان رفت و نشست، مرا صدا زد و گفت: «یا مرگ یا خمینی!». جمعیت همان زمان از خانه آیت‌الله به خیابان‌ها ریختند. از آن طرف طیب و همراهانش، از سویی دیگر هم مردم ورامین به ما ملحق شدند، ولی در جاده ورامین تعدادی کشته شدند. درگیری تا ساعت ۵ بعدازظهر ادامه داشت و من در این کشت و کشتارها به میان جمعیت می آمدم و گزارشی از آمار کشته ها و حال و روز مردم تهیه می کردم و سپس به خانه آیت‌الله بهبهانی می رفتم و گزارش می دادم. این جوان انقلابی در بخش دیگری از صحبت‌های خود از روزهای انقلابی ۱۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷ گفت: آن روزها فعالیت‌های زیادی می شد. کمیته مرکزی انقلاب که من هم یکی از

مسئولان آن بودم. مسئولیت جمع آوری اوباش و اسلحه هایی را که پخش شده بود، داشتیم. بیشتر سلاح هایی بودند که از اسلحه‌خانه ها و پادگان‌ها خارج شده بود. در آن روزها افرادی از زندان‌ها فرار کردند. آن‌هایی که قابل اعتماد بودند، به کمیته مرکزی پیوستند و آن‌هایی که بازهم خلاف کردند باز به زندان قصر برده شدند. از طرفی از ما هم کاری ساخته نبود، تعدادشان خیلی زیاد بود. حتی اگر یک بیستم اسلحه‌ها هم دست آن‌ها افتاده بود، باز هم زیاد بود. از آن به بعد یک به یک اداره‌ها و تشکیلات به وجود آمدند. بعد از آن به مدرسه سپهسالار رفتم که مدرسه آقای مطهری بود. مسئولیتی به من دادند و گفتند که در تاکسیرانی صدای توده‌ای‌ها بلند شده و باید آن‌ها را مهار کرد و در همین گیر و دار توده‌ای‌ها در آن ادعای ارث و میراث می کردند و طلب داشتند.

یادم هست سر به سر بنی صدر می گذاشتیم و می گفتیم که شما چرا هیچ پستی را قبول نکردید؟ می گفت: مرا گذاشتن که سر و صدای مردم را بخوابانم. بنی صدر به ادارات و کارخانجات می رفت و سخنرانی می کرد و به قولی، خود را برای ریاست جمهوری آماده می کرد. او هیچ پستی نداشت به غیر از اینکه مدیرمسئولی روزنامه‌ای به نام «انقلاب اسلامی» را بر عهده داشت. اتفاقاً من هم عضو هیئت تحریریه و هیئت مدیره آن روزنامه بودم و در تهیه کاغذ و رفع مشکلات مالی آن‌ها فعالیت میکردم.

دادند که شبانه به چاپ رسید و فردای آن روز در سراسر کشور توزیع شد. در نتیجه شاه ماند که با آن چه کار کند، اول امام را به بغداد و نجف تبعید کرد و بعد برای اینکه بین مراجع اختلاف بیندازد مرجعیت را به آقای «سید محسن حکیم» واگذار کرد. حاج آقا را به نجف فرستاده بودند که مقابل ایشان قد علم کند. حکیم هم پس از آمدن امام، بلافاصله تلگرافی به شاه زد و بابت حضور ایشان در آنجا تشکر کرد که چه کار خوبی کردید که چنین شخصیتی را به مملکت ما فرستادید. در حرفهای «منصورآخوندیان» رنگ و بوی حرفه و کارش کاملاً به چشم می آمد، در میان نقل خاطراتش از چاپ اعلامیه به یک نکته ظریف و ریز هم اشاره کرد: «اعلامیه‌ها در قطع ۴×۴ و حروف ۲۴ چاپ می شد. آن زمان دستگاه‌های مخصوصی به نام یک چهارم ورق «هایندبرگ» برای چاپ اعلامیه‌ها استفاده می شد. البته دستگاه‌های کوچک فتوکپی هم برای تکثیر اعلامیه‌ها در خانه‌ها و برخی مساجد وجود داشت. با توجه به سن و سال حاج منصور، از آنجا که دوران پر جنب و جوش جوانی اش همزمان با قیام ۱۵ خرداد و اتفاقات و رویدادهای آن زمان است، خیلی از خاطراتش را هم از همان دوران نقل کرد. صبح روز ۱۵ خرداد بود که مردم به خانه آیت‌الله بهبهانی آمدند. نگران حاج آقا مصطفی بودند. یادم هست که محرم بود، آیت‌الله بهبهانی شب‌های محرم به خانه پسرش می رفت

بعد از اعدامش در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) به خاک سپرده شد. آن روزها اعدام طیب جوری سر و صدا کرد که طیب «حر» زمان نام گرفت. تا جایی که تمام حوزه‌های علمیه سراسر کشور برایش نماز وحشت خواندند و تمامی بدهی‌هایش با خدا صاف شد. از آن به بعد هر بزرگی که به زیارت حرم عبدالعظیم (ع) می رفت، اول سری به خاک طیب حاج رضایی می زد.

حاجی که انگار چندان عادت ندارد بی تحرک و ساکت باشد، بلند می شود یک سری کاغذ که روی یک پیشخوان کوچک که در گوشه اتاقش است، دسته می کند و ادامه می دهد: آن زمان اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های حضرت امام توسط گروه مؤتلفه از نجف به تهران می رسید. سرکرده‌های آن گروه هم آقای «عسگراولادی»، شهید «عراقی» و آقای «امانی» بودند. آن زمان مثل حالا نبود که تلفن و اینترنت و انواع و اقسام وسایل ارتباط جمعی باشد. بهترین و سریعترین راه مطلع کردن مردم همین اعلامیه‌ها بود. مثلاً همان وقتی که شاه تصمیم داشت امام را اعدام کند، مراجع تراز اول جمع شدند و حکم به مرجعیت امام دادند.

### مصونیت قضایی امام را نجات داد

آن موقع طبق قانون اساسی، مراجع مصونیت قضایی داشتند و کسی نمی توانست تعرضی به آن‌ها داشته باشد. لذا این مراجع اعلامیه‌ای



# اولین اعلامیه امام را من چاپ کردم



انتشار آن در قالب اعلامیه بود. اینکه آیا نسل سوم و چهارم انقلاب می دانند چگونه سخنان امام خمینی بدون در اختیار داشتن رادیو و تلویزیون و نبود امکاناتی مانند اینترنت و موبایل و غیره در جامعه توزیع می شد؟ شاید بتوان بازار تهران را از کلیدی ترین مکان ها برای توزیع سخنان امام عنوان کرد. در این میان سراغ چاپخانه های قدیمی را گرفتیم همان هایی که با وجود تدابیر شدید امنیتی و حضور جاسوس های ساواک و شکنجه ها، به رسالت خود پشت نکرده و با جان و دل جوهر انقلاب را بر لوح سفید نقاشی می کردند. در میان حاجی بازاری های انقلابی و آنهایی که ید طولایی در چاپ اعلامیه های امام در دوران طاغوت داشتند خیلی ها «حاج آقا محمود کلاری» را معرفی می کردند و می گفتند از سال ۴۲ اعلامیه های امام را در همین چاپخانه ای که هنوز هم پابرجاست، چاپ می کرد. چاپخانه «بیغام امروز» و «حاج آقا کلاری» که هنوز هم پشت میز چوبی اش نشسته و با بوی جوهر و کاغذ روزگار می گذراند.

«محمود کلاری از قدیمی های صنعت چاپ تهران است که می گوید بعد از سخنرانی امام در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ متن سخنرانی را به سرعت چاپ و برای نخستین بار منتشر و توزیع کرده است. سالهای قبل از انقلاب را دو نسل قبل تر از ما خوب به یاد دارند سالهایی که مردم از سلطه و بی عدالتی حکومت شاهنشاهی مستقیم و غیر مستقیم ناراضی خود را اعلام می کردند. شاید بتوان گفت که بعد از ۲۸ مرداد و ۱۶ آذر ۳۲، نقطه عطف تظاهرات آنها قطعاً قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ بوده است که بسیاری از مردم به واسطه ۱۵ خرداد و سخنرانی حضرت امام، با ایشان آشنا شدند و از همان روز ها بود که مردم ایران «حاج آقا روح الله» را به عنوان رهبر انقلابشان انتخاب کردند. در این میان روش های متعددی برای اعلام سخنان امام وجود داشت از نقل سینه به سینه تا سخنرانی روحانیون در مساجد و تکایا ولی مهمترین و بهترین روش، پیاده کردن فایل صوتی سخنرانی امام و

## آقای کلاری چه شد که وارد کار چاپ شدیدی؟

من قبل از وارد شدن به حرفه چاپ، تراشکار، بودم اما به دلیل حادثه ای که با دستگاه تراشکاری برایم به وجود آمد، از این حرفه دلزده شده و در سال ۳۷ وارد حرفه چاپ شدم.

یک سال در چاپخانه پسرعمویم «ناصر کلاری» مشغول بودم و بعد از یاد گرفتن فن های این کار، با دوستم «محمد ناظمی» شریک شدم.

۴۰۰۰ تومان سهم من در آن چاپخانه بود که با این سهم کار را شروع کردیم البته یکی دوتا شاگرد هم داشتیم.

به عنوان «حاج آقا روح الله» نام برده می شد و پس از اینکه سخنرانی معروفشان را بیان کردند با عنوان امام خمینی لقب گرفتند. فکر کنم سخنرانی بعد از جریان واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ بود اما دقیقا یادم نیست در چه تاریخی بود، ولی جمله معروف "جناب شاه من تو رو نصیحت می کنم و..." را خوب به یاد دارم. درست بعد از آن سخنرانی ما متوجه شدیم که آقا با دیگر مراجع تفاوت دارند.

## آیا بعد از آن سخنرانی تاریخی، شما چاپ بیانات امام را آغاز کردید؟

بعد از قیام ۱۵ خرداد من اولین اعلامیه امام را چاپ کردم.

ملت از چنگال بیگانگان هموار کردند، من هم به اندازه توانم می خواستم خدمت کنم و برای همین، اعلامیه ها را چاپ می کردم.

## به غیر از شما، چاپخانه های دیگری هم در بازار اعلامیه چاپ می کردند؟

آن سالها اگر چاپخانه های دیگری هم اعلامیه چاپ می کردند، ما نمی دانستیم. همان طور که دیگران نمی دانستند که ما اعلامیه حضرت امام (ره) را چاپ می کنیم. فقط چند تایی را در جریان بودیم.

## نامی از آن چاپخانه ها به یاد دارید؟

یکی از چاپخانه ها، چاپخانه پسر عمویم بود و دیگری آقای «برقعه» نامی بود که چاپخانه اش در بازار، سر کوچه امام زاده یحیی (ع) بود. در این میان چاپخانه های دیگری هم بودند که با اداره ساواک همکاری می کردند و اسم خرابکاران را به ساواک می دادند.

## اول اعلامیه ها را می خواندید بعد چاپ می کردید؟

بله، اول می خواندیم، اما هیچ وقت من امید به پیروزی نداشتیم. از هر اعلامیه حدود ۵ الی ۶ هزار نسخه چاپ می کردیم که بعد از اتمام بسته بندی، به شیخ محمد مقدسیان می دادیم تا ایشان بین بچه های مبارز پخش کند.

## اولین اعلامیه یادتان هست چه عنوانی داشت؟

اصلا خاطر من نیست ولی بالای اعلامیه ها نوشته می شد: بیانات امام خمینی... متأسفانه به دلیل گشتهایی که ساواک در چاپخانه ها انجام می داد چیزی برای خودمان نگه نمی داشتیم.

## چه تاریخی بود؟

درست بعد از قیام ۱۵ خرداد بود من به اتفاق دیگر همکاران در هفته تعطیلی بعد از قیام که بازار بسته بود در چاپخانه اعلامیه چاپ می کردیم. پشت در ورودی چاپخانه، ماموران دولت در حال تیراندازی به سمت مردم بودند من و آقای ناظمی، در چاپخانه را محکم نگه داشته بودیم تا باز نشود و دستگاه هم اعلامیه ها را بیرون می داد. بعد از این که چاپ تمام شد، دستگاه را خاموش و اعلامیه ها را داخل مقوا و پارچه بسته بندی کرده و از چاپخانه خارج شدیم.

## اعلامیه ها در کارگاه ماند؟

نه، من با همان لباس کار، با آقای ناظمی از چاپخانه خارج شدم. اتفاقا شیخ محمد هم با لباس کار از مغازه بیرون رفت. اعلامیه ها را بردیم به کوچه پایینی چاپخانه

# بعد از ۱۵ خرداد نخستین اعلامیه امام (ره) را چاپ کردم



## اعلامیه چطور به دستتان رسیده بود؟

در چاپخانه شاگردی داشتیم به نام «مهدی مقدسیان». برادر ایشان «شیخ محمد» که در آن زمان روحانی بود و به اعلامیه امام دسترسی داشت از من و شریکم خواست تا اعلامیه امام را چاپ کنیم که ما هم با جان و دل قبول کردیم.

## با توجه به شرایط اداره ساواک و برخورد آنها با انقلابیون باز هم اعلامیه امام را چاپ می کردید؟

غیرت ملی و دینی را نمی توان با چیزی عوض کرد. من در خانواده ای سیاسی-مذهبی متولد شدم که پدرم از طرفداران پروپاقرص دکتر مصدق بودند و بسیار متعهد به وطن، و ما را هم دوستدار وطن تربیت کرده بودند. یادم هست در زمان ملی شدن صنعت نفت، دبیرستانی بودم، زمانی که از مدرسه خارج می شدم، روی آسفالت خیابان می نوشتم صنعت نفت باید ملی شود. تمام دغدغه من و دیگر افرادی که خواهان وطن بودند، نجات کشور از چنگال امریکا و انگلیس بود. امام (ره) راه را برای نجات

## چگونه با امام (ره) آشنا شدید؟

من قبل از سال ۴۲ بود که با امام (ره) آشنا شدم. زمانی که آیت الله بروجردی به رحمت خدا رفتند، به همراه دوستم آقای شانه چی (که متأسفانه بعدها تغییر مسیر داده و به سازمان مجاهدین خلق پیوست) به قم رفتم. در قم مراجع را به ما معرفی کردند که در این میان یک بقال محلی نام "حاج آقا روح الله" را به زبان آورد و در آنجا با ایشان آشنا شدیم.

## چرا در آن زمان امام خمینی را به عنوان مرجع تقلید انتخاب کردید؟

البته در قم، مرحوم شریعتمداری را هم به ما معرفی کردند همه مراجع شرایط یکسانی داشتند و رساله هایی تقریبا مشابه داشتند. ما برای تحقیق از طریق آدرسی که داده بودند نزد ایشان رفتیم. ایشان در کلاس درس بودند. البته پس از اندکی انتظار شرفیاب شدیم. این دیدار خیلی به دلمان نشست و از آن ساعت به بعد ایشان را به عنوان مرجع تقلید خود انتخاب کردیم. ولی در آن زمان از امام

و در یک بشکه جاسازی کردیم و بعد هم به جمعیت تظاهر کننده در خیابان پیوستیم.

### اولین بار کی به دام ساواک افتادید؟

یک روز اتفاقی ۴-۵ نفر از ماموران ساواک وارد چاپخانه شدند، من اولین تجربه برخورد با ساواک بود و خیلی ناشیانه برخورد کردم. گفتند: چرا اعلامیه چاپ کردید من پاسخ دادم متأسفانه اعلامیه چاپ نکردیم، در صورتی که باید می گفتم خوشبختانه اعلامیه ای به زیر چاپ نبردیم، هر سوالی از من کردند پاسخ را با متأسفانه می دادم در آن لحظه «مهدی مقدسیان» متوجه پاسخ های من بود

**به کسی در این میان مشکوک نمی شدید؟**  
چرا بودند کسانی که با ساواک همکاری داشتند اما ما آگاه نبودیم مثلاً شریکم آقای ناظمی دایی داشت به نام آقای فلسفی که روحانی بودند ولی با ساواک همکاری می کرد. و ما از این موضوع تا بعد از قیام ۱۵ خرداد بی اطلاع بودیم بعدا که متوجه این قضیه شدیم هیچ وقت به ایشان شک نکردیم.

### در سال ۴۲ خاطر تان هست مامور ساواک تهران چه کسی بود؟

«سرهنگ صدارت» مامور اداره ساواک بازار بود. اتفاقاً

بنشینم و نه بخوابم، فقط روی پاهایم می ایستادم.

### چه شد که سال ۵۵ از کار چاپ خارج شدید؟

بار آخری که ساواک دستگیرم کرد، مجبورم کرد که از این حرفه بیرون بیایم. به همین دلیل مجبور شدم تمام ماشین آلات چاپخانه را به قیمت ۳۷۰ هزار تومان بفروشم و کارم را رها کنم.

### به چه کاری مشغول شدید؟

وارد بازار فرش شدم و تمام دارایی ام از دست رفت. سال ۵۶ دوباره کار چاپ را آغاز کردم نه به این دلیل که

# تمام دندانهایم را خرد کردند



که کنارم ایستاده بود.

### ساواک شما را به اداره اطلاعات برد؟

نه، درست خاطر من هست که سیزده جفت کشیده به صورتم زدند و خون از سر صورتم جاری شد. بعد رئیسشان شروع کرد به فحاشی و به مامورانش گفت: اسمش را یادداشت کنید، فلان روز هم به اداره بیاید. بعد از رفتن ساواک داستان خونی ام را به دیوار بیرونی مغازه کشیدم و زیر لب گفتم: "انتقام این خون را خواهیم گرفت".

### چطور فهمیده بودند که شما اعلامیه چاپ می کنید؟

خب، در آن زمان، ماموران ساواک ناگهانی وارد چاپخانه ها می شدند، آن روز هم تصادفی وارد مغازه ما شدند. جالب است که ما هیچ اثری از خود به جا نمی گذاشتیم، حتی شریکم در ظاهر خود را طرفدار شاه معرفی می کرد. آن روز و روزهای بعدش نمی دانم ساواک چطور متوجه شد.

سرمایه ای نداشتم؛ نه. کار در بازار فرش راضیم نمی کرد. عاشق کار چاپ بودم. سال ۵۶ با یک نفر شریک شدم. روزی که شروع کردم دیگر از امام کمتر اعلامیه چاپ می شد و همچنین روزهای پایانی حکومت شاه بود.

### آیا در مبارزات، فقط بیانات امام را چاپ می کردید؟

اوایل ورودم به حوزه چاپ، اعلامیه های، جبهه ملی را نیز چاپ می کردم، برای این که با فعالان این گروه ها در تماس بودیم. حتی با چریک های فدایی خلق هم در ارتباط بودیم. البته بعد از کج شدن راهشان، ما مسیرمان را جدا کردیم و فقط با نهضت آزادی و جبهه ملی در تماس بودیم؛ از آنجا امام را شناختیم و بیشتر گفته های ایشان را چاپ می کردیم.

### از دوستانتان که در حمل اعلامیه و یا چاپ آن فعال بودند، کسی به شهادت رسید؟

خیلی هایشان الان در قید حیات نیستند. «شیخ محمد مقدسیان» که خیلی کمکمان می کرد، در آن روزها، توسط رژیم به شهادت رسید.

بعد از انقلاب در بازار دیدمش رفته جلو و گفتم: من را یادت می آید؟ گفت: نه، اصلاً گفتم: من فلانی ام. همانی که دستور دستگیری اش را داده بودی... امروز همین جا خونت را میریزم. گفت: من تازه از زندان آزاد شدم. بلافاصله اسلحه کمری ام را در آوردم تا شلیک کنم، که خم شد و کفش هایم را بوسید.

### تا چه زمانی اعلامیه چاپ می کردید؟

تا اواخر سال ۵۵ بیانات امام<sup>(ع)</sup> را چاپ می کردم که در این سال ها ساواک به بهانه های مختلف، گاه و بی گاه به چاپخانه من سرک می کشید و هر بار به بهانه های مختلف دستگیرم می کرد. اما هیچ وقت اعتراف نکردم که اعلامیه های را چاپ می کنم. یادم هست یک هفته ای که در اداره اطلاعات شهربانی بودم، تمام دندان هایم را خرد کردند. اما نگفتم اعلامیه ای چاپ کردم. آنها هم چیزی نداشتند که اثبات کنند به همین خاطر، هر دفعه سریع آزاد و دوباره دستگیرم می کردند. خاطر من هست یک هفته در زیرزمینی بودم که نه می توانستم



# ماجرای شهر داری با نماد

حسین جمشیدیان

سازی شهر تهران خبر داد. و اعلام کرده که مجسمه میدان انقلاب توسط هنرمندان این مرکز ساخته و نصب خواهد شد. به گفته وی طرح، جامع و کامل است به طوری که سعی شده مجسمه‌ای طراحی شود که با عنوان میدان انقلاب مطابقت داشته باشد تا بتواند جایگزین خوبی برای مجسمه قبلی باشد و حتی تبدیل به اثر فاخر شود.

## میدانی که همچنان در پیچ و خم وعده‌ها مانده است

سال ۹۲ هم به پایان رسید اما با وجود گفته گودرز، هنوز که هنوز است، کاری از پیش نرفته است و عدم اقدامات انجام شده به تایید سازمان زیباسازی رسیده است. "سید مجتبی موسوی" مدیر اداره حجم سازمان زیباسازی شهرداری تهران درباره طرح نهایی میدان انقلاب می‌گوید: با توجه به ضرورتی که داشت، برای میدان انقلاب طرحی توسط یکی از هنرمندان به صورت گنبدی تهیه شد و حتی در کنار این گنبد آثار حجمی گذشته با وجود اینکه آسیب جدی دیده بود مرمت، و در قسمت ضلع غربی میدان واقع در خیابان آزادی مجدداً نصب شد تا میدان هم گنبد و هم مجسمه داشته باشد. وی با بیان اینکه یک بار روی گنبد زیباسازی و طراحی انجام شده است، گفت: این اقدام برای زیباسازی گنبد بود تا گنبد از آن حالت زمخت خارج شده و زیبایی به فضا داده شود. با نصب مجدد نماد قبلی سعی شده است تا خاطره قدیمی زنده بماند. مدیر اداره حجم سازمان زیباسازی شهرداری تهران با اشاره به اینکه هنوز کار جدیدی برای میدان

زیباسازی بر روی طراحی صورت گرفته تجدیدنظر کند. با این حال سازمان زیباسازی شهرداری تهران برای آرام کردن فضا، نماد پیشین میدان انقلاب را پس از مرمت دوباره در ضلع غربی میدان نصب کرد. این اقدام عجولانه شهرداری تهران تنها موجب شد تا آشفتگی بصری در این میدان افزایش یابد و در همان زمان به نمایندگان مردم در شورای شهر قول داد تا هر چه سریع‌تر برای زیباسازی میدان انقلاب و نصب مجسمه‌ای متناسب با نام این میدان کاری کند. "مهدی چمران" عضو شورای شهر تهران در این باره می‌گوید: ما از سازمان زیباسازی خواستیم تا هر چه سریع‌تر نسبت به نصب مجسمه در میدان انقلاب اقدام کند اگرچه تاکنون با وجود درخواست‌های ما اتفاقی نیفتاده است؛ ولی یک بار نمادی برای این میدان طراحی و حتی به من هم نشان داده شد، اما به تایید شورا نرسید و قرار شد طرح دیگری آورده شود که البته هنوز این کار صورت نگرفته است. این عضو شورای شهر تهران، با بیان اینکه مهم این است که طرحی زیبا در نظر گرفته شود، افزود: پیشنهاد می‌کنم از طراحی استفاده شود که در آن نقش و طرح معماری اسلامی وجود داشته باشد. چراکه پیش از این، در طرح گنبد میدان از نمادی استفاده شد که با تذکر شورا تغییراتی در آن اعمال شد بر اساس این گزارش، اگرچه سازمان زیباسازی تاکنون دو بار فراخوان برای میدان انقلاب داده است، اما با وجود ارسال آثار متعدد، هنوز این سازمان طرحی را تایید و یا به اجرا در نیاورده است. این در حالی است که "مرتضی گودرزی دیباج" مسئول بخش تجسمی حوزه هنری از قراردادی با سازمان زیبا

تاریخی‌ترین میدان شهر که روزی میعادگاه صحنه‌های باشکوه انقلاب بود و مردم دور آن حلقه می‌زدند، این روزها گوشه نشین شده است. اردیبهشت سال ۸۸ بود که مجسمه میدان انقلاب که تصویر امام راحل به همراه مشتی گره کرده که نشان از پایداری اسلامی را تداعی می‌کرد؛ جایش را به مجسمه‌ای تقریباً گنبدی شکل، آن هم بدون هیچ نمادی از انقلاب داد. این تغییر و تحولات در حالی رخ داد که مردم سی و دو سال از کنار مجسمه‌ای عبور می‌کردند که یاد آور خاطرات مردان و زنان انقلابی بود. این میدان قدیمی که قبل از انقلاب آن را با نام "۲۴ اسفند" یا "مجسمه" می‌شناختند، بعد از انقلاب و در سال ۶۱ به بنای یادبود «هشت سال دفاع مقدس» با طرح اولیه "ایرج اسکندری" و هنرمندی "فریدون صدیقی" تغییر یافت. تا اینکه این مجسمه در سال ۱۳۸۸ به دلیل عملیات عمرانی بهره برداری از ایستگاه مترو، جایش را به یک حجم تقریباً گنبدی شکل داد. در ابتدا قرار بود طرح روانبخش منجر به ساخت مجسمه در میدان انقلاب شود، اما در نهایت به جای یک مجسمه، یک گنبد مدور در میدان انقلاب جاخوش کرد و همچنان نیز با قدرت تمام خودنمایی می‌کند.

## نمادی از ستاره داوود صهیونیست برای میدان انقلاب

بر روی این سازه شش ضلعی، گل‌های نقش برجسته کار شده که به گفته سازنده آن یادآور «شکوفه‌های انقلاب» است! اما برداشته‌ها از این شکوفه‌ها به ستاره داوود (نمادی که در پرچم کنونی رژیم صهیونیستی نمایان است) رسید و مسئله بسیار حساس شد به طوری که سازنده آن ناچار شد تغییراتی را در آن اعمال کند. این گنبد در همان زمان به دلیل نوع طراحی صورت گرفته، مورد انتقاد شدید و همچنین منجر به تجمع اعتراضی نسبت به این نماد شد تا سازمان



"سید محمدجواد شوشتری"، در دو سال گذشته بارها پیش از اینکه از ریاست سازمان زیباسازی به دفتر شهردار تهران برود، اعلام کرده بود که برای تمامی میادین مهم شهر و مجسمه‌های شهر برنامه ویژه‌ای در دست اقدام است و حتی صراحتاً از بررسی نهایی طرح میدان انقلاب خبر داده بود. به گفته شوشتری قرار نیست فقط مجسمه‌های برای میدان انقلاب نصب شود، بلکه قرار است میدان به طور کامل ساماندهی شود و این کار با توجه به طرح مطالعاتی آن، بسیار هزینه بر است. شاید به گفته وی، طرح میدان انقلاب و ساخت آن هزینه بر باشد، اما آیا هزینه تمام شده این طرح و مجسمه نهایی متناسب با عنوان انقلاب در مقایسه با ساخت صدها مجسمه و طرح سازمان برای ایام نوروز ۹۲ بیشتر است؟! تغییرات صورت گرفته در سازمان زیباسازی، دسترسی به رئیس جدید امری غیرممکن است و باید تنها به گفته مدیر اداره حجم سازمان زیباسازی شهرداری تهران بسنده کرد و به خود دلگرمی داد که نماد میدان انقلاب به دلیل عدم همدلی هنرمندان ایرانی ساخته نمی‌شود و گر نه سازمان آمادگی کامل دارد که تکلیف میدان را روشن کند.

### سازمان زیباسازی کاری انجام نداده است

"حکیمی‌پور" عضو کمیسیون فرهنگی و اجتماعی شورای شهر تهران نیز در این زمینه می‌گوید: متأسفانه سازمان زیباسازی در این میدان کار قابل دفاعی انجام نداده و لازم است این سازمان یا شهردار منطقه فکر جدی در این زمینه داشته باشد. وی ادامه می‌دهد: اگر لازم باشد باید برای انتخاب طرح مسابقه بگذاریم، و این کار باید صورت بگیرد. میدان انقلاب باید به طرحی مزین شود که در آن پیام انقلاب به خوبی به تصویر کشیده شود. عضو کمیسیون فرهنگی و اجتماعی شورای شهر تهران در ادامه می‌گوید: این میدان قابلیت آن را دارد که بودجه مناسبی برای ساماندهی آن اختصاص یابد. موضوع هزینه میدان انقلاب قابل حل است و شورای شهر، بودجه مورد نیاز آن را هر چه سریع‌تر باید تصویب کند.

مطلوب نبوده، قبول نداریم.

### مجبور شدیم مجسمه گنبدی را بگذاریم

مردم حق دارند که انتظار داشته باشند. ولی متأسفانه کم کاری هنرمندان موجب شده است که ما نتوانیم طرحی نهایی متناسب با عنوان انقلاب در این میدان نصب کنیم. مدیریت سازمان از هنرمندان طلب کمک کرده است و آنها هنوز نتوانسته‌اند پاسخ‌گوی نیاز ما باشند که نماد به روزی را طراحی کنند که در شان انقلاب باشد. نمی‌خواهم از مجموعه شهرداری و سازمان زیباسازی رفع مسئولیت کنم.

می‌خواهم بگویم ما به اندازه کافی تلاشمان را کرده ایم. اینک نوبت طراحان است که طرح ارائه دهند تا تغییرات در میدان انقلاب شکل بگیرد. البته ایرج اسکندری، طراح این مجسمه مدور نسبت به نصب مجدد این مجسمه در میدان انقلاب به شدت انتقاد کرده و بر این باور است که این مجسمه باید در موزه جنگ نگهداری شود.

### ساخت موزه برای مجسمه‌های تهران

به گفته مدیر اداره حجم سازمان زیباسازی شهرداری تهران، قرار است برای نگهداری مجسمه‌های شهر تهران موزه‌ای ساخته شود که در صورت ساخت، مجسمه‌های متناسب با میدان انقلاب، نماد قدیمی این میدان نیز به این موزه منتقل خواهد شد. گرچه مسئولان شهرداری تهران در کلام و عمل نشان داده‌اند که به دنبال پایان دادن به آشفتگی بصری میدان انقلاب هستند و حتی اعلام کرده‌اند سازه جدیدی برای تکمیل این سازه در میدان انقلاب نصب خواهند کرد، اما عملکرد کنونی آنها نوید این مطلب نیست.

### حرف آخر: ساخت مجسمه هزینه‌بر است

انجام نشده است، می‌گوید: اگر به دنبال این تغییر هستیم، باید طرح جامع میدان انقلاب و محوطه اطراف آن قطعی و در نهایت کار تازه‌ای برای آن آغاز شود. اگر چه مشاور در حال حاضر مشغول این کار است و به محض تکمیل آن، بر اساس مختصات جدید میدان کار عملیاتی خواهد شد. البته شاید هم نماد امروزی برای نماد انقلاب طراحی و اجرا شود. موسوی درباره فراخوان‌های صورت گرفته و نتیجه آن، می‌گوید: تاکنون دو بار فراخوان داده‌ایم و در هر بار ایده‌های مختلفی از هنرمندان به سازمان زیباسازی ارائه شده است اما متأسفانه به دلیل محدودیت فضای کار و وجود گنبد شکل و فرم آن طرح مناسبی نیافته‌ایم تا بتوانیم آن را اجرایی کنیم. وی در خصوص آشفتگی بصری با وجود گنبد و مجسمه می‌گوید: به دلیل وجود آشفتگی میدان انقلاب، مشاور سازمان در حال بررسی نهایی است تا با ایجاد یک نماد جدید، این آشفتگی کاهش یابد و محیطی آرام از جنبه بصری برای میدان ایجاد شود. البته اگر پیشنهاد مشاور به این سمت برود که تغییراتی در آن ایجاد شود، آن زمان می‌توان برای میدان طرح جدیدی را اجرایی کرد. به گفته مدیر اداره حجم سازمان زیباسازی شهرداری تهران، این کار نقش برجسته‌ای مدون بود که دور یک استوانه چرخیده بود، این آثار سالهای متمادی به عنوان نماد مقاومت در میدان انقلاب نگهداری شد. ما با طراح این اثر به مذاکره نشستیم و قرار است طرح جدیدی را درباره میدان انقلاب ارائه دهد، اما تاکنون پیشنهادی در قالب یک ایده نهایی به سازمان زیباسازی ارائه نکرده است.

### مجسمه این میدان نماد فاختری برای انقلاب ما نبود

وی ادامه می‌دهد: مجسمه میدان انقلاب نماد فاختری برای شهر تهران نبود و حتی در شأن موضوع انقلاب هم نیست و تنها چیزی که باعث ارزش آن می‌شود این است که در حافظه تاریخی مردم به عنوان اولین نماد تاریخی ثبت شده است. در ابتدا قصد داشتیم به دلیل همین حافظه تاریخی این آثار را در جایی نگهداری کنیم، اما با اتفاقات رخ داده، در نهایت مجسمه در حاشیه میدان نصب شد. و در ضمن در صورت نهایی شدن طرح جدید، قطعاً این مجسمه به جای دیگر منتقل خواهد شد.

### هنرمندان نسبت به میدان انقلاب بی‌مهرند

وی درباره انتظار مردم و هنرمندان از سازمان زیباسازی برای تعیین تکلیف نهایی میدان انقلاب می‌گوید: آن چیزی که مردم از ما انتظار دارند را قبول می‌کنیم، اما انتظار هنرمندان را به دلیل اینکه متأسفانه در این میدان مشارکت خیلی بالایی نداشته و ایده‌های ارائه شده از طرف آن‌ها نیز برای فضای جدید میدان



# دعوا بر سر کاخ

دولت: سعد آباد برای ما است

بنیاد مستضعفان: کی گفته؟ سند به نام ماست!

حسین جمشیدیان

«در کوهپایه های توجال و دره سرسبز «دربند»، مجموع «یک میلیون و یکصد هزار متر مربعی» قرار دارد که به دلیل زیبایی و طراوتی که در آن وجود داشت به نام «سعدآباد» یا محل «سعادت و خوشبختی» نام گرفت. وسعت مجموعه سعدآباد که در شمال غربی تجریش واقع شده، از شمال به جنوب در امتداد رودخانه دربند و رودخانه از شمال وارد محوطه کاخ شده و از دیواره جنوبی آن خارج می‌شود. این مکان امروزه با مجموعه ۱۸ کاخ کوچک و بزرگ از دوره های قاجار و پهلوی، یکی از بزرگ ترین و مهم ترین مجموعه موزه های ایران به شمار می رود.

سعدآباد، از شمال با کوه های البرز، از شرق با گلابدره، از غرب با ولنجک و از جنوب با تجریش همسایگی دارد و در زمان قاجار محل استقرار و سکونت تابستانی شاهان این سلسله بوده است. پس از کودتای ۱۲۹۹ در وسعتی تازه و الحاق باغ های مختلف، این مکان به اقامتگاه تابستانی پهلوی اول تبدیل شد. مساحت فعلی سعدآباد در حدود ۴۰۰ هکتار است. ساخت آن به درخواست رضا شاه پهلوی به منظور تهیه محلی بیلابلی برای خود انجام گرفت. امیر لشکر خدایار باغ بزرگی را در کرج برای این امر در نظر گرفت و قرار شد فردی به نام کشتکار از سوی رضا شاه باغ را رؤیت کند. اما این فرد به شاه پیشنهاد کرد تا بیلابلی سعدآباد را خریداری کند. در آن زمان اراضی سعدآباد متعلق به سردار اعظم بود. حدود ۴ هزار مترمربع مساحت و دو عمارت بیرونی و اندرونی داشت که توسط رضا رفیع برای رضا شاه خریداری شد. بعد از خریداری سعدآباد، از سردار اعظم تپه علی خان والی نیز از پدر سر تپه والی به مبلغ ۷ هزار تومان خریداری و سپس کاخ شهوند (سبز) بر آن بنا شد. بعد از مدتی، باغ های نیمه ویران دیگری نیز توسط افراد رضاخان، از صاحبان آن ها خریداری و به تپه علی خان وصل شدند و به تدریج باغ سعدآباد فعلی به وجود آمد. در باغ سعدآباد، در مجموع، ۱۴ کاخ ساخته شده که از این میان، پنج کاخ بزرگ و بقیه به نسبت کوچک تر هستند که قدیمی ترین آن ها کاخ «شهوند» و بزرگ ترین آن ها کاخ «سفید» است. نگارخانه های موجود در کاخ سعدآباد بیش تر در کاخ های اختصاصی فرزندان محمدرضا شاه احداث شده و معماری آن ها نیز به سبک بناهای امروزی است.



## کاخ احمد شاهی به بسیج خواهران رسید

بعد از سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی، طبیعتاً باید میراث فرهنگی و گردشگری یا نهادهای مسئول در حفظ و نگهداری این بنای تاریخی وارد می‌شدند. ولی گویا قرار بر این شد تا این میراث هم همانند سایر بناهای تاریخی کشور تکه تکه و از بین برود. کاخ‌های کوچک و بزرگ از دوره‌های قاجاریه و پهلوی در سعدآباد وجود دارد که این روزها صاحبان دیگری پیدا کرده است: کاخ احمدشاهی (بسیج خواهران)، کاخ شهوند (کاخ موزه سبز فعلی)، کاخ سفید (کاخ موزه ملت)، کاخ اختصاصی (موزه تاریخ طبیعی سابق) در حال حاضر در اختیار نهاد ریاست جمهوری، کاخ اسود (سیاه) موزه هنرهای زیبا فعلی، کاخ شمس (موزه مردم شناسی)، کاخ اشرف (موزه ظروف سابق)، کاخ غلامرضا (ساختمان تبصره ۳۶)، کاخ ملکه مادر (ساختمان جمهوری)، کاخ احمدرضا (در اختیار نهاد)، ساختمان عبدالرضا (امور اداری سعدآباد)، کاخ بهمن پهلوی پسر غلامرضا (مرکز آموزش)، کاخ شهرام پسر اشرف (موزه نظامی)، کاخ فریده دیبا (در اختیار نهاد)، کاخ‌های قدیم و جدید ولیعهد رضا پهلوی (موزه بهزاد و دفینه)، کاخ فرحناز و علیرضا فرزندان محمدرضا پهلوی (موزه خط و کتابت میرعماد) و کاخ لیلا این روزها به موزه آبکار تبدیل شده است. علاوه بر کاخ‌های مذکور و چندین ساختمان قدیمی دیگر، تاسیسات و امکانات دیگری همچون سالن‌های مرگداری و گاوداری، موزستان و گلخانه‌های گوناگون، استخرهای مختلف، چشمه سارها، زمین‌های تنیس و سالن بولینگ، سینما و آمفی تئاتر روباز در این مجموعه ۱۱۰ هکتاری وجود دارد.

## سعد آباد سه روزه غارت شد

«محمدرضا مرادی» بازمانده خدمه دربار محمدرضا شاه که از سال ۱۳۳۰ در کاخ سعد آباد بوده است، در مورد آنچه بر این کاخ بعد از انقلاب گذشته می‌گوید: بعد از پیروزی انقلاب، کاخ‌ها مورد حمله قرار گرفت، و در این میان عده‌ای از سارقان سابقه دار به کاخ‌ها حمله کرده بودند. در سعد آباد هم این اتفاق افتاد. سعدآباد درهای زیادی دارد، از دربند تا زعفرانیه بیش از ده در ورودی دارد. دیوار سعدآباد هم آنچنان بلند نبوده و نیست. یعنی هر کسی می‌تواند یک چارپایه بگذارد و وارد کاخ شود. به گفته وی سعد آباد مورد حمله قرار گرفت و سه روز به طور مداوم غارت شد. ولی در نیاوران یک عده از نیروهای انقلابی حفاظت کاخ را به عهده گرفتند. اما به سعد آباد فوق‌العاده دستبرد زده شد. چون اینجا نگهبان نداشت و بالطبع هر کسی داخل می‌آمد، و هر چه می‌توانست می‌برد. طی این سه روز خیلی‌ها آمدند و خیلی چیزها بردند.

## نیمی از دارایی پهلوی در چمدان و نیمی در وانت

روزی نبود که باغبانی نیاید و به ما اطلاع ندهد که شب گذشته پنجره یا در فلان کاخ شکسته شده و غارتگران به داخل کاخ رفته‌اند. ما هم به همین خاطر صبح دوباره میخ و چوب و تخته و چکش برمی‌داشتیم می‌رفتیم پنجره شکسته را تخته می‌زدیم و می‌بستیم تا دوباره از آنجا نتوانند نفوذ کنند. ولی فایده‌ای نداشت. آن موقع نگهبان هم نبود تا در کاخ‌ها بگماریم. برای همین با آقایانی که سرپرست بودند نشستیم و جلسه گذاشتیم. قرار بر این شد که تمام اموال منقول کاخ‌ها را جمع‌آوری و وسایلی که ممکن بود مورد دستبرد قرار بگیرد، همه را یکجا جمع کنیم تا حداقل بتوانیم از آن‌ها محافظت کنیم. وی ادامه می‌دهد: قرار شد کاخ سفید (موزه ملت فعلی) مرکز جمع‌آوری این وسایل شود و برای همین به کمک کارگزاران اموال همه کاخ‌ها را با وانت خالی و در این کاخ (کاخ سفید) جای دادیم. کاخ سفید سه طبقه دارد که تمام اتاق‌ها و سالن‌های اینجا پر از اموال کاخ‌های دیگر شده بود. از میز و صندلی گرفته تا تابلو و فرش‌های فوق‌العاده بزرگ که ۱۲ نفر به سختی آنها را می‌توانستند حرکت بدهند! البته ما فرش‌ها را هم به همراه سایر وسایل جمع کردیم. چیزی حدود ۳ هفته طول کشید تا وسایل را از کاخ‌ها جمع و انبار کنیم. در ابتدای کار، با نظم و حساب و کتاب چیدیم، اما بعداً که جا کم آمد، بدون نظم خاصی، وسایل را روی هم تل انبار کردیم. این شد که ما خودمان نمی‌توانستیم تشخیص بدهیم که کدام اموال مال کدام کاخ بوده که به اینجا آمده است. بعدها آرام آرام لیست‌هایی پیدا شد که به کمک آنها توانستیم بعضی از اموال را تفکیک کنیم و به کاخ ببریم. البته این اتفاق وقتی افتاد که کاخ نگهبانی داشت و سعدآباد حساب و کتابی پیدا کرده بود. این آن چیزی است که بعد از پیروزی انقلاب بر کاخ سعدآباد گذشته است. سعدآباد، این روزها از بخت و اقبال بی‌بهره است، چرا که روزگار این کاخ به ویژه در چند سال اخیر و با آمد و شد مدیرانی که دانش و تجربه‌ای برای اداره آن نداشتند، خوش نیست و بدتر از همه اینکه همچنان در بلاتکلیفی به سر می‌برد. ماه‌ها پس از تغییر رئیس سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور، هنوز مدیری برای سعدآباد انتخاب نشده است و این مجموعه با حکم سرپرستی اداره می‌شود؛ این موضوع به نوبه خود، برنامه‌ریزی برای ساماندهی سعدآباد را در تعلیق نگاه داشته و موجب تداوم مشکلات موجود شده است.

### بوی تعفن و نخله های ساختمانی در کاخ فرح

اگر به سعدآباد می‌روید، تا جایی که می‌توانید از رودخانه دربند که از میانه آن می‌گذرد، دوری کنید؛ چون استشمام بوی تعفن آب و دیدن انبوه زباله‌هایی که در آب ریخته شده، روزتان را خراب خواهد کرد. اکثر این زباله‌ها مثل قوطی نوشابه و کنسرو، ظروف پلاستیکی، پاکت چپیس و پفک از مسیرهای بالادست به رودخانه ریخته شده و همراه با جریان آب وارد محدوده سعدآباد شده‌اند. اما وقتی میز شکسته یا نردبانی را در بستر رودخانه می‌بینید، سخت است باور کنید که اینها از آبشار دو قلو و اوسون به این نقطه رسیده‌اند. وجود این قبیل تیر و تخته‌ها به خاطر این است که مدیریت مجموعه سعدآباد بخش بزرگی از حاشیه رودخانه را به انبار اقلام اضافی و نخاله‌های ساختمانی اختصاص داده است. البته جلوگیری از ورود زباله به سعدآباد نیز کار چندان سخت یا هزینه‌بری نیست. می‌توان در جایی که رودخانه دربند وارد سعدآباد می‌شود، موانع و تورهایی قرار داد تا زباله‌ها پشتشان متوقف شوند؛ اما همین کار ساده نیز سال‌هاست که به فکر هیچ یک از مدیران مجموعه خطور نکرده است. اگرچه تمام محدوده ۱۱۰ هکتاری سعدآباد در فهرست آثار ملی ایران ثبت شده است، ولی گویا مدیریت مجموعه، شیوه باغ‌سازی سعدآباد را جزء اثر ملی نمی‌داند و هر جا که رسیده‌اند به فراخور ذوق و سلیقه خود درخت جدیدی کاشته‌اند یا حوض و آب‌نمایی ساخته‌اند. پول چنین اقداماتی می‌توانست صرف مرمت حوض‌ها و استخرهای قدیمی شود که هم اکنون پوشیده از زباله، نخاله و برگ درختان است.

### هزار باغ پهلوی در آستانه نابودی

می‌گویید سعدآباد زمانی که محل سکونت خانواده پهلوی بوده، بیش از هزار باغبان داشته است. پس از انقلاب، نگهداری این تعداد باغبان و پرداخت حقوق‌شان از توان سازمان میراث فرهنگی خارج بوده است اما تا چند سال پیش با همه کاستی‌ها و سختی‌ها، فضای سبز مجموعه به شکل آبرومندی نگهداری می‌شده است. ولی گویا حالا دیگر ورق برگشته است. بسیاری از درختان کهنسال یا خشکیده و یا در حال خشک شدن هستند. چمن مجموعه و زیرسازی آن تقریباً به طور کامل از دست رفته و از گل‌کاری‌های فصلی سال‌های دور هم خبری نیست. شاید رسیدگی به درختان سعدآباد خارج از توان و تخصص مدیریت این مجموعه باشد، اما هیچ شاهدی در دست نیست که در این سال‌ها به سراغ سازمان‌های متخصص نظیر شهرداری تهران،

سازمان محیط زیست و سازمان جنگل‌ها و مراتع رفته و از آن‌ها در این باره کمکی طلبیده باشند و بنابراین به نظر می‌رسد ریشه تمام این مشکلات در نبود مدیریت «مشخص» و متولی «واحد» بر مجموعه باغ سعدآباد است.

### دعوی بنیاد و میراث فرهنگی بر سر اموال پهلوی

حالا دولت به جای ساماندهی کاخ سعدآباد خودش مشکل ساز شده است. بنیاد مستضعفان و سازمان میراث فرهنگی چند سالی است که بر سر مالکیت بر دو کاخ سعدآباد و نیاوران مناقشه دارند. اصل دعوا بر سر تقاضای دولت مبنی بر اصلاح سند مالکیت سعدآباد و برخی دیگر از مجموعه‌ها اتفاق افتاده است. تا قبل از تقاضای دولت برای دریافت سند مالکیت سعدآباد به نام دولت، بنیاد مستضعفان اگرچه سند مالکیت سعدآباد را در دست داشته، اما ادعایی در این زمینه نمی‌کرده است. تا اینکه بعد از تقاضای دولت برای اصلاح سند مالکیت این مجموعه، مقامات بنیاد هم به تکاپو افتادند تا ملکی که سال ۶۳ به نام آنها به ثبت رسیده را از دولت پس بگیرند. بنیاد مستضعفان که مدعی مالکیت بر کاخ‌های نیاوران و سعدآباد تهران است، اظهار نظری را از حضرت امام خمینی (ره) مبنای قرار می‌دهد و در دیداری با دولت

### نظر امام خمینی (ره) در مورد کاخ سعدآباد: این غنائم مربوط به دولت نیست



موقت فرموده بودند: «به دولت ابلاغ نمایید که این غنائم مربوط به دولت نیست و امرش با شورای انقلاب است و آنچه مأموران دولت به دست آورده اند یا می‌آورند باید تحویل بدهند.» بر همین اساس بنیاد مستضعفان معتقد است که کاخ‌های سعدآباد و نیاوران نیز از جمله دارایی‌های خاندان پهلوی به شمار می‌رود و نباید تحت مالکیت دولت قرار بگیرد.

### دادگاهی برای اتاق خواب فرح دبی

زمانی که مدیریت وقت کاخ سعدآباد در سال ۸۷ خواستار ابطال اسناد مالکیت بنیاد بر کاخ شد، نامه نگاری‌های مختلف بنیاد مستضعفان نیز شکل جدی تری به خود گرفت تا جایی که یازدهم شهریور ماه سال ۸۷ محمدرضا رحیمی (معاون وقت ریاست جمهوری) طی نامه‌ای خطاب به فروزنده رئیس بنیاد مستضعفان اعلام کرد: «همانگونه که در فرمان صریح حضرت امام آمده است، امر اموال مصادره‌ای یاد شده با شورای انقلاب بوده و شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران در جلسه مورخ ۵۹/۱/۲۳ در لایحه قانونی راجع به کاخ‌های نیاوران و سعدآباد و اموال مربوط را به قرار زیر تصویب نموده است: «ماده ۱- کلیه کاخ‌های نیاوران و سعدآباد با محوطه و تاسیسات آن جهت ایجاد موزه و پارک در اختیار وزارت فرهنگ و آموزش عالی قرار می‌گیرد.» متعاقباً نیز مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۰ قسمتی از این لایحه را اصلاح نموده که با تایید شورای نگهبان ابلاغ گردیده است.» در نهایت، نامه نگاری‌های متعدد فروزنده، ریاست بنیاد مستضعفان برای بازپس‌گیری کاخ‌های مرمر، نیاوران و سعدآباد نتیجه‌آنجانی در بر نداشت تا اینکه دوباره مسئولان بنیاد با روی کار آمدن دولت یازدهم و مدیران جدید میراثی، دعوی خود را مطرح کرده و با رای دادگاه بدوی فعلاً توانسته‌اند مالکیت این دو کاخ را از آن خود کنند. «فاسم سعیدی»، معاون حقوقی بنیاد مستضعفان با تایید این خبر اظهار داشت: به منظور ابطال اسناد دولت و میراث فرهنگی چندی پیش جلسه دادگاه در شعبه ۶ دادگاه انقلاب اسلامی برگزار و حکم مالکیت بنیاد مستضعفان بر کاخ‌های سعدآباد و نیاوران صادر شد. که البته تا اکنون نیز اعتراضی از طرف سازمان میراث فرهنگی به ما ارجاع داده نشده است. گفتنی است، پیش از این دو کاخ و بناهای اطرافش در اختیار سازمان میراث فرهنگی قرار داشته، ولی از آنجا که بنیاد مستضعفان قصد تجمیع املاک خود را دارد، از سازمان میراث فرهنگی به دلیل اینکه از واگذاری این دو کاخ استتکاف می‌نمود، شکایت کرد. پس از ارسال درخواست به دادگاه، دادگاه در این زمینه رای را به نفع بنیاد مستضعفان صادر کرد. همه این دعواها در حالی است که سعدآباد فارغ از اینکه روزگاری در دست خاندان پهلوی بوده است، یک موزه سیاسی و طبیعی است که بیش از اینها باید مورد توجه قرار گیرد.

## پزشکی در دوران پهلوی؛

# از پوست فرج تا جولان پزشکان پاکستانی

«فوت ۵ هزار زن باردار حین زایمان، مرگ سالانه ۱۱ هزار نوزاد، مرگ سالانه ۳۶ هزار کودک زیر ۵ سال بر اثر اسهال، از بین رفتن بسیاری از کودکان به علت بیماری‌های عفونی، مرگ صدها بیمار به علت کزاز، فلج شدن هزاران کودک به علت نبود دارو تنها بخشی از آمار پرونده پزشکی قبل از انقلاب است. در سالهای قبل از انقلاب، مفهومی به اسم تشخیص بیماری و ویزیت، امری لوکس بود که تنها برای مرفهان و اқشار دولتی معنا داشت. در روستاها و شهرستان‌های کوچک مردم بر اثر ساده‌ترین بیماری‌ها جان خود را از دست می‌دادند و عملاً مفهومی به اسم بهداشت در جامعه ایرانی معنا نداشت. این آمارها در حالی است که جمعیت ایران قبل از انقلاب تنها ۳۵ میلیون نفر بوده است. درست زمانی که «فرج دیبا» برای روشن کردن پوست خود سفرهای خارجی را تجربه می‌کرد، بیماری‌های عفونی در کشور مهمترین علل مرگ و میر نوزادان و کودکان زیر ۵ سال بود و بسیاری از زنان به دلیل زایمان‌های غیر بهداشتی جان خود را از دست می‌دادند.

پزشکی ایرانی، یکی از علومی بود که نه تنها رونق نداشت بلکه تنها در فعالیتهای درمانی دربار پهلوی خلاصه می‌شد. اغلب افراد نزدیک به خاندان پهلوی و یا کسانی که از تمکن مالی برخوردار بودند،

مشمول دریافت بورسیه پزشکی می‌شدند. طی دهه ۵۰ تعداد زیادی از پزشکان خارجی در ایران مشغول فعالیت بوده‌اند به طوری که تنها در مدت زمان کمی، حدود ۵۰۰۰ پزشک پاکستانی، فیلیپینی، بنگلادشی در ایران فعالیت داشتند. در اوایل انقلاب هم تنها ۱۴ هزار پزشک در کشور فعالیت می‌کردند که با تأسیس دانشکده‌ها و ایجاد رشته‌های تخصصی و فوق تخصصی توجه به عدالت در سلامت کشور دنبال شد تا پزشکان به مناطق محروم و استانهایی بروند که هیچ نوع پزشکی نداشتند. ۱۰۰ میلیون دلار بودجه اعزام بیمار به خارج از کشور در همان سالها، در بودجه‌های سالیانه حدود ۱۰۰ میلیون دلار برای اعزام بیماران به خارج از کشور در نظر گرفته شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸، دکتر «موسی زرگر» وزیر بهداشتی و بهزیستی، ساختار جدید این وزارتخانه را با هفت معاونت برنامه‌ریزی و تشکیلات، بهداشت، درمان، دارویی و غذایی و آزمایشگاهی، بهزیستی، اداری مالی و هماهنگی آموزشی ارائه کرد. پس از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، مسئولان برنامه‌ریزی گروه پزشکی، بازنگری برنامه‌های آموزشی گروه پزشکی را آغاز کردند. در سال ۱۳۵۹ امور بهداشتی، درمانی و پزشکی کشور، با مشکلاتی از قبیل کمبود شدید نیروی انسانی و ناهمگونی کمی و

کیفی برنامه‌های دانشکده‌های گروه پزشکی رو به رو بود. برای رفع این نارسایی‌ها، «وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی» با اهداف تربیت نیروی انسانی مطابق با نیازهای جامعه و استفاده هر چه بیشتر از مؤسسات درمانی برای آموزش پزشکی، تشکیل شد. این وزارتخانه، از ادغام دانشکده‌ها و مؤسسات آموزش عالی پزشکی با وزارت بهداشتی وقت، به وجود آمد. اولین وزیر بهداشت جمهوری اسلامی ایران کاظم سامی نام داشت. وی متخصص روانپزشکی بود و از ۲۸ بهمن ۵۷ تا ۱۵ آبان ۵۸ عهده دار این سمت بود که در سال ۶۷ به شهادت رسید. موسی زرگر متخصص جراح عمومی دومین وزیر بهداشت کشور بود که از ۲۸ آبان ۵۸ تا ۳۱ تیر ۵۹ در این سمت حضور داشت. «هادی منافی» هم از ۲۱ آذر ۵۹ تا ۲۴ مرداد ۶۳ به عنوان سومین وزیر بهداشت جمهوری اسلامی این مسئولیت را بر عهده داشت. «سیدعلیرضا مرندی» فوق تخصص اطفال چهارمین وزیر بهداشت دو بار در سالهای ۶۳ تا ۶۸ و همچنین ۷۲ تا ۷۶ مسئولیت وزارت بهداشت را بر عهده گرفت. به سراغ دکتر علیرضا مرندی رفتیم، فردی که سابقه دو بار وزیر شدن را در کارنامه خود دارد تا از شرایط حاکم بر فضای پزشکی کشور در اوایل انقلاب و مشکلات این حوزه برایمان بگوید.



سومین وزیر بهداشت انقلاب در گفت و گو با شهدای اسلام؛

# پزشکان فراری از جنگ تبعید شدند

«دکتر «علیرضا مرندی» رئیس فرهنگستان علوم پزشکی، یکی از افرادی است که پس از انقلاب اسلامی به عنوان «وزیر بهداشت»، نقش مهمی را برای بهبود شاخص‌های درمانی به خصوص در مناطق محروم ایفا کرده است. وی پس از انقلاب، وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در دو دولت بود. وی جوایز متعددی در آن دوران از سازمان جهانی بهداشت دریافت کرده و هم اکنون نیز نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی است. با او در خصوص نا گفته‌های حوزه سلامت در اوایل انقلاب به گفت و گو نشستیم.

لیلاعلیشاهی

پزشکی مباحثات و درگیری‌هایی در این زمینه داشتیم. حتی در یک زمانی مسئولین نظام پزشکی به دلیل اینکه در زمان جنگ و مشکلات همکاری کم‌رنگی داشتند، برخی از آنها تبعید و بعد بخشیده شدند. آن زمان هم تخلف بود. اما به دلیل اینکه سریع برخورد می‌شد فراگیر نمی‌شد.

### آیا ایجاد شبکه‌های بهداشتی و درمانی برای مردم در دوران وزارت شما اتفاق افتاد؟

آن زمان سیستم ارائه خدمات به ویژه در مناطق محروم و روستاها وضعیت بسیار بدی داشتند لذا با احداث خانه‌های بهداشت در این مناطق و تربیت بهورزها توانستیم شاخص‌های بهداشتی را افزایش دهیم. به طوری که در برخی جاها وضعیت روستاها از شهرها هم بهتر شد. در واقع بهورزها مکلف شده بودند که حتی اگر خانواده‌ای به آن‌ها مراجعه نکرد به منزل آن‌ها بروند و علاوه بر آموزش، خدمات نیز ارائه دهند.

آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور وقت، مساعدت می‌کردند تا ما بتوانیم این اقدامات را انجام دهیم. ایشان حتی در برنامه افتتاح بسیج سلامت کودکان حضور می‌یافتند و مشارکت می‌کردند.

### تا چه اندازه از توان پزشکان خوش‌نام استفاده می‌کردید؟

این موضوع به داوطلب بودن خود پزشکان بستگی داشت. اگر فردی نخواهد وارد صحنه همکاری شود نمی‌توان او را به زور به این اقدام وادار کرد. ولی با این حال، بنده پزشکانی را می‌شناختم که با فداکاری و ایثار با ما همکاری می‌کردند. این پزشکان برای ارائه خدمت به مردم از زندگی خود می‌گذشتند. به طوری که حتی اساتید نیز علاوه بر تدریس در دانشگاه‌ها، در خط اول جبهه حضور داشتند. در کل، همکاری‌ها فوق‌العاده و مدارج درخشان‌تر بود.

### آیا در اوایل انقلاب نیز، تخلفات پزشکی همانند زیر میزی وجود داشت؟

در آن زمان نیز تخلف از طریق تعرفه بود. تعرفه‌ها خیلی پایین بود و عده‌ای تخلف می‌کردند که ما در وزارت بهداشت با نظام

### پس از اینکه وزیر شدید، معاونین خود را بر چه اساسی انتخاب کردید؟

اعتقاد، تعهد نسبت به نظام جمهوری اسلامی ایران، ایثارگری و کارایی در درجه اول مبنای انتخابم بود. در زمانی که بنده مسئولیت وزارت بهداشت را بر عهده گرفتم. در آن زمان شروع به کار شورای معاونین ما ساعت ۵ صبح شروع می‌شد و بنده تا ۱۲ شب و بعضی اوقات تا ساعت ۲ صبح ادامه داشت. همه ما دو برابر وقت اداری کار می‌کردیم که توانستیم فعالیت‌ها را تا جایی که امکان دارد انجام دهیم. ولی متأسفانه در حال حاضر از آنجایی که مقدار ساعت کاری کم شده، کارها کمتر ارائه می‌شود. بالاخره در جلسات همفکری، هر چه وقت بیشتری گذاشته شود کارها بهتر انجام می‌شود. البته در آن زمان چون تازه انقلاب شده بود، ما تجربه زیادی نداشتیم و باید کمبودهای اطلاعاتی خود را به نوعی جبران می‌کردیم.

### رئیس‌جمهورهای وقت با شما همکاری داشتند؟



## چه اقداماتی برای کاهش مرگ و میر انجام دادید؟

با احداث خانه‌های بهداشت، مرگ و میر مادران از ۲۵۵ در ۱۰۰ هزار تولد زنده، به ۳۵.۵ در ۱۰۰ هزار تولد زنده کاهش یافت. همچنین مرگ و میر کودکان زیر پنج سال از ۱۷۳ در هزار تولد زنده به ۳۱ هزار و مرگ و میر کودکان زیر یک سال از ۱۰۴ هزار تولد زنده به ۲۸ هزار تولد زنده کاهش یافت. در اوایل انقلاب بیماری اسهال و استفراغ سالانه ۳۶ هزار مرگ کودکان زیر پنج سال را در پی داشت که آگاهی دادن



به مردم در خصوص شست‌وشوی دست، تغذیه با شیر مادر و تامین آب آشامیدنی سالم، سه اقدام مهمی بود که باعث کاهش مرگ و میر کودکان آن زمان شد.

## در آن سال‌ها مشکل تامین نیروی انسانی هم داشتید؟

تامین نیروی انسانی نیز مهمترین اقدام در دوران وزارت ما بود چرا که اگر پزشک نداشتیم برای همیشه به پزشکان خارجی وابسته بودیم، بیماران را به خارج از کشور اعزام می‌کردیم و تحقیقات نیز افزایش نمی‌یافت. تامین گروه پزشکی از ارزش بالایی برخوردار بود. اگر امروز حرف اول را در دنیا به

با احداث خانه‌های بهداشت، مرگ و میر مادران از ۲۵۵ در یکصد هزار تولد زنده، به ۳۵.۵ هزار تولد زنده کاهش یافت.

خصوص در زمینه پزشکی می‌زنیم به دلیل نیروی انسانی است.

## آیا بیماری ایدز نیز در دوران وزارت شما اهمیت داشت؟

اولین مورد ایدز زمانی بود که بنده وزیر بودم. کودکی حدود ۶-۷ ساله مبتلا به "هموفیلی" به دلیل تزریق خون آلوده به این بیماری مبتلا شده بود که متأسفانه بعد هم فوت کرد. دومین مورد نیز شخص شناخته شده‌ای، برادر یکی از مسئولین بود که او نیز در خارج از کشور گرفتار این



بیماری شده بود. ولی بیشترین جهش از نظر تعداد مبتلایان در زندان‌ها بود. از آنجایی که زندانیان با سرنگ‌های دست ساز مواد مخدر را به صورت مشترک مصرف می‌کردند، یک دفعه متوجه شدیم که چند صد نفر از زندانیان به این ویروس آلوده شده‌اند.

بلافاصله گزارشات این بیماری را به سازمان بهداشت جهانی ارائه کردیم و تمهیداتی در نظر گرفته شد تا این بیماری گسترش نیابد. در آن زمان انتقال بیشتر از طریق معتادان تزریقی بود. تاکنون ۲۸ هزار نفر از بیماران مبتلا به ایدز شناخته شده‌اند در حالی که بسیاری از این افراد از بیماری خود اطلاع ندارند.

**بسیاری از پزشکان می‌گویند که وضعیت بیمارستان‌های امروز شبیه اوایل انقلاب است، این مسئله را تایید می‌کنید؟**

وقتی اعتبارات بیمارستانها خیلی کم و درآمد اختصاصی بالا باشد، بیمار مجبور می‌شود دارو و سایر نیازهای خود را بیرون از بیمارستان تهیه کند. وقتی بیمارستان دیگر نمی‌توان نام آن را بیمارستان گذاشت. در آن زمان مشکل ما علاوه بر اعتبارات کمبود پزشک نیز بود. ولی در حال حاضر این مشکل را نداریم. امیدواریم با همتی که دولت می‌خواهد با تخصیص اعتبارات انجام دهد، وضعیت بهتر شود و سیستم دولتی بتواند پاسخگوی خوبی به مردم باشد تا بیماران مجبور نشوند به بخش خصوصی مراجعه کنند.

## چه خاطره‌ای از دوران انقلاب دارید؟

بنده در دوران انقلاب آمریکا بودم و در دانشگاه «رایت استیت» مشغول تحصیل بودم. و اتفاقات را نیز از طریق رادیو و تلویزیون پیگیری می‌کردم. و روز تسخیر لانه جاسوسی ۱۳ آبان سال ۵۸ نیز وارد کشور شدم.

زندگی در سایه جمهوری اسلامی چه برای خود و چه خانواده‌ام پر از لحظات شیرین بوده است.

واقعا روزی نیست که بابت این موضوع خدا را شکر نکنم. احساس می‌کنم خانوادگی در بهشت زندگی می‌کنیم. تلخی‌ها و شیرینی‌ها همیشه در زندگی بوده، هست و خواهد بود. وقتی سختی‌ها و تلخی‌ها برای خدمت به مردم باشد، شیرینی خود را دارد و انسان اقناع می‌شود که وظیفه‌ای را انجام داده است و بابت کوتاهی‌هایی که انجام داده باید از مردم عذر خواهی و استغفار کند.



شماره ۱۴۳ فیلم دفاع مقدسی زنانه  
حتی یک سیلی هم به "تهرانی" نزد  
پرونده ای برای موزه عبرت

معراجی ها ضربه ای دیگر به  
سینمای دفاع مقدس



وقتی کانادایی ها برای تاتر دفاع  
مقدس بازی می کنند!

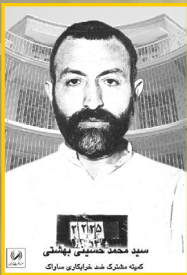
# فرهنگی

## رقابت ۶ فیلم با طعم دفاع مقدس

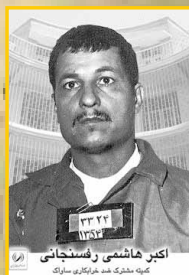


حاجی و لاغر  
سفارسی نبود

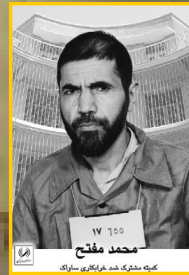




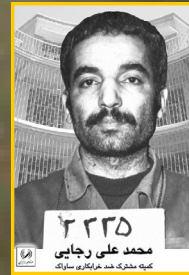
سید حسینی  
کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک



اکبر هاشمی رفسنجانی  
کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک



محمد مفتوح  
کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک



محمد علی رجایی  
کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک

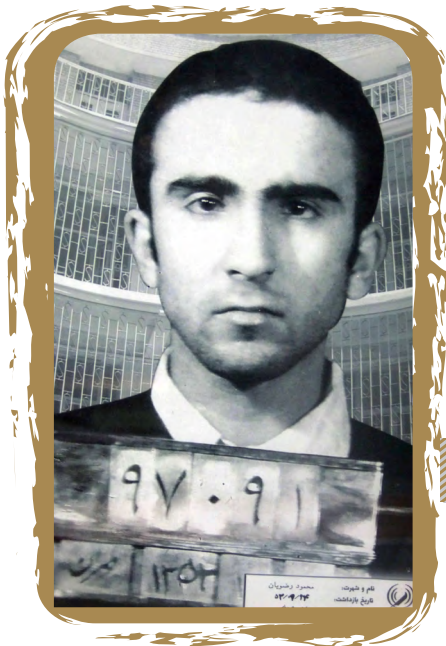
# آخر دنیا در "آلکاتراز" ایران

« زندان "کمیته مشترک ضد خرابکاری" که امروزه "موزه عبرت" نام گرفته است، در زمان فتحعلی شاه قاجار تأسیس شد. در دوران رضا شاه در سال ۱۳۱۱ توسط مهندسان آلمانی تکمیل و تحت عنوان "نخستین زندان مدرن در ایران" شروع به کار کرد. و همچنین بعدها اولین زندان اختصاصی زنان نیز در این مکان راه اندازی شد. در دوران محمد رضا پهلوی این زندان از سوی سازمانهای مختلف امنیتی و انتظامی به خصوص ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری جهت بازداشت و شکنجه زندانیان سیاسی مورد استفاده قرار می گرفت. آویزان کردن از سقف، دستبند قبانی، آویزان کردن صلیبی، شوک الکتریکی، آپولو، سوزاندن نقاط حساس بدن با فندک و شعله شمع، قفس هیتر دار، صندلی هیتر دار، باتوم برقی، شلاق با کابل برقی از متداولترین شکنجه‌های ماموران شکنجه در این زندان برای انقلابیون حامی امام خمینی (ره) و مخالفان شاه بوده است. اعضای حزب ملل اسلامی آقایان بجنوردی، سرحدی زاده، محمدی، کیوان، میر محمد صادقی و ابن رضا به عنوان اولین گروه زندانیان سیاسی به این زندان منتقل شدند. یکی از مقامات سابق شهربانی در دوران پهلوی از شنیده شدن فریادهای دائم زندانیان زیر شکنجه که حتی برای پرسنل شهربانی در ساختمانهای اطراف هم غیر قابل تحمل بوده است، می گوید: ادارهای که من معاون آن بودم، در ساختمان چسبیده و طبقه بالای محل کمیته مشترک قرار داشت. ما در آنجا، فریادها و ناله‌های خرابکاران زندانی را می شنیدیم. نه من و نه افسرانی که با من بودند، نمی توانستند آن را تحمل کنند.

سرانجام من با رئیس شهربانی صحبت کردم و از او خواستم تا محل اداره ما را عوض کند که با موافقت وی، ما از آن ساختمان به مکان امنی که در اختیار شهربانی و قبلاً کلاتری بود نقل مکان کردیم. فضای دایره‌ای شکل که تمامی راهروها در هر سه طبقه بدان ختم می شود قبل از انقلاب حکم آخر دنیا را برای زندانیان سیاسی و فعالین انقلابی داشت. این زندان در سال ۱۳۸۱ تعطیل و تبدیل به موزه عبرت ایران شد تا گوشه‌ای از شکنجه‌ها، شکنجه گران و شکنجه شوندگان زمان پهلوی را بازسازی کند. هر چند نام «آلکاتراز» برای این زندان مخوف کم است؛ ولی برخی از کسانی که در این زندان شکنجه شدند، هنوز زنده اند و می توانند به روزهای تلخ و سخت ضد بشری در این زندان گواهی دهند. حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی که از زندانیان زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری بوده است طی بازدیدی که از موزه عبرت داشتند در برابر تابلوی عکس "منوچهری" که با یقه باز و چهره‌ای کره به مخاطبان خود چشم دوخته است، می گوید: با همین چهره و قیافه و یقه باز که یک چیزی هم به گردنش انداخته بود، نگاهی به من کرد و گفت: خامنه‌ای تویی؟ گفتم: بله پرسیدم: مرامی شناسی؟ گفتم: نه. گفت: من "منوچهری" هستم. و نگاه کرد به چهره من تا اثر حرقش را در صورت تم ببیند. خیلی چیزها در باره اش شنیده بودم و فوراً او را شناختم، ولی به روی خودم نیاردم. بعد گفت: "من تو را خوب می شناسم. تو همان کسی هستی که مثل ماهی از دست بازجو لیز می خوری. تک تک کارهای تو چیزی نیست، اما مجموعش را خدای داند که چیست.



## گفت و گو با زندانی سابق کمیته ضد خرابکاری و قصر؛

حتی یک سیلی هم به  
«تهرانی» نزنم!

مریم نوروزی

خیلی شکنجهام کردند. شلاقم زدند، آسیاب سوار کردند، بی خوابی های زیادی را تجربه کردم، ناخن هایم هم ریخت و برای شکنجه کردن از هر روشی که به ذهنشان می رسید ابایی نداشتند.

## به نظر شما چه عاملی باعث می شود که یک جوان ۱۷ ساله در زیر شکنجه ها مقاومت کند؟

اگر کسی مخصری با قرآن آشنا باشد، می داند که جنگ بین حق و باطل در طول تاریخ جریان داشته است، مهم این است که شما خود را در کدام جبهه تعریف کنید. ما با خواندن کتاب «ولایت فقیه» یا همان «حکومت اسلامی» مسیر خود را مشخص کردیم و فهمیدیم که حکومت شاه حکومت غاصبی است، استقلالی وجود ندارد و همه چیز آزاد است به جز دینداری. وقتی شما مسیر را درست انتخاب کنی، کتک خوردن هم برایت مسخره می شود.

در زمان جنگ هم همینطور بود و برای رزمندگان احساس خطر کردن در دل دشمن بسیار راحت بود و مرگ را برای خود حل کرده بودند.

## آیا ساواکی ها در زندان، زنان زندانی را اذیت می کردند؟

بله، در سوابق آرش آمده است که او در بعضی از مأموریت هایش از این موضوع هیچ ابایی نداشته و حتی در کشیدن موی زنان و... دریغ نمی کرده است.

بودیم. زیر آن اعلامیه نوشته شده بود: جوانان غیور شهرستان قم، ساواک هم اسم گروه ما را همین گذاشت. دفعه دوم هم گروه اسم نداشت، اما بعد از اینکه بازداشتی ها محاکمه و عده ای شهید و برخی هم تیرباران شدند، اسم گروه را بچه ها در زندان «فجر انقلاب» گذاشتند و به خاطر این گروه، در سال ۵۲ یک سال به زندان محکوم شدیم، سال ۵۳ هم دوباره دستگیر شدیم که در دادگاه اول به اعدام و سپس به ۱۰ سال زندان محکوم شدیم که در نهایت در دادگاه دوم این حکم به عفو تغییر پیدا کرد. بعد به ساواک قم و بعد هم به کمیته مشترک بردند، که بازجوهایش هم «منوچهری» و «آرش» بودند. دو ماه آنجا بودیم و بعد هم به زندان قصر منتقلمان کردند که ۱۰ ماه را در آنجا بودیم که البته صد روز بعد از آزادی نیز دوباره دستگیر شدیم.

## از شخصیت بازجوها چیزی یادتان هست؟

«آرش» زیر نظر «منوچهری» کار می کرد و چندین بار مستقیماً خود من را بازجویی و اذیت کرد. به لحاظ شخصیتی یک آدم بسیار بی ادب و فحاش بود که فقط به زور بازو و شلاقش می نازید. سواد بازجویی به صورت تخصصی نداشت. ما به اینها پرورشگاهی می گفتیم. چرا که آنها فقط به زور شلاق و کتک می نازیدند. آرش حساسیت زیادی در برخورد با خانم ها داشت و برای همین خیلی با آنها بد برخورد می کرد و حتی هیچ حد و حدودی هم رعایت نمی کرد.

آیا شما را هم شکنجه کردند؟

«محمود رضویان»، یکی از بازداشتی های زندان مخوف ضد خرابکاری است که خاطرات کامل آنچه بر سر زندانیان این بازداشتگاه مخوف آمده است را با خود به همراه دارد.

## شما متولد چه سالی هستید و بگویید فعالیت های انقلابی شما با رژیم پهلوی چگونه آغاز شد؟

من متولد ۱۳۳۴ در شهر قم هشتم سال ۵۲ که در آن زمان ۱۷ ساله بودم، برای اولین بار دستگیر شدم. آن موقع گروهی را برای انجام فعالیت های انقلابی علیه رژیم شاه تشکیل داده بودیم. از سال ۴۲ به بعد در قم شاهد اتفاقات زیادی بودیم مانند حادثه ۱۵ خرداد، دستگیری حضرت امام، حکومت نظامی هایی که در قم انجام می شد، حمله هایی که به مدرسه فیضیه شد، دستگیری و ضرب و شتم طلاب و از همه اینها مهمتر دستگیری امام که می توان گفت اینها مقطع حساسی در زندگی من بود و باعث شد جذب این گروه بشوم. البته تا قبل از جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، در فضای عمومی قم حرکت های انقلابی انجام می شد از جمله پخش اعلامیه، نوشتن شعار، بازداشت مبارزان و خبرهایی که در روزنامه ها درج می شد، راه های آشنایی بیشتر جوانان با مسائل مبارزاتی بود.

## اسم گروه تان چه بود؟

قبل از دستگیری اسم نداشت، در دفعه اول بعد از دستگیری، خود ساواک یک اسمی انتخاب کرد که به دلیل اعلامیه ای بود که ما منتشر و توزیع کرده

«سازمان مجاهدین خلق» از همان سال ۵۰ به دلیل این که اعتقادات انتقادی داشتند و «مارکسیست» و «هائریالیست» تاریخی را پذیرفته بودند، از همان دستگیری اولیه، دچار درگیری درونی شدند. در سال ۵۱ و ۵۲ یکسری از افرادشان در بیرون از سازمان، مارکسیسم شده بودند، ولی رجوعی نمی‌گذاشت آن را علنی کنند و به آنها می‌گفت جلوی مذهبی‌ها نماز بخوانید که این کار را هم می‌کردند. آنها اگر می‌دانستند شما آدم مذهبی و متعصبی هستید، طوری برخورد می‌کردند که شما فکر می‌کردید که اینها به لحاظ مذهبی اسطوره‌های قرن هستند. مثلاً «ابراهیم ذاکری» در زندان برای من تفسیر قرآن می‌گفت، یا «مجید معینی» موقعی که مناجات امام حسین (ع) را می‌خواند مو به تن آدم راست می‌شد. همه جور آدمی در این گروه‌ها بودند. اگر بخواهیم به آن مقطع یک بررسی بزنیم چپ‌ها خیلی اعتقاد نداشتند، مذهبی‌هایی که اعتقاد داشتند و وارد مبارزه شدند. اما آنهایی که گیر اعتقادات سازمان افتاده بودند معتقد نبودند.

**به نظر شما مأموران رژیم، در بازجویی، چطور آدم‌ها را توجیه می‌کردند که دست به اعمالی بزنند در حالی که شاید خودشان هم تمایلی به انجام دادن آنها نداشتند؟**

رژیم برای اینکه جامعه را فریب بدهد، یک چهره به ظاهر معتقد مذهبی را از خود، نشان می‌داد. مثلاً اعیاد مذهبی را برگزار می‌کرد؛ آنها به دنبال ترویج یک اسلام بی‌خاصیت بودند، در حالی که امام می‌گفتند دیانت ما عین سیاست ماست. ما وقتی کتاب «ولایت فقیه» حضرت امام را خواندیم این را متوجه شدیم که خطر روحانیون درباری که ظلم و جنایت رژیم را برای مردم توجیه می‌کنند، روحانیونی که تشکلی تحت عنوان «سپاه دین» راه انداخته بودند، که تئوریزه بکنند که با این رژیم نمی‌توان مبارزه کرد، جدی است. و برای همین امام گفت جوانان غیور ما کجا هستید؟ چرا این آخوندهایی

که برای اعلی حضرت دعا می‌کنند را رسوا نمی‌کنند؟ گروه ما یکی از کارهایی که کرد همین بود؛ آخوندهایی که برای شاه دعا می‌کردند

را پیدا کرده و تنبیهشان می‌کرد.

**آیا تئوریزه کردن مذهب به شاه کمک می‌کرد؟**

بله، حتی رضاخان روزی که بر سر کار آمد در عزای امام حسین (ع) شرکت می‌کرد تا مردم را فریب بدهد. بازجوی خود من ناراحت بود که چرا ما آخوندی که برای شاه دعا کرده را مورد ضرب و شتم قرار داده ایم! به همین دلیل خود اینها هم می‌گفتند نعوذ بالله شاه «ظل الله» است، شاه سایه خداست. برای مردم عادی می‌گفتند که اینها خراب کارند، اینها می‌خواهند امنیت مردم را بگیرند، اینها می‌خواهند آدم بکشند، اینها می‌خواهند شما را بکشند. حتی ما با قند، و چوب کبریت هم نمی‌دادند و می‌گفتند با همین قند و چوب کبریت مواد منفجره درست می‌کنند و شما را می‌کشند.

**هم سلولی‌های شما چه کسانی بودند؟**

بهتر است بگویم چه کسانی نبودند! با بسیاری از مبارزین چه در اینجا و چه در زندان قصر طی پنج سالی که در زندان هم سلول بودم. مثلاً در زندان قصر با شهید عراقی هم اتاق بودیم، با شهیدان رجایی، کجویی، و طاهر احمدزاده هم بند بودیم. در اینجا (زندان ضد خرابکاری) با آقایان بشارتی، لاهوتی، گرامی، حکیمی، فیض، مقدم و... با هم بودیم.

**قبول دارید که خیلی از آنها به حاشیه رفتند؟**

در مورد زندانیان سیاسی، ما این بحث را داریم که در زندان ما همه نوع گروه با همه نوع هدف داشتیم. یک عده توده‌ای، عده‌ای کاستاریس، عده‌ای هم ملی (تا حدودی مذهبی بودند) دنبال سازمان آزادی بخش بودند. مثل سازمان مجاهدین خلق. گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی در زندان بودند. تا شبی که ما از زندان آزاد شدیم تصور نمی‌کردند که حرکتی که امام برای پیروزی انقلاب شروع کرده اصلاً به نتیجه برسد!! چون آنها، ادعای تحلیل‌های علمی، داشتند آگاهی در مورد تاریخ، و این حرکت خود به خود محکوم به شکست است راه، داشتند. اواخر سال ۵۵ و اوایل سال ۵۶ درست موقعیتی بود که ساواک موفق شد اکثریت گروه‌هایی که علیه رژیم مبارزه

می‌کردند را دستگیر و یا بکشد و یا فراری دهد. اما حرکت امام قوی‌ترین حرکتی بود که همه جریانات مجبور شدند که آن را از ابتدا بپذیرند. همچنین نمی‌توانستند در مقابل سیل جمعیت مخالفت کنند. برخی گروه‌ها بخصوص سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، سعی می‌کردند با عکس‌های خود که با امام گرفته بودند، به مردم بیاورند که رهبری امام را قبول دارند در صورتی که آنها اصلاً امام و انقلاب را قبول نداشتند.

**بعد از اینکه بازجوهای شما زندانی شما شدند، چه کردید؟**

به داسرای تهران آمدم. دست بر قضا در زندان قصر، گفتند یک بندی هست و شما باید از چند نفر مراقبت کنید تا محاکمه شوند. ما رفتیم دیدیم «آرش» و «تهرانی» هستند. آرش من را می‌شناخت و من هم او را می‌شناختم. باور کنید از روزی که این فرد محاکمه شد تا روزی که اعدام شد، من حتی یک سیلی هم به صورت او نزنم. آرش احساس پشیمانی نکرده بود اما تهرانی چرا. خیلی گریه می‌کرد، نماز می‌خواند و خیلی هم بازجویی پس داد. بیش از ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ دفعه بازجویی پس داد. در روز آخر تهرانی و آرش با خانم‌های خود قرار ملاقاتی داشتند. تهرانی در این ملاقات به همسرش گفت: اگر ما را می‌کشند حقمان است. چون خیلی از جوانان این مملکت را سربه نیست کردیم تا جایی که پدر مادرشان هم نمی‌دانند قبر فرزندشان کجاست؟ ولی اینها (جمهوری اسلامی) حتی روز آخر هم به ما ملاقات دادند. و خلاصه تهرانی شروع به تعریف کردن از جمهوری اسلامی کرد.

**آیا در روزهایی که زندانی بودید، به فکر فرار از زندان نیز افتاده بودید؟**

آن موقع شماره عینکم بالا بود. همه وسایل ما را گرفتند، یک زندانی اولین چیزی که به ذهنش می‌رسد، فرار از زندان است. داشتیم قدم می‌زدیم و نگاه می‌کردیم ببینیم کجا راه فرار است، اما دیدم جایی برای فرار نیست. همین طور که می‌گشتم دیدم پشت در سلول شعری از ترجمه یک آیه شریف قرآن نوشته شده بود، که در آن زمان که امیدت برید از همه جا ببین به کیست امیدت بدان که او نیز خداست. اینجاست که آدم‌ها خدا را با پوست و استخوان حس می‌کنند. ما مبارزه‌ای علیه رژیم ستمشاهی داشتیم که مأموران آنها می‌خواستند از ما اطلاعات بگیرند و ما هم نمی‌خواستیم اطلاعات بدهیم. روزهای آخری که از آنجا آمدم خوشحال بودم که اطلاعات زیادی ندادم و این برای خودم جالب بود. آنقدر شرایط سخت بود که هر کسی که به آنجا می‌آمد فکر بازگشت را نداشت. من ۶ ماهی که در آنجا بودم نه پدر و نه مادرم، نمی‌دانستند که کجا هستم؟



«فجر سی و دوم در حالی به پایان رسید که با همه تغییراتش نسبت به رویکرد هشت سال گذشته ۶ فیلم در قالب دفاع مقدس و موضوعات نزدیک به آن را در دامان سیمرغ های بلورین خود جای داده است.»

وزارت ارشاد دولت یازدهم که مسکوت ترین بخش کابینه در ماه های فعالیت هیئت جدید بوده تا کنون در یکی دو برهه زمانی با تصمیمات خود واکنش های زیادی را برانگیخته که مهمترین آن «لغو ممیزی برای حوزه نشر پیش از انتشار آثار» بوده است. با شنیده شدن زمره های ایجاد فضای باز در سینما و لغو توقیف تمامی آثار مانده پشت درب پردیس های سینمایی، باید گفت جشنواره سی و دوم اولین آزمون این وزارتخانه و رویکردهای فرهنگی و هنری دولت جدید است. با توجه به اینکه رئیس جمهور دولت تدبیر و امید در دیدار با هنرمندان و سینماگران در تالار وحدت تقسیم هنر به دو حوزه «ارزشی» و «غیر ارزشی» را رد کرده بود، نگاه ها هم به ژانرهای ارزشی تر از جمله «دفاع مقدس»: از حساسیت بالایی برخوردار بود. در این رابطه، علیرضا رضاداد دبیر سی و دومین جشنواره فیلم فجر در نشست خبری با توجه ویژه به ژانر دفاع مقدس گفته بود: «دفاع مقدس و انقلاب اسلامی اولویت های اصلی جشنواره فیلم فجر خواهند بود» نگاهی به آثار راه یافته به جشنواره در این ژانر می تواند حکمی برای سنجش این اظهار نظر رضاداد باشد:

## فیلم «چ»

یکی از مهمترین فیلم های مهم فجر ۳۲ در این حوزه، فیلم «چ» به کارگردانی «براهیم حاتمی کیا» بود که در بخش مسابقه سینمای ایران حضور داشت. این فیلم به بررسی دو روز و دو شب از زندگی «شهید چمران» در عملیات پاره می پردازد. دکتر مصطفی چمران نماینده دولت موقت در مرداد سال ۱۳۵۸ جهت رسیدگی به اغتشاشات پاره که در محاصره نیروهای ضد انقلاب است، به همراه «تیمسار فلاحی» فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران وارد این شهر می شوند. «فریبرز عرب نیا»، «سعید راد»، «مریلا زارعی»، «بابک حمیدیان»، «مهدی سلطانی»، «اسماعیل سلطانیان» و «میررضا دلوری» بازیگران اصلی این فیلم بودند.

## «مهمان داریم»

در بخش مسابقه سودای سیمرغ، فیلم سینمایی «مهمان داریم» ساخته «محمد مهدی عسگرپور» با بازی «پرویز پرستویی»، «آهو خردمند»، «بهروز شعبانی»، «سهیلا گلستانی» و «محمد صادقی» درباره پدر و مادری است که سه فرزندشان شهید شده و تصمیم دارند تا تنها پسر جانباز خود را از آسایشگاه به خانه منتقل کنند. خبر آمدن یک مهمان گرانقدر کارهای زمین مانده و دلشوره پذیرایی، دغدغه پیش روی آنها است.

# رقابت ۶ فیلم با طعم دفاع مقدس

## «۵۰ قدم آخر»

فیلم «۵۰ قدم آخر» به کارگردانی «کیومرث پوراحمد» یکی دیگر از فیلم های دفاع مقدسی امسال بود. در خلاصه داستان این فیلم که با بازی «بابک حمیدیان»، «طناب طباطبایی»، «سلمان فرخنده»، «محسن آفتاب سوار» و «فرزین صابونی» همراه است چنین آمده: «واحد اطلاعات عملیات لشکر مصمم است رادار رازیت عراق را در یکی از جبهه های غرب از کار بیندازد. برای این کار، «هرمز» را که متخصص مباحث الکترونیکی، اما بیگانه با فضای جنگ است، پیدا کرده و با راضی کردن او موفق می شوند رادار دشمن را کور کنند. بدین ترتیب نیروهای لشکر ۸ نجف اشرف موفق به انجام عملیات شان می شوند»

## «شبیار ۱۴۳»

«شبیار ۱۴۳» دومین فیلم نرگس آبیار بعد از «اشیا از آنچه در آینه می بینید، به شما نزدیک تر است» جزء آخرین فیلم هایی بود که توانست جواز حضور در بخش مسابقه سینمای ایران را به دست آورد. این اثر داستان زندگی یکی از زنان دفاع مقدس است که سه مقطع زمانی از زندگی او را به تصویر کشیده است. «نرگس آبیار» نویسنده و کارگردان این اثر در گفت و گو با رسانه ها گفته بود: فیلم سینمایی «شبیار ۱۴۳» به نقش زن در ۸ سال دفاع مقدس می پردازد و داستان خانواده ای در دوران جنگ تحمیلی است که قصه در مورد چند نفر که روبه روی یک دوربین در مورد یک گزارشی که به یک زن به نام «لفت» است حرف می زند. «مریلا زارعی»، «مهران احمدی»، «گلاره عباسی» و «جواد عزتی» بازیگران اصلی این فیلم بودند.

## «رنج و سرمستی»

«رنج و سرمستی» اولین فیلم «جهانگیر الماسی» که پیش از این به عنوان بازیگر در سینمای ایران فعالیت می کرد. نیز یکی دیگر از آثاری بود که در ژانر دفاع مقدس می گنجید و در بخش نگاه نو جشنواره حضور داشت. موضوع این فیلم به زمان حمله عراق به ایران مربوط می شود که طی آن زنی حامله به نام «طاهره» در یکی از روستاهای غرب اسیر و دو سال در اسارت می ماند. در زمان فرار از اردوگاه، با بچه دوساله اش مجدداً دستگیر و بچه توسط عراقی ها کشته می شود. این زن در این فیلم که ادامه داستانش در سال ۸۲ روایت می شود، «جمشید مشایخی»، «ماه چهره خلیلی»، «احمد کوری» و «حسین خانی بیگ» به ایفای نقش می پردازند. «رستخیز» مهمترین فیلم ساخته شده با مضمون «عاشورای حسینی» در جشنواره سی و دوم است که می تواند در دسته آثار ارزشی جای گیرد. فیلمی که به زعم هیئت انتخاب فجر سی و دوم، روایت تازه ای را از مهمترین واقعه جهان اسلام به زبان تصویر ارائه می کند. «احمد رضا درویش» با «رستخیز» در این جشنواره حضور دارد و قطعاً فیلم او یکی فیلم های مهم در این حوزه خواهد بود.

## «شهبانی از جنس نور»

در میان آثار این دوره جشنواره فیلمی هم با عنوان «شهبانی از جنس نور» به کارگردانی محمدرضا اسلاملو حضور داشت که روایتی از جنگ ۳۳ روزه «رژیم صهیونیستی» علیه حزب الله لبنان بوده و ماجرای آن مستندسازی ایرانی است که برای کشف حقایقی به منطقه می رود و با واقعات بسیاری مواجه می شود. «امین زندگانی»، «باسم مغنیه»، «بولین حداد»، «بوشریف»، «عدی طفیل»، «الهام مبارک» و «فواد حسن» بازیگران این فیلم بودند.

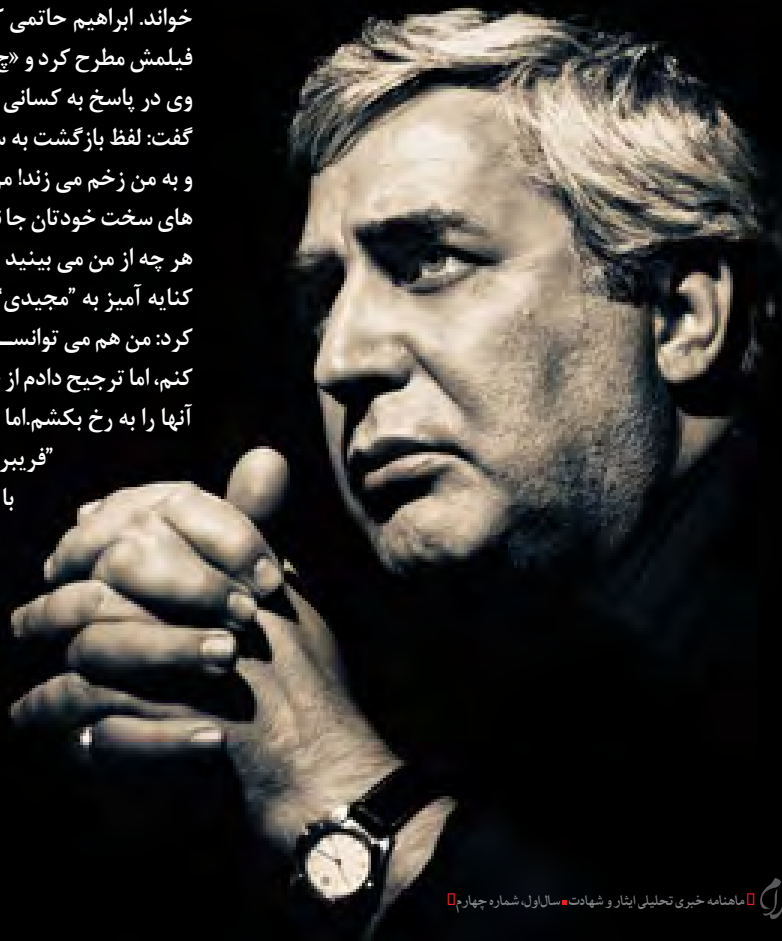


# از کرخه تا «چ»

نشست خبری این فیلم به حدی بود که «محمود گبرلو» مجری و منتقد برنامه «هفت»، پشت در ماند و «کیوان کثیربان»، برنامه را آغاز کرد و از مسئولان تقاضا کرد تا گبرلو را به داخل راهنمایی کنند. در این نشست خبری «بابک حمیدیان» بازیگر نقش «صغر وصالی» آنچنان از دیدن فیلم متأثر شده و بغض کرده بود اظهارداشت: ای کاش در دنیایی زندگی می کردیم که بیان احساسات در آن ریا تلقی نمی شد. من خودم اولین بار است که فیلم را می بینم و لحظه‌ای از فکر اصغر وصالی و بچه‌های مبارز فیلم بیرون نمی آیم و الان نمی توانم صحبتی در این باره داشته باشم. «مهدی سلطانی سروستانی»، بازیگر نقش «دکتر عنایتی»، هم فیلم «چ» را اثری عظیم، تأثیرگذار و مفید خواند. ابراهیم حاتمی کیا هم در این نشست اظهارات جالبی را درخصوص فیلمش مطرح کرد و «چ» را بضاعت خود از روایت شهید چمران دانست.

وی در پاسخ به کسانی که امیدوار به بازگشت او به سینمای سابقش بودند، گفت: لفظ بازگشت به سینمای گذشته مرا مثل مهرجویی عصبانی می کند و به من زخم می زند! من جایی نرفتم که بازگشت داشته باشم. مرا در قالب های سخت خودتان جاندهید، من فیلمسازم و در زمان حال زندگی می کنم. هر چه از من می بینید دغدغه من است. این فیلمساز همچنین در اشاره ای کنایه آمیز به «مجیدی» و «درویش» و درباره جلوه های بصری فیلمش بیان کرد: من هم می توانستم بروم و از یک اسکار گرفته برای همکاری دعوت کنم، اما ترجیح دادم از جوانان ایرانی استفاده کنم و قدرت، مهارت و توانایی آنها را به رخ بکشم. اما آنچه در این نشست به چشم می خورد، جای خالی «فریبرز عرب نیا»، بازیگر نقش اصلی فیلم «چ» بود البته با وجود حاشیه های زمان ساخت اثر و اختلافات او با حاتمی کیا قابل پیش بینی هم به نظر می رسید، ولی از آن جالب تر این بود که هیچ کدام از عوامل فیلم به آن اشاره نکردند و هیچ کدام از خبرنگاران پرسشی در این زمینه نپرسیدند. مثل این که قبلا همگی به اتفاق در این مورد توجهی شده بودند!

«شاید کسی تصور نمی کرد که فیلم «چ» بتواند نظر همگان را به خود جلب کند، فیلمی که کیمیایی با اشتیاق تمام به سعید راد پیشنهاد می کند فیلم او را رها کند و در «چ» به ایفای نقش بپردازد. البته از کسی همچون «ابراهیم حاتمی کیا» که سابقه ای دیرینه در ساختن فیلم های دفاع مقدس همچون «آژانس شیشه ای»، «از کرخه تا راین» و... را دارد، باید این توقع را داشت که فیلمی آنچنان تأثیرگذار بسازد تا تماشاچیان پس از سه روز تماشای فیلم های خسته کننده و تکراری، نفسی راحت بکشند و دوباره حاتمی کیا را تحسین کنند و با رضایت کامل سالن را ترک کنند. ازدحام





# شمار ۱۴۳ دفاع مقدس و خانواده

که می‌خواستیم آرشیو حتما در کار وجود داشته باشد و به همین دلیل ریسکش را هم پذیرفتم.

## دسترسی به منابع آرشیوی چگونه بود؟

سخت. جدا از صحنه آرشیوی که از منابع داخلی تامین می‌شد، تهیه کنند. تصاویری هم از آرشیو تلویزیون عراق که در آن صحنه ای وجود داشت که در عملیات والفجر مقدماتی یکی از رزمندگان ما که مشغول فیلمبرداری بود، به شهادت رسید و دوربینش به دست عراقی‌ها افتاد، را تهیه کرد. و من از این صحنه در «شمار ۱۴۳» استفاده کردم. جدا از صحنه‌های آرشیوی که در تلویزیون پخش می‌شود، رادیویی که به کمر الفت بسته شده و در طول فیلم حضور دارد نیز از صداهای آرشیوی آن هم از رادیو عراق استفاده کرده است. رادیو یک منبع مهم آرشیوی در فیلم است و در واقع از شخصیت‌های این فیلم به شمار می‌رود و مدام صداهای مختلف از رادیو پخش می‌شود، به همین دلیل در میان منابع آرشیوی که داشتم و موج رادیو صوتی «الجمهیر» که در آن زمان اسامی اسرای ایرانی را اعلام و یا صدای رزمندگان ما را پخش می‌کرد، صداهایی را پیدا کردیم که این بخش کار هم با وسواس زیاد انجام شد.

**همانطور که گفتید، رادیو از میانه داستان به یکی از عناصر تاثیرگذار فیلم تبدیل می‌شود و همواره همدم الفت است. چرا از این عنصر استفاده دراماتیک‌بهرتری نداشتید؟ منظور از به قدر کافی استفاده نکردن چیست؟**

از جهت ارائه بار عاطفی، به عنوان مثال لحظه‌ای که الفت رادیو یادگاری یونس را بعد از ۱۵ سال از کمر باز می‌کند، می‌توانست بار عاطفی بیشتری داشته باشد. نمی‌خواستیم هیچ عنصری در فیلم از کاراکتر الفت پیشی بگیرد. در حقیقت حضور هر آنچه که حس الفت را تحت تاثیر قرار می‌داد، کم رنگ کردم. ضمن اینکه نمی‌خواستیم بر نقش رادیو تاکید کنم. البته این نوع استفاده تنها درباره رادیو نیست؛ بلکه بدون تاکید بر دیگر اجزای فیلم داستان را جلو بردم. مثلا استفاده از معدن به شکل نمادین بود و یا دار قالی هم به همین شکل بود. من نمی‌خواستیم حضور رادیو را پررنگ‌تر کنم. هیچ عنصر غلو شده‌ای در فیلم وجود ندارد و همه عناصر سیال و روان در خدمت فیلم هستند.

را مطرح می‌کنیم. هر زمان که نام سینمای دفاع مقدس به میان می‌آید، وجود تانک و نفربر هم به ذهن متبادر می‌شود و همین مسئله است که هزینه تولید آثار سینمایی دفاع مقدس را افزایش می‌دهد، اما یکی از ویژگی‌های مثبت این فیلم این است که بدون توپ و تانک از دوران دفاع مقدس می‌گوید. این فیلم به نوعی شخصیت‌محور است و قرار نبوده صحنه‌هایی از جنگ ایران و عراق را نشان دهد یکی از دلایل استفاده نکردن از ادوات جنگی، اقتضائات داستان بوده است و نکته دوم این است که این فیلم در بخش خصوصی ساخته شده و از معدود دفعاتی است که یک فیلم دفاع مقدس در بخش خصوصی تولید می‌شود و بنابر این، ما ناگزیر بودیم که صرفه‌جویی کنیم

## از جلوه‌های ویژه هم برای نشان دادن برخی از صحنه‌ها استفاده کرده‌اید یا تصاویر آرشیوی است؟

صحنه‌های جنگی خیلی کم داریم و در طول فیلمبرداری هم فرید ناظر ساخت جلوه‌های ویژه را انجام داده و سعی شده صحنه‌هایی که از جلوه‌های ویژه استفاده کرده خیلی گل درشت نباشد و در تار و پود لحظه‌های فیلم به نوعی نهان شود. البته در طول فیلم سعی کردیم که سایر بخش‌ها چون گریم، موسیقی، طراحی صحنه نیز دیده نشود و همه عوامل در خدمت تولید یک اثر خوب باشند.

## آنچه در «شمار ۱۴۳» مشهود است، استفاده از صحنه‌ها و صداهای آرشیوی از تلویزیون و هم از رادیویی که به کمر الفت بسته شده، است. آیا از ابتدا به وجود این بخش آرشیوی در صحنه‌های مختلف فکر کرده بودید؟

بله، استفاده از صحنه‌های آرشیوی از ابتدا در شکل‌گیری فیلم وجود داشت. البته بسیاری از دوستانتان اعتقاد داشتند که از صحنه‌های آرشیوی استفاده نکنم. چون ریسک بود. اما من فرمی از کنار هم قرار دادن صحنه‌های آرشیوی داشتم

«کارگردان فیلم سینمایی «شمار ۱۴۳» معتقد است این فیلم برگرفته از یک نگاه زنانه به دفاع مقدس است و در آن سعی کرده انتظار یک مادر که نمونه‌ای از زنان منتظر در جنگ تحمیلی ایران و عراق بوده است، را به تصویر بکشد. **شهادت اسلام:** «ترگس آبیار» کارگردان جوان سینمای ایران امسال با فیلم «شمار ۱۴۳» در بخش سودای سیمرغ سی و دومین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر حضور داشت. این کارگردان جوان سینما همچنین سال گذشته نیز با فیلم «اشیا از آنچه در آینه می‌بینید به شما نزدیک‌ترند» در سی و یکمین جشنواره فیلم فجر در بخش فیلم‌اولی‌ها حضور داشت که این حضور بدون دریافت جایزه‌ای پایان پذیرفت. این کارگردان که از نویسندگان ادبیات داستانی در حوزه دفاع مقدس نیز هست، طی گفت‌وگویی با مهر درباره انگیزه خود از ساخت فیلم دوم و حضور در جشنواره سی و دوم فیلم فجر گفت: این فیلم برگرفته از رمان «اختر و روزهای تلواسه» است و هنگام پژوهش درباره این رمان کاراکترهای «شمار ۱۴۳» را دیده و از همان زمان انگیزه ساخت این فیلم در ذهن او جرقه زده است. ترگس آبیار در این گفت‌وگو همچنین از شرایط تولید این فیلم در بخش خصوصی، شخصیت الفت، استفاده از صحنه‌های آرشیوی و امید به دیده شدن این فیلم، سخن گفت.

## بررسی آسیب‌های عاطفی بعد از جنگ از نگاه یک زن خط اصلی این فیلم سینمایی است. برای آغاز بحث لطفا درباره دلایل این نوع نگاهی که برای فیلم «شمار ۱۴۳» انتخاب کردید، بگویید؟

همانطور که اشاره کردید این فیلم درباره یک زن است که عاشقانه انتظار فرزندش را می‌کشد. در واقع، برای اینکه تلخی انتظار برای فرزند را نشان دهم شخصیت اصلی را یک زن قرار دادم و در عین حفظ کردن خط داستانی، یعنی انتظار، روابط افراد و آدم‌ها با یکدیگر و همچنین نوع برخورد هر یک از آنها با پدیده صبر و انتظار برای دیدن عزیزانشان

# وقتی کانادایی ها برای تئاتر دفاع مقدس بازی می کنند!

نسرین کیانتمش

**جشنواره تئاتر دفاع مقدس**، رقابتی که سالم تر و هنری تر از جشنواره فیلم فجر است و عناوین و مقامهای آن هم بی حاشیه و به دور از تشریفات و مدلینگ بازیگران جشنواره فیلم فجر به برگزیدگان اهدا شد. اما بی مهری ها باعث می شود که نگاهها به سمت سینما بیشتر شده و رقابت بر سر تئاتر هم هر سال کمتر از سال قبل شود و با همه کم لطفی ها، هنوز هم هستند کسانی که ارزش این هنر را می دانند و در این عرصه دست به خلق آثار هنری می زنند. فراخوان سی و دومین جشنواره تئاتر فجر، در مقایسه با سال گذشته تفاوت هایی داشت. چرا که از ۹ بخش به ۱۳ بخش ارتقاء یافته بود. در سال قبل از ۱۲۰ نمایش راه یافته به مرحله انتخاب آثار، تعداد ۵۷ اثر نمایشی، برای شرکت در بخش صحنه ای جشنواره معرفی شدند که «فرزین صابونی» بازیگر نمایش «ترن»، «رویا افشار» بازیگر نمایش «درخشش در ساعت مقرر»، «میلاذ اکبر نژاد» نویسنده نمایش «کابوس وقتی کاپوچینو تمام می شود»، و «سیما تیرانداز» کارگردان نمایش «مرد مقابل» برگزیده شدند و جوایز را از آن خود کردند. در سی و دومین دوره جشنواره بین المللی تئاتر فجر، ۱۲۹ اثر از ایران و ۱۱ اثر خارجی به روی صحنه رفتند اما آنچه که در این میان ارزشی تر از سایر بخشها خودنمایی می کرد، آثار به نمایش درآمده با موضوع مقدس بود.

## چهار نمایش برگزیده در حوزه دفاع مقدس

با اینکه امیدوار بودیم نمایش های بیشتری در این حوزه حضور داشته باشند، اما تنها پنج اثر در حوزه دفاع مقدس با یکدیگر به رقابت پرداختند. با این حال در وانفسای غربت تئاتر همین تعداد اندک آثار و کسانی که برای زنده نگه داشتن یاد و نشان دادن ایثار و از خود گذشتگی شهدا در تلاش هستند، هم جای شکر دارد. سه اثر از این آثار، کارهای برگزیده در جشنواره مقاومت بودند که هر کدام جوایزی را نصیب خود کرده بودند و همان آثار برای دریافت جایزه در تئاتر فجر بار دیگر به رقابت پرداختند. این آثار برگزیده شامل نمایش «پوتین ها» به کارگردانی کاوه مهدوی، نمایش «پرسه در لای لای فریم های به هم چسبیده تایم لاین» به کارگردانی مجتبی رستمی، و نمایش «بذار یه امشب بگذره» به کارگردانی علی برجی و مریم فتیحی، و نمایش «جلال رئیسی» به کارگردانی فاطمه رادمنش، بودند. نمایش «پوتین ها» در تاریخ ۳۰ دی و اول بهمن به روی صحنه رفت و نمایش «پرسه در لای لای فریم های به هم چسبیده تایم لاین» در تاریخ ۲۹ دی و همچنین نمایش «بذار یه امشب بگذره» در تاریخ ۷ بهمن، و نمایش «جلال رئیسی» در ۲۸ دی ماه به اجرا درآمدند. نمایش «پوتین ها» شامل سه داستان بود که به شکل موازی حرکت می کردند؛ در داستان نخست، مخاطب با فردی مواجه می شد که در روز آغازین جنگ در حالی که پوتین پایش نیست، یک پایش را از دست می دهد و چون هنوز وارد جنگ نشده و حتی یک گلوله هم به دشمن شلیک نکرده، مردد است که آیا خود را جانباختن یا خیر؟ در داستان دوم سرگذشت پوتین هایی که باید پای آن فرد در اپیزود اول باشد، روایت می شد و در داستان سوم نیز، مخاطب با سرگذشت شخصی همراه شد که تصمیم داشت آن یک جفت پوتین را بدزد.

در این نمایش دو شخصیت جذاب به نام های «چی» و «استی» در قالب یک زوج هنری، حضور داشتند که در طول نمایش مشخص گردید این دو شخصیت، پوتین های پای چی و راست «اسفندیار» (با بازی علیرضا مهران) یکی از رزمندگان دوران دفاع مقدس هستند. معصومه شیخ زاده، علیرضا مهران، نرگس امینی، جعفر کرمانی، روزبه اختری و حسین شفیعی، بازیگران این نمایش بودند. نمایش «پرسه در لای لای فریم

های به هم چسبیده تایم لاین» ماجرای تدوین گری بود که قرار است کلیپی از عکس های مستند جنگ را برای هفته دفاع مقدس، آماده کند. یک ساعت گذشته از بامداد روزی که قرار است کار را ارائه دهد، خسته، به خواب می رود و کلیپ کامل نمی شود. در این شرایط، رزمندگان ها که عکس های جنگ آنها را به لای فریم های تدوین است تصمیم می گیرند تا تدوین گر را از خواب بیدار کنند که کلیپ کامل شود، اما موفق نمی شوند و خودشان تصمیم می گیرند کلیپ را آماده کنند. ناصر آل خمیس، بهمن تقی پور، محمد طاهری، مصطفی عطایی، امجد جلالی، دانیال منجزی و سجاد عابدینی در این نمایش به ایفای نقش پرداختند. نمایش «بذار یه امشب بگذره» در مورد رزمندگان و جانباختن بود که طبق وصیت مادرش، خانه ای را وقف عزاداری امام حسین (ع) کرده و هر سال این مراسم را در آنجا اجرا می کند، شرایط عوض می شود و برادر کوچک تر او تصمیم می گیرد حسینیه را تخریب و آنجا را به مکانی تجاری تبدیل کند ولی برادر جانباز با این کار او مخالفت و یادآوری می کند که این خانه، وقف امام حسین (ع) شده و خود او باید در این مورد تصمیم بگیرد.

سرروش طاهری، علی برجی، بهناز سلیمانی، فاطمه امینی، آرش تبریزی و احمد مطوری، بازیگران این نمایش بودند. نمایش «جلال رئیسی» که جزء نمایش های خیابانی در جشنواره بود، روایت گر شهادت شهیدی از شهدای دفاع مقدس به نام جلال رئیسی است و مویه و زاری هایی که مادرش پس از ۲۵ سال، در فراق او می کند. این نمایش، تولید گروه تئاتر «نانودراما» جیرفت است و «علی محمد رادمنش» و «فاطمه رادمنش» در آن به ایفای نقش پرداختند.

## ترک سالن هنگام اجرای کانادایی ها

یکی از مواردی که در این جشنواره جای تأمل داشت نمایش «شطرنج با ماشین قیامت» بود که براساس رمانی با همین نام و به نویسندگی حبیب احمدزاده

و کارگردانی شاهین صیادی و با حضور بازیگران تئاتر کشور کانادا برای سی و دومین جشنواره بین المللی تئاتر فجر برگزیده شد. شاهین صیادی کارگردان این نمایش، فرزند شهید علی صیادی است. این شهید از پیشکسوتان تئاتر آبادان بوده و در اوایل جنگ به شهادت رسیده است. فرزند او با اجرای این تئاتر، قصد داشت صدای مردم آبادان را به گوش جهانیان برساند. داستان «شطرنج با ماشین قیامت» به سه روز محاصره و تصرف شهر آبادان در روزهای آغازین جنگ تحمیلی توسط رژیم بعث عراق پرداخت و روایتگر زندگی نوجوان ۱۷ ساله ای است که مجبور به رانندگی خودروی حمل غذا به جای دوستش می شود.

این نمایش در تاریخ ۷ بهمن روی صحنه رفت، اما با استقبال چندانی مواجه نشد و خیلی ها سالن را ترک کردند. شاهین صیادی کارگردان این نمایش که مقیم کشور کانادا است، به همراه گروه و عوامل نمایش که همه کانادایی هستند، این نمایش را در سه شهر آبادان، تهران، شیراز، و هالیفاکس کشور کانادا، برای عموم به نمایش خواهد گذاشت. جشنواره سی و دوم در تاریخ ۱۲ بهمن، در حالی که کار خود پایان داد که آثار راه یافته به بخش مرور تئاتر ایران و تئاتر خیابانی این جشنواره توانستند سیمرغ های بلورین این رقابت فرهنگی را از آن خود کنند. از نمایش «پرسه در لای لای فریم های به هم چسبیده تایم لاین» در بخش های طراحی صحنه و بازیگری مرد، تقدیر شد.

همچنین این نمایش در بخش های کارگردانی و نمایش نامه نویسی برگزیده شد. از «بهناز سلیمانی» هم برای بازی در نمایش «بذار یه امشب بگذره» تقدیر شد. با این نتایج، پرونده سی و دومین جشنواره تئاتر فجر هم بسته شد، با این تفاوت که در جشنواره امسال، آثار دفاع مقدس به خوبی توانستند به همگان نشان دهند که هنوز هم نمایش های دفاع مقدس ارزشی والا دارند و نیاز به حمایت های هر چه بیشتر دارند.





شهید علی خلیلی

شهید امر به معروف و نهی از منکر

شهرت ماهنامه برای اسلام





خدا کرم  
حاجی  
جواد  
شہید

مبارزه با مواد مخدر

فرمانده ناحیہ انتظامی سیستان و بلوچستان



## معراجی‌ها...

## ضربه‌ای دیگر به سینمای دفاع مقدس

سید هادی کسایی زاده

مسعود ده نمکی یا همان عضو سابق انصار حزب الله و مدیرمسئول نشریه‌های شلمچه و جبهه و صبح دو کوهه که همگی حال و هوای دوران دفاع مقدس را در دهه ۷۰ تداعی می‌کرد. چند سالی است جای خود را به چهره‌ای فرهنگی و سینمایی داده است. تولید و پخش فیلم سینمایی اخراجی‌های یک در سال ۸۶ او را در میان اقشار مختلف مردم به یک چهره جسور و ممتاز در تولید فیلم گیشه پسند تبدیل کرد به نحوی که برای نخستین بار در سینمای ایران این فیلم سینمایی رکورد شکست و با فروش بیش از ۴ میلیارد تومان استارت ساخت اخراجی‌های ۲ را رقم زد. در اخراجی‌های ۲ مردم میلیاردها تومان به گیشه سینما پول واریز کردند و همین استقبال باعث شد تا ده نمکی فیلم سینمایی اخراجی‌های سه را نیز که سیاسی و مربوط به فتنه ۸۸ بود را به تصویر بکشد. ده نمکی پس از سه گانه اخراجی‌ها تصمیم گرفت برای جشنواره فیلم فجر ۹۲ فیلم سینمایی معراجی‌ها را نمایش دهد. اما در روزهای آخر فیلمبرداری تیرماه ۱۳۹۲ به دلیل یک انفجار در شهرک سینمایی تهران موجب شد تا ۵ نفر از عوامل فیلم جان خود را از دست بدهند. نام مسعود ده نمکی و خاطره اخراجی‌های یک و دو و همچنین تلفات انسانی در ساخت فیلم دفاع مقدسی معراجی‌ها موجب شد تا علاقمندان به سینما برای دیدن این فیلم جنجالی و پر حاشیه لحظه شماری کنند. اما آنچه که روی پرده سینمای جشنواره رفت آن چیزی نبود که همگان فکر می‌کردند. داستان معراجی‌ها در مورد جوانی به نام محمد با بازی پندار اکبری که شوق رفتن به جبهه را دارد اما با مخالفت‌های سرسختانه پدرش (مهران رجیبی) مواجه می‌شود و پدر برای رفتن او به جبهه شرط می‌کند که باید ابتدا ازدواج کنی و محمد به



ترفندی از این اقدام شانه خالی کرده و به جبهه می‌رود و پدر محمد بعد از باخبر شدن برای بازگرداندن محمد راهی جبهه می‌شود. روایت داستان فیلم یک روایت کلیشه‌ای و خالی از خلاقیت و نوآوری نویسنده است. تماشاگر در هر لحظه از روایت داستان و با تجربه اخراجی‌ها از کارگردان فیلم انتظار یک ناگفته از جنگ را دارد ولی هر چه داستان به جلو می‌رود تماشاگر دلسردتر می‌شود. فیلم معراجی‌ها آنقدر دچار ایراد و اشکال محتوایی، تصویربرداری و کارگردانی است که حتی بازی خوب مهران رجیبی و اکبر عبدی هم نتوانسته خلاءهای فیلم را پر کند. در معراجی‌ها نکات بسیار ریز که هر کارگردانی در حوزه دفاع مقدس به آن مسلط است اصلا توجه نشده و همین تماشاگر را متعجب می‌کند. به عنوان مثال بادگیرهایی که رزمندگان و فرمانده گردان (برزو ارجمند) بر تن کرده‌اند آنقدر نو و تمیز و امروزی است که در وسط خاکریز و خط مقدم برق می‌زند! حتی درخشندگی و سفیدی عمامه فرمانده گردان آن هم در میان این همه بمباران و گرد و خاک جنگ در چشم بیننده نمود دارد. در صحنه حمله شبانه به دشمن کارگردان با تکان دادن‌های بی‌امان دوربین و نشان دادن‌های مکرر صحنه‌های انفجار و صدای زیاد انفجار سعی دارد ابهت منطقه عملیاتی را به بیننده القا کند ولی تمام این اتفاقات و تصویرها تنها در یک محوطه ۵۰ متری رخ می‌دهد که بیشتر چند ادوات جنگی و آتش و دود نشان داده شده و خبری از صدها نیروی عملیاتی که با جان و دل می‌جنگند و از خود دفاع می‌کنند نیست!

همچنین در یکی از سکانس‌های فیلم یک بالگرد عراقی منطقه پشت جبهه را هدف قرار می‌دهد ولی بعد از یک بار حمله دیگر خبری از بالگرد نیست و در سکانس دیگر این بالگرد سر از منطقه دیگر در می‌آورد در حالی که مأموریت تعریف شده برای اسکاندران هوایی در فنون رزمی اینگونه نیست. معمولاً باگردهای کبری آن هم در قالب ۲ بالگرد به مواضع دشمن حمله می‌کنند تا بالگرد دوم ولی را پوشش داده و عملیات را کامل کند! درضمن اگر هم یک بالگرد باشد تا

زمانی که مأموریتش تمام نشده منطقه را ترک نمی‌کند. استفاده از جلوه‌های ویژه رایانه‌ای مانند پاشیدن خون بعد از اصابت گلوله و یا حمله چندین بالگرد و تانک در یک منطقه عملیاتی و انفجارهای پی در پی در نوع خود کاری جدید ولی ضعیف است، اما اینکه بتوان با این ترفندها فیلم را جذاب و هیجانی کرد یک اشتباه بزرگ تلقی می‌شود چرا که اصل داستان و روایت ایراد دارد. در معراجی‌ها رزمندگان به دلیل بی‌تدبیری و یا سهل‌انگاری و شبیخون شهید و زخمی می‌شوند و در برخی از سکانس‌ها اقرار دمار از تماشاگر در می‌آورد. در یک سکانس فرمانده (محمد جواد هاشمی) به سربرازی که دستش قطع شده و خون از آن جاری است می‌گوید برگرد عقب و درخواست کمک کن در حالی که سربراز سالم و در حال آب دادن به زخمی هاست!؟ استفاده از طنزهای کلامی و فیزیکی اکبر عبدی (رزمندگان با چشمانی ضعیف و چهره‌ای تمسخر آمیز) و تکه‌های کلامی مهران رجیبی موجب شده تا قهرمان فیلم (محمد) فردی بی‌تاثیر، ساکت، دست و پا چلفتی و ترسو معرفی شود چرا که کارگردان اصل را بر تکه‌های کلامی و طنزهای خنده‌دار گذاشته و محتوا را قربانی کرده است. صحبت‌های کلیشه‌ای فرمانده گردان (برزو ارجمند) خاطره فیلم‌های دهه ۶۰ دفاع مقدس را زنده می‌کند. فرمانده می‌گوید امروز عملیات است، هر کس نمی‌تواند باشد و عذر دارد می‌تواند برود! اکبر عبدی هم به تمسخر بلند می‌شود و می‌گوید: امام حسین (ع) شب گفت تا کسی خواست برود خجالت نکشد نه اینکه روز بگوید... بعد از این دیالوگ تمام تماشاگران عبدی را تشویق می‌کنند! و این نوعی تائید انتقاد عبدی و ضعف روحانی و فرمانده گردان را می‌رساند. در چند سکانس فیلم پیرمردی با چهره‌ای شبیه به مرحوم حاج‌بخشی به نوعی نقش وی را در جنگ ایفا می‌کند که به طور کلی با اخلاقیات و اهداف و عملکرد و تاثیرگذاری آن مرحوم در دوران جنگ متفاوت است.

# سیمرغ بلورین سهم ۳۹ فیلم دفاع مقدسی



کارگردانی مسعود نقاش‌زاده اهدا شد و در نهایت کارگردانی مسعود ده‌نمکی **«اخراجی‌ها ۲»** به کارگردانی مسعود ده‌نمکی توانست جایزه ویژه هیات داوران فیلم‌های اول و دوم را بگیرد. در جشنواره بیست و هشتم فجر هم **«عصر روز دهم»** به کارگردانی مجتبی راعی نیز فیلم برگزیده از نگاه ملی لقب گرفت و با وجود اینکه فیلم‌های دفاع مقدسی سهمی از سیمرغ بهترین فیلم نداشتند اما دو فیلم **«شب واقعه»** و **«بیداری رویاها»** در چند بخش سیمرغ گرفتند که سیمرغ بهترین فیلمنامه برای «شب واقعه» توسط شهرام اسدی از آن جمله است. در بیست و نهمین دوره فجر جایزه‌های مخصوص دفاع مقدس به فهرست جوایز اضافه شد و در همان سال به **«گلوگاه شیطان»** ساخته حمید بهمنی تعلق گرفت. همچنین در جشنواره سی‌ام فیلم فجر **«روزهای زندگی»** توانست جوایز بهترین کارگردانی و دیپلم افتخار بهترین فیلم را کسب کند. **«ضد گلوگله»** نیز سیمرغ بلورین بهترین فیلمنامه و دیپلم افتخار بهترین فیلم را کسب کرد. **«ملکه»** ساخته محمدعلی باشه آهنگر سیمرغ بلورین بهترین فیلم تماشاگران در بخش بین‌الملل را گرفت و **«شور شیرین»** جواد اردکانی نیز سیمرغ زرین بهترین فیلم از نگاه ملی را دریافت کرد. اما فجر سی‌ویکم اثر قابل تحسینی در حوزه دفاع مقدس نداشت. همچنین «روزهای زندگی» و **«بوسیدن روی ماه»** به عنوان بهترین فیلم‌های آخرین دوره جشنواره دفاع مقدس یعنی دوره دوازدهم در سال ۹۱ معرفی شدند.

بیستین دوره فجر هم باز عنوان بهترین فیلم به **«ارتفاع پست»** ابراهیم حاتمی کیا تعلق گرفت. همچنین در بیست و سومین جشنواره فجر در سال ۱۳۸۲ نیز **«مرزی برای زندگی»** ساخته رضا اعظمیان بهترین فیلم سال شد و باز در دور بعد این جایزه به ابراهیم حاتمی کیا برای **«به نام پدر»** تعلق گرفت. در همین سال جشنواره فیلم دفاع مقدس نیز **«مزرعه پدری»** را عنوان فیلم برگزیده معرفی نمود. در سال ۸۵ **«روز سوم»** که پیش از این جوایز بهترین کارگردانی و بهترین بازیگر زن را دریافت کرده بود عنوان بهترین فیلم را هم کسب کرد و مهم‌ترین فیلم جشنواره بیست و پنجم فجر شد و در جشنواره بیست و هفتم **«به کبودی یاس»** ساخته جواد اردکانی سیمرغ زرین بهترین فیلم از نگاه ملی و بهترین کارگردانی را به خود اختصاص داد. همچنین پلاک طلایی سیمرغ به فیلم سینمایی **«کودک و فرشته»** به



تاکنون ۳۹ فیلم سینمایی با موضوع دفاع مقدس بهترین فیلم‌های جشنواره فجر و دفاع مقدس شدند. در دومین دوره جشنواره فیلم فجر در سال ۱۳۶۲ **«دیار عاشقان»** به کارگردانی حسن کاربخش و **«پرواز در شب»** رسول ملاقلی پور در سال ۶۵ بهترین فیلم‌های جشنواره شدند. بعد از سال بعد یعنی یازدهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم فجر **«از کرخه تا راین»** در کنار جوایز ریز و درشتش بهترین به عنوان بهترین فیلم جشنواره نیز انتخاب و معرفی شد. در دوره دوازدهمین عنوانین بهترین فیلم به **«آخرین شناسایی»** و **«سجاده آتش»** که هر ۲ ژانر دفاع مقدس بودند تعلق گرفت. در سال ۱۳۷۳ بخش انتخاب بهترین فیلم به جشنواره دفاع مقدس اضافه شد و این عنوان به **«سجاده آتش»** رسید. پس از آن در سیزدهمین دوره جشنواره فیلم فجر **«کیمیا»** ساخته احمدرضا دوریش و حمله به اچ ۳ به کارگردانی شهریار بحرانی برنده جایزه بهترین کارگردانی شدند. ابراهیم حاتمی کیا در جشنواره شانزدهم فیلم فجر هم مثل همیشه خوش درخشید و «آژانس شیشه‌ی» عنوان بهترین فیلم جشنواره را به خود اختصاص داد. در سال ۱۳۷۷ هم دست سینمای دفاع مقدس پر بود.

در هفدهمین جشنواره فجر **«هیوا»** بهترین فیلم سال شد و محمد حسین حقیقی هم با ساختن **«ماه و خورشید»** سیمرغ بلورین بهترین فیلم هفتمین دوره جشنواره دفاع مقدس را به خانه برد. بعد نوبت به جشنواره بعدی رسید و در

# چاق و لاغر

مریم نوروزی

## سفارشی نبود

« همه دهه شصتی‌ها از مشتری‌های پروپا قرص کارتن‌ها و برنامه‌های عروسکی بودند. در میان این برنامه‌های عروسکی، عروسک‌هایی که در نقش مامور مخفی خنگی ظاهر می‌شدند و رئیس بزرگ را می‌آزردند و او را در حد مرگ عصبانی می‌کردند را حتما به یاد دارید! درست است... همان "چاق و لاغر" که تا چندین سال همیشه میهمان روزهای انقلاب بودند. عروسک‌هایی که آنقدر ظریف در داخل نقش‌های خود نشستند که هرگز از خاطره‌ها بیرون نرفته و نام خود را در طیف عروسک‌های دهه فجر ثبت کرده‌اند. اینک پس از گذشت سالها از آن دوران، بر آن شدیم تا یادی از خالق این اثر "بیژن بیرنگ" نویسنده و کارگردان مجموعه "چاق و لاغر" کنیم تا داستان تولد این دو عروسک جذاب که نماد دو مامور مخفی بی‌دست و پا بودند را از زبان او بشنویم.

### چاق و لاغر از کجا پیدا شدند؟

در ایام دهه فجر آقایان جبلی و طهماسب، برنامه‌ای را برای کودک کارگردانی می‌کردند که من و آقای رسام تهیه‌کنندگی آن را بر عهده داشتیم. در این برنامه دو عروسک به نام‌های "چاق و لاغر" طراحی شده بودند که قرار بود جشن‌هایی را که برای بچه‌ها ترتیب داده می‌شد را به هم بزنند. این دو عروسک که به طور دستکشی و مایه ساخته شده بودند، توسط آقایان



## گفتگو با خالق چاق و لاغر

شیرازی و زارع گردانده می‌شدند و آقای و ثوقی هم نقش رئیس بزرگ را بر عهده داشت. چاق و لاغر چند سال به طور عروسکی و به شکل ثابت ساخته شد و ادامه پیدا کرد و مورد استقبال خوب مردم هم قرار گرفت. ایده چاق و لاغر در واقع در بیشتر سریال‌های آمریکایی هم وجود دارد. ماموران مقتدر و امنیتی که نمونه آنها در کارهای جیمز باند فراوان بوده و در کنار این نمونه‌های جدی، همیشه شکل کم‌دی آنها هم هست.

### چه شد که چاق و لاغر به سریال تبدیل شد؟

به مرور زمان تصمیم گرفته شد تا چاق و لاغر به شکل یک مجموعه مستقل ظاهر شود که البته قصه، ظرفیت شکل‌گیری مستقل آن را هم داشت. به همین سبب چاق و لاغر به طوری که عروسک‌های بزرگتر که انسان درون آن‌ها جای می‌گرفت، ساخته شدند. در این میان، ما شخصیت‌های زنده‌ای را هم به داخل این مجموعه وارد کردیم که در مجموعه ساده ما از سعید شیخ‌زاده بازیگر نوجوان هم استفاده شد که به سریال رنگ و بوی تازه‌ای بخشید.

### آیا قرار بود ظلم ساواک هم در این سریال نشان داده شود؟

چاق و لاغر در ابتدا با لباس‌ها و رفتار و ظاهر، خود یاد و خاطره ساواکی‌ها را به یاد می‌آوردند. اما وقتی من نوشتن این مجموعه را بر عهده گرفتم این فضا به مرور زمان کمرنگ شد. و در ادامه کم‌کم به عروسک‌های بی‌خاصیت اما دوست‌داشتنی تبدیل شدند که رئیس بزرگ را ناراحت و عصبانی می‌کردند. همین موضوع نیز منفور بودن آن‌ها را کمرنگ کرد و سبب شد این دو عروسک خنگ، محبوب دل‌بچه‌ها شوند چون ماموریت رئیس بزرگ را با شکست رو به‌رو می‌کردند.

### آیا این سریال به نوعی سفارشی بود؟

من معتقدم کار سفارشی، یعنی کاری که

بیشتری برای ارائه این کارها به کار می‌گرفتیم. در آن زمان برای این کار آقای خلعتبری دانش‌آموزان با استعداد و خوش صدا را برای ما انتخاب می‌کردند و ما از ترانه سرایان و آهنگ‌سازان موفق استفاده می‌کردیم. "خلاقیات" و "تلاش" رمز اصلی موفقیت مجموعه‌های تلویزیونی است. چیزی که همه نویسنده‌ها و برنامه‌سازان باید آن را رعایت کنند. اگر این الگو فراموش شود، فقط آنتن پر می‌شود ولی مخاطب از برنامه‌های تلویزیون استفاده نخواهد کرد.

### با تمام سختی‌ها ایستادیم

چاق و لاغر نمونه تلاش‌های ما برای شاد کردن مردم در روزهای پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود. حتی در دوران دفاع مقدس، که کشور در فضای اندوه و جنگ به سر می‌برد، نیز دست از تلاش بر نداشتیم. همه همکارانم با همه وجود تلاش می‌کردیم تا مردم ساعتی شاد و بدون دل‌پاره داشته باشند. شاید تحقق همین هدف بود که این سریال را در ذهن مردم مانا و جاوید کرد.

جلوی خلاقیات نویسنده و کارگردان را بگیرد، ولی هنوز به شکل جدی وجود ندارد و چاق و لاغر را هم براساس این تعریف نمی‌توان جزو سفارشی‌ها محسوب کرد. آن زمان صدا و سیما از ما می‌خواست که برای بچه‌ها در دهه فجر مجموعه تلویزیونی را آماده کنیم. ما هم با تمام توان و با توجه به ظرفیتی که شرایط در اختیار ما می‌گذاشت، می‌کوشیدیم برنامه‌های خوبی را تهیه کنیم.

مثلاً به یاد دارم برای اولین بار سعی کردیم "ترانه سرایی" را که در آن زمان "سرود" نام داشت را به برنامه‌های دهه فجر تلویزیون بیاوریم. آن زمان برای برنامه‌سازی بزرگسالان اندکی محدودیت وجود داشت و به همین دلیل روی برنامه‌های کودک تمرکز می‌کردیم و خلاقیات



# کتاب‌های یک نویسنده برای روزهای انقلاب

سارا آقارضایی

وی در سال‌های دفاع مقدس به عنوان خبرنگار روزنامه‌های "جمهوری اسلامی" و "کیهان" فعال بوده و هم‌اکنون نیز عضو انجمن روزنامه‌نگاران مسلمان است. "اکبر خلیلی"، نویسنده‌ای است که در کارنامه حرفه‌ای اش، رمان جنگی "ترکه‌های درخت آلبالو" و داستان "امام برای من آمد" برنده چندین جایزه ملی را می‌توان در

ظلم بایستد و بدون ترس با صاحب‌خانه دعوا کند و سیلی به گوش رئیس کلانتری بزند و به خاطر دفاع از یک پیر زن به زندان محکوم شود و نمازش را با آواز بلند بخواند. تا اینکه، در اوایل انقلاب، از نجف اشرف صدای مردی را شنیدیم که هزار بار رساتر از صدای پدرم بود. مردی که فریادش در عمق وجود مستضعفین نفوذ می‌کرد و هر کلامش ذوالفقاری بود که بر سر رژیم پوشالی شاه می‌زد و من دیدم که این همان ناجی است که از نجف می‌آید و از کنار قبرعلی بن ابی طالب (ع) برخاسته است.

این صحبت‌های نویسنده‌ای است که در این شماره شهدای اسلام از شیرینی‌ها و تلخی‌های دوران انقلاب و حتی از تنگناها و فراز و فرودهای بعد از انقلاب برایمان می‌گوید.

“من در خانواده‌ای متولد شدم که دست پر مهر پدر بیش از ۹ سال بر سرم نبود و بعد از آن، دوران کودکی را با قصه‌هایی که از او باقی مانده بود سرگرم کردم و تنها چیزی که در روزهای زندگی او مانده بود چهره پیر و افسرده‌ای بود که سال‌ها ملامت و ستیز با کسانی که به هر شکلی به او ظلم می‌کردند. همیشه در خانه ما سفره‌ای تهی از نان بود و دلنشین‌ترین آهنگی که به گوش من می‌رسید، صدای "نماز" پدر بود. تا وقتی او زنده بود، ظلم از پنجره‌های کوچک اتاق نمناک ما جرأت داخل شدن نداشت. وقتی آواز نماز او خاموش شد من ماندم و مادرم و چهار برادر و ۲۵ سال تحمل فشار ظلم و رنج و اندوه نگرانی.

در زمان سلطنت محمدرضا شاه پهلوی که همه عمر مرا پر می‌کرد، در به در به دنبال کسی می‌گشتم که مثل پدرم در مقابل



از این خاطرات را که هیچ وقت فراموشش نمی‌کنم، مربوط به چهلمین روز در گذشت شهدای ۱۷ شهریور است. قرار بود مراسمی در بهشت زهرا(س) در قطعه این شهدا برگزار شود. من هم با دوربینی که داشتم به سرعت، خودم را به بهشت زهرا(س) رساندم. نیروهای نظامی جلوی در بهشت زهرا (س) ایستاده بودند و مردم بسیار اندکی تک به تک وارد بهشت زهرا(س) می‌شدند.

خود را به قطعه شهدا رساندم و شروع به عکس گرفتن کردم. جمعیت زیادی در آن جا نبود، ولی هر لحظه به تعداد افراد افزوده می‌شد. تا اینکه نیروهای نظامی متوجه شدند که در این مکان تجمعی است، به همین دلیل همان جا را محاصره کردند.

من که کمی ترسیده بودم خود را پشت یک بشکه پنهان کردم و غافل از اینکه پشت سرم نیروهای نظامی هستند. دیگر آمیدی به زنده ماندن نداشتم، اشهد خود را خواندم که ناگهان عده کثیری از مردم آمدند و نیروهای نظامی را محاصره کرده و با صدای بلند شعار "مرگ بر آمریکا" را سر دادند نیروهای نظامی را متواری و خلاصه بدین ترتیب، مراسم چهلم این شهدا نیز به نحو احسن انجام شد.

به اعتقاد من در انقلاب فراوان است از این خاطرات و بهتر بگویم فراوان است از این معجزات، معجزاتی که می‌توان دست خدا را در تک‌تک آن‌ها دید.

با این کار من مخالف بودند و من مجبور بودم تا یادداشت‌ها و عکس‌هایم را حتی از خانواده‌ام پنهان کنم.

ولی ادامه دادم و تمام سختی‌ها را به جان خریدم به امید روزی که بتوانم این کتاب را به چاپ برسانم. اما کارشکنی‌ها بعد از انقلاب هم با من و این کتاب ادامه پیدا کرد. به نحوی که وقتی کتاب "گام به گام تا انقلاب" برای چاپ آماده شد، پنج سال زینگ این کتاب در چاپخانه ماند و برای چاپ آن امروز و فردا کردند. به اعتقاد من بعضی افراد نمی‌خواهند که کتاب‌هایی از این قبیل در جامعه باشد.

به عنوان مثال، در مورد دیگر کتاب من به نام "ترکه‌های درخت آلبالو" که اولین رمان جنگ شناخته شد. سه ماه، هرروز به زندان اوین می‌رفتم تا اینکه سرانجام به چاپ رسید. ولی حوزه هنری این کتاب را ۲۳ سال در قفسه‌های خود نگه داشت و حتی اجازه فروش آن را نداد.

**به نظر شما با وجود اتفاقات مهم و رویدادهای بی‌شمار انقلاب، چرا در این زمینه کتاب کم است و افراد بیشتر به سمت نوشتن رمان می‌روند تا نوشتن کتاب‌های تاریخی؟**

به اعتقاد من، هر شهروندی که نسبت به این انقلاب و کشورش احساس مسئولیت کند، می‌تواند کتاب‌هایی از این قبیل را بنویسد و اگر این کارها در این حوزه کمتر دیده می‌شود، علتش این است که نسبت به انقلاب و کشور احساس مسئولیت نمی‌کنند. و امیدوارم که این‌ها روزی فریاد انقلاب را بشنوند و از خواب غفلت بیدار شوند.

**شما به عنوان روایت‌گر انقلاب، شیرین‌ترین خاطره‌ای که از آن دوران به یاد دارید چیست؟**

لحظه به لحظه این انقلاب شیرین است و شاید باور نکنید. ولی بنده از هر روز انقلاب ۱۰ یا صدها خاطره دارم که همه آن‌ها برایم شیرین است و یکی

کارنامه‌اش مشاهده کرد. همچنین اولین اثر این نویسنده به نام "گام به گام با انقلاب" است که می‌توان گفت این کتاب به عنوان کتاب مرجع تاریخ انقلاب اسلامی شناخته می‌شود.

**در ابتدا از تولد کتاب "گام به گام تا انقلاب" برایمان بگویید؟**

نوشتن این کتاب از روزی آغاز شد که شاه ظالم نمونه‌ای از ظلم پنجاه سال ستم خود و پدرش را در ۱۷ شهریور ماه سال ۱۳۵۷، در میدان ژاله (شهدا) به نمایش گذاشت. یادداشت‌های روزانه خود را که بعد از پیروزی انقلاب به قطر یک کتاب درآمده بود، بدون اینکه فرصت تجدید نظر در آن پیدا کنم، به توصیه یکی از دوستان به روزنامه جمهوری اسلامی دادم که از شماره یک تا شماره ۱۱۰ در آن روزنامه به چاپ رسید.

ولی بعداً به این نتیجه رسیدم که آن‌ها را به شکل کتاب منتشر کنم. سرانجام برای تهیه عکس‌ها و تصویرهای زمان انقلاب توانستم با عکس‌هایی که خود شخصا از صحنه انقلاب گرفته بودم به انضمام تعدادی عکس از آرشیو روزنامه کیهان و اطلاعات و تعدادی هم از آلبوم شخصی دوستانم صادق خسرو شاهی استفاده کنم.

مجموعه دو جلدی "گام به گام با انقلاب" شامل تحقیقات و مشاهدات عینی بنده درباره شکل‌گیری انقلاب اسلامی تا وقوع انقلاب دوم (تسخیر لانه جاسوسی آمریکا) است. در جلد نخست، به وقایع انقلاب و جلد دوم کتاب «گام به گام با انقلاب» با نخستین اعلامیه رسمی امام خمینی(ره) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۳ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ آغاز شده و تا ۱۳ آبان ماه سال ۱۳۵۸، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام پرداخته‌ام.

**چه تگ‌هایی را برای نگارش این کتاب گذراندید؟**

در زمان انقلاب جوانی ۳۲ ساله بودم و می‌توانم بگویم خانه و فرزندم را رها کردم تا بتوانم در صحنه انقلاب باشم، همه اطرافیانم



# دهها هزار سوژه دراماتیک جذاب در دفاع مقدس وجود دارد



«رئیس شورای سیاستگذاری جشنواره مردمی عمار گفت: اگر هدف این باشد که ما انقلاب اسلامی را در جهان بازتاب دهیم یکی از کارهایی که می‌توان از طریق سینما انجام داد پرداختن به دفاع مقدس و ارزش‌های آن است.»

## ده‌ها هزار سوژه دراماتیک جذاب در دفاع مقدس وجود دارد

«وحید جلیلی» رئیس شورای سیاستگذاری «جشنواره مردمی عمار» با اشاره به اینکه انقلاب اسلامی یکی از عالی‌ترین صحنه‌های رشد و بضاعت خود را در دفاع مقدس داشت اظهار کرد: دفاع مقدس آینه کاملی از ارزش‌های انقلاب اسلامی است. جلیلی انعکاس همه زوایای دفاع مقدس را از مهمترین وظایف سینما دانست و اذعان کرد: اگر هدف این باشد که ما انقلاب اسلامی را در جهان بازتاب دهیم یکی از کارهای که می‌توان از طریق سینما انجام داد پرداختن به دفاع مقدس و ارزش‌های دفاع مقدس است.

## فیلم‌های خوب دفاع مقدس را باید دید و ارزش‌های آنها را حمایت و معرفی کرد

این فعال فرهنگی کشور بخش اول نقد جشنواره را فیلم‌های خوب این دوره دانست و افزود: فیلم‌های خوبی که در جشنواره وجود داشتند اولین بخش از نقد است، این‌ها را باید دید و ارزش‌های آنها را حمایت کرد و معرفی کرد. از این جهت آثاری در جشنواره وجود داشت که ارزش بررسی و تبلیغ و حمایت را در عرصه دفاع مقدس دارند. جلیلی بخش دوم نقد را فیلم‌های بد جشنواره خواند و بیان کرد: محور دوم نقدها باید فیلم‌های بدی باشد که ساخته شده است، خوب است

ایرادات و جهت‌گیری‌های منفی و غلط آن را تذکر داد و از این منظر نیز فیلم‌هایی در جشنواره وجود داشت. رئیس شورای سیاستگذاری جشنواره مردمی عمار محور سوم نقد را فیلم‌های ساخته نشده دانست و گفت: محور سوم موضوعاتی است که غالباً به آنها اعتنا و توجهی نمی‌شود، فیلم‌هایی است که ساخته نمی‌شود و منتقد همانطوری که خوبی‌ها و بدی‌هایی که در فیلم‌های ساخته شده را می‌بیند باید قدرت تشخیص وجود خلاءها و کمبودها و جاهای خالی را داشته باشد که از این نظر ما صرفاً به نقد فیلم نمی‌پردازیم بلکه به نقد سینمای پرزایم، وی ادامه داد: یعنی نگاه می‌کنیم به سینمای دفاع مقدس که قطعاً از پازل آن خالی است که از جمله آن موضوعات منطقه‌ای و داخلی است که در راستای سیاست‌های کلان نظام به آن پرداخته نشده بود.

## ده‌ها هزار سوژه دراماتیک جذاب در دفاع مقدس داریم که تاکنون کاری صورت نگرفته است

جلیلی با اشاره به فیلم‌های ساخته نشده دفاع مقدس اظهار کرد: ده‌ها هزار سوژه دراماتیک جذاب در دفاع مقدس داریم که در داخل جبهه‌ها، پشت جبهه‌ها و در فضای بین‌المللی جنگ می‌توانست ساخته شود اما تاکنون کاری صورت نگرفته است این قسمت مهمتری از نقد سینمای دفاع مقدس است. رئیس شورای سیاستگذاری جشنواره مردمی عمار اذعان کرد: به راحتی می‌توان گفت که هزاران سوژه جذاب دراماتیک که در طول بیست و پنج سال گذشته می‌توانسته است ساخته شود و مخاطب داخلی و منطقه‌ای و جهانی هم داشته باشد و متأسفانه با این سازکارهای مدیریت فرهنگی که وجود دارد این‌ها متولد نشده‌اند. وی با پاسخ به این پرسش که برخی منتقدین بر این باورند که سینمای دفاع مقدس

به پایان رسیده است اظهار کرد: مورد اقبال قرار گرفتن و نگرفتن سینمای دفاع مقدس یک بحث نظری نیست که منتقدین بخواهند نظر بدهند بلکه مبحثی کاملاً اخباری است یعنی قابلیت آزمایش دارد و بحث تئوریک و نظری نیست. پس باید موضوعات را با آمار و واقعیت‌ها بسنجیم و ببینیم که چقدر این اظهارات واقعی است. جلیلی در ادامه گفت: اولاً اینکه در طول چند دهه گذشته پر فروش‌ترین فیلم‌های سینمای ایران از سی سال پیش تا به امروز فیلم‌های دفاع مقدس بوده است، از عقاب‌ها و کانیماتگا در دهه ۶۰ تا برسد به فیلم‌هایی مانند «از کرخه تا راین» و «ژانس شیشه‌ای» در دهه هفتاد و تا برسد به سه گانه اخراجی‌ها در سال‌های اخیر، بنابراین اگر کسانی بیایند یک چنین دروغ مشهوری را دامن بزنند پیش از هر چیز واقعیت را پنهان می‌کنند. این فعال فرهنگی کشور تصریح کرد: با یک نگاه اجمالی بر واقعیت می‌توان فهمید پر فروش‌ترین آثار سینمای ایران مربوط به چه موضوعاتی است. برعکس اظهارات منتقدین از سی سال پیش تا امروز مهمترین بخش پر فروش سینمای ایران سینمای دفاع مقدس بوده است و با اینکه این همه آمار وجود و مصادیق مشخصی وجود دارد عده‌ای می‌آیند و یک چنین تبیین‌های غلطی را طرح می‌کنند.

## اینکه بگوییم مردم سینمای دفاع مقدس را نمی‌خواهند یک دروغ آشکار است

جلیلی ادامه داد: این طوری می‌شود گفت که آنقدری که دفاع مقدس ظرفیت داشته است برای جذب مردم به سینماها و ساخته شدن فیلم‌های سینمایی جذاب ما از ظرفیت‌های دفاع مقدس استفاده نکرده‌ایم. ولی اینکه مردم را متهم کنیم و بگوییم مردم نمی‌خواهند، این یک دروغ آشکار و مسلم و کاملاً واضح است.



# استانها

آخرین اخبار از  
حوزه ایثارگری از  
استانها



## خبرنگاری که خبرش به گوش امام رسید

شهیدی که فرمانده شهید  
زین الدین بود



همسایه امام در نجف  
رفیق روزهای انقلابی  
امام خامنه‌ای





### شکایت از بنیاد شهید اراک در دیوان عدالت اداری



پرداخت شده است اما به یکباره و بدون هیچ دلیلی حقوق من و چند تن از پرسنل که در کمیسیون سال ۸۴ شرکت کردند، قطع شد و با توجه به مطلع بودن پرسنل بنیاد از روند برگزاری کمیسیون و برقراری حقوق حالت اشتغال و مکانیزم موجود در خصوص برقراری حقوق حالت اشتغال، قطع آن هیچ دلیل موجهی ندارد. با این وجود شکایت به دیوان عدالت اداری بردیم که دیوان حکم به برقراری حقوق حالت اشتغال دادند ولی انگار نه انگار حکمی از سوی یک سازمان حقوقی که احکام آن برای تمامی سازمان ها لازم الاجراست، صادر شده است.

اراک شهری که جانبازان آن به دلیل آلودگی هوای مستمری که بر فضای این شهر حاکم است، مشکلات بسیاری را تجربه می کنند. با این حال این روزها برخی از جانبازان این شهر با مشکلات دیگری مواجه هستند. یکی از جانبازان اراکی در این راستا می گوید: من یکی از پرسنل جانباز شهرستان اراک که در کمیسیون ۱۳۸۴ به دعوت خود بنیاد در کمیسیون شرکت کرده ام و حقوق حالت اشتغال نیز به مدت ۶۰ ماه



### خاطرات ۱۰هزار ایثارگر البرزی ثبت نشد

داود مدیرفلاح مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان البرز از راه اندازی مرکز راویان ایثار در این استان خبر داد و گفت: "مرکز راویان ایثار" به منظور ترویج فرهنگ ایثار و شهادت با استفاده از ابزارهای رسانه راه اندازی شده است و با هماهنگی های به عمل آمده با صدا و سیمای استان مقرر شده تا در بخش نخست فعالیت این مرکز، خاطرات جامعه ایثارگری به صورت تصویری و همچنین به صورت صوتی از رادیوی استان پخش شود.

وی یکی از برنامه های این مرکز را تاریخ شفاهی ایثارگران دانست و اظهار داشت: در این استان جمع آوری خاطرات ایثارگران که گنجینه های دفاع مقدس محسوب می شوند، مغفول مانده و با وجود حدود ۱۵ هزار نفر جامعه ایثارگری فقط خاطرات حدود ۵۰۰ نفر ضبط و ثبت شده است.

مدیرفلاح ادامه داد: در این مرکز مقرر است علاوه بر جمع آوری خاطرات به صورت تاریخ شفاهی و ثبت و ضبط آنها از این خاطرات انیمیشن، مستند، داستان و فیلم تهیه شود.

### بنیاد شهید بوشهر اول شد

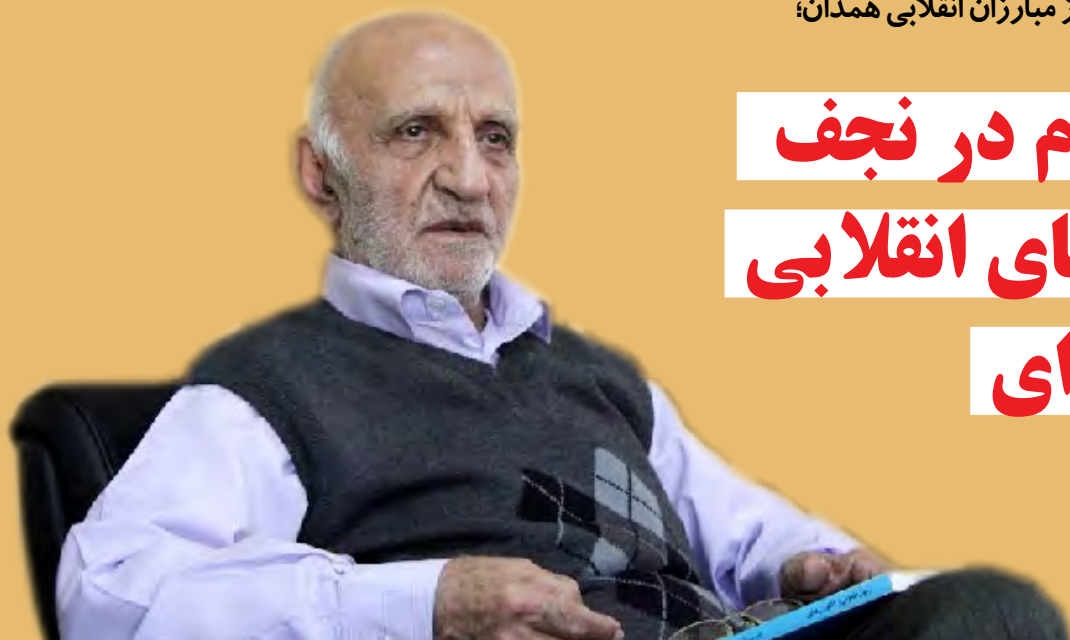
حجت الاسلام شهیدی، رئیس بنیاد شهید گفت: باید برخورد خوب با ارباب رجوع داشته باشیم به خصوص که ارباب رجوع بنیاد، جامعه ایثارگری است و من به داشتن اخلاق و برخورد خوب در رویارویی با این عزیزان سفارش موکد می کنم. باید پاسخ گوی خانواده های معظم شهدا، جانبازان و آزادگان باشید و بدانید اگر مراجعه کنندگان جامعه هدف از شهرستان به استان و از استان به بنیاد مرکز بیایند به خاطر این است که عملکرد بنیاد آن شهرستان مناسب نبوده است و این ضعف عملکرد آن بنیاد را می رساند. وی تعامل با نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اجرای طرح جامع ایثارگری، دیدار از خانواده های معظم شهدا و ایثارگران و برطرف نمودن مشکل اشتغال جامعه ایثارگری را از مهم ترین اولویت های بنیاد شهید و امور ایثارگران خواند و گفت: این شاخص ها در استان های بوشهر، قزوین، تبریز و یزد به خوبی مد نظر قرار گرفته و ابراز امیدواری کرد که بقیه ای استان ها نیز به میزان رضایت مطلوب در سطح عملکرد استان خود برسند. لازم به ذکر اینکه استان بوشهر در این راستا برخی از جلسه های شورای اداری استانی خود را با حضور نمایندگان مجلس شورای اسلامی و فرمانداران برگزار نموده است. همچنین دیدارهای هفتگی مسئولین بنیاد شهید در سراسر استان با حضور ائمه جمعه و جماعات، استاندار، معاونین استاندار، مدیران کل دستگاه های اجرایی، فرمانداران، معاونان فرماندار و بخشداران انجام می دهد. همچنین اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان بوشهر در زمینه ساماندهی گلزارهای مطهر شهدا رتبه پنجم کشوری و در بخش جذب وام های مسکونی رتبه چهارم را در بین ۳۲ استان کشور به خود اختصاص داده است.

گفتگو با سید جواد حجازی از مبارزان انقلابی همدان؛

## همسایه امام در نجف

## رفیق روزهای انقلابی

## امام خامنه‌ای



اگر آیت‌الله مدنی در همدان نبود ما اکنون از برکت کارهای خیر دنباله داری که ایشان در همدان بینانگذاری کردند، بی نصیب بودیم

معمومه سلیمانی

کپی، اقدام به چاپ و انتشار اعلامیه های حضرت امام (ره) کرد. سید جواد و برادرش «سید صادق»، ارتباط گسترده ای با روحانیون، بازاریان و دانشگاهیان آن زمان برقرار کرده و بارها از آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مکارم شیرازی و سایر روحانیون برجسته کشوری دعوت می‌کردند تا برای ایراد سخنرانی، در جمع مردم متدین و آزادی‌خواه همدان حاضر شوند. این فعالیتها موجب شد وی در سال ۱۳۴۷ توسط ساواک دستگیر و تبعید شود. سیدجواد حجازی ۸۳ ساله، دو شهید به نام های «سیدجعفر» و «سیدباقر» به انقلاب اسلامی تقدیم کرده و پارک و کتابخانه‌ای به پاس یادبود، در محله‌ای موسوم به کلیا (محل زندگی خانواده حجازی پیش از انقلاب) نیز به نام این شهیدان نامگذاری شده است. فرزند دیگر سید جواد نامش «سید علی اصغر» است که سالهاست در معیت مقام معظم رهبری و در دفتر ایشان مشغول به کار است خود او هم اکنون رئیس ستاد فرمان حضرت امام (ره) و مدیرعامل موسسه خیریه «دارالایتم» مهدیه همدان است، که در گفت و گویی یک ساعته برخی خاطرات خود را با شهدای اسلام مطرح می‌کند.

ارتباط تنگاتنگ آیت‌الله معصومی با معظم له و مکاتبات مستمر ایشان، خود داستان‌هایی است که جای بسی تأمل و مطالعه دارد. این فعالیت‌های انقلابی همچنان در همدان ادامه داشت که حتی پرسنل و همافران انقلابی پایگاه هوایی شاه‌رخ (شهید نوژه) نیز همدوش مردم انقلابی، گام به گام در پیشبرد انقلاب قدم برداشتند؛ به نحوی که در چهارم بهمن‌ماه ۴۵۰ نفر از آنان دستگیر و به تبریز انتقال داده شدند، حرکت انقلابی آنان کماکان ادامه پیدا کرد تا اینکه سرانجام در ۲۱ بهمن با انجام یک حرکت انقلابی، با محوریت سردار شهید «حسین شاه حسینی» و حمله همافران انقلابی به اسلحه خانه پایگاه و دستگیری عناصر سرسپرده رژیم، تمامی امور پایگاه به دست انقلابیون افتاد و این مکان به عنوان اولین پایگاه هوایی در سطح کشور به دست یاران امام افتاد و به این ترتیب توطئه پرواز هواپیماهای این پایگاه در نطفه خفه شد. بنابراین، «سید جواد حجازی» را می‌توان از مبارزین انقلابی شهر همدان نام برد که از سال‌های ۴۱ و ۴۲ مبارزات خود را علیه رژیم ستمشاهی آغاز کرد. وی در همان سال‌ها آموزشگاهی در خیابان باباطاهر همدان تاسیس و با تهیه یک دستگاه

«شهر همدان به دلیل بافت مذهبی و شهرت دیرینه "دارالمؤمنین" در زمره مناطقی بود که مردم آن با شروع قیام حضرت امام خمینی (ره) علیه رژیم ستمشاهی، همونا با مولا و مقتدای‌شان در صف مقدم علیه مظاهر ظلم و استبداد حضور داشته و با تأسی از ولایت فقیه به جهاد می‌پرداختند. با شروع دهه ۱۳۴۰ روحانیت فهیم و روشنگر در استان، با محوریت مرحوم حضرت آیت‌الله معصومی همدانی مردم را هدایت نموده و اوامر حضرت امام خمینی (ره) را از منابر و تکابا به گوش مردم می‌رسانند.

مردم همدان از سال ۱۳۴۱ با دعوت آیت‌الله معصومی و حضور شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی، با وحدت و همدلی، تشکیلات امنیتی ساواک را آشفته و میبهوت ساختند. همچنین در تاریخ ۱۳۴۱/۸/۳۰ و در مخالفت با تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی، جمعیتی بالغ بر ۵۰۰ نفر برای شرکت در تظاهرات شهر قم، با هدایت آیت‌الله مدنی سازماندهی شده و اعلام آمادگی کردند. در حادثه تاریخی پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ نقش مردم همدان و حضور آنان در قم و تهران چشمگیر بوده است و پس از تبعید حضرت امام (ره) به عراق و نیز

## در ابتدا از نحوه آشنایی تان با امام (ره) بگویید؟

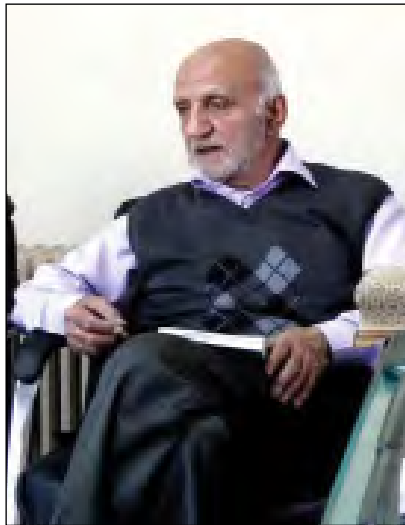
قبل از انقلاب خدا توفیقی داد تا برای زیارت، به کربلا و نجف اشرف مشرف شوم. در نجف منزلی که در آن ساکن بودم، درست در کوچه مجاور خانه امام بود. از آنجا که امام (ره) بسیار در تنظیم وقت دقت داشتند، راس ساعت ۹ هر شب برای اقامه نماز به حرم مطهر امام علی (ع) می رفتند، و من می توانستم ایشان را از دور زیارت کنم و برای همین کوچه به کوچه دنبال امام به راه می افتادم. حضرت امام (ره) به محض ورود، ایستاده زیارت جامعه کبیره را قرائت می کرد و من هم پشت سر ایشان می نشستم و با نوای دعای امام اشک می ریختم. تا اینکه بواسطه شخصی به نام «سیدعلی قاموسی» که از ساکنان آن محل و از اقوام ما بود، به حضرت امام (ره) معرفی شدم و مورد عنایت ایشان قرار گرفتم.

## گفته می شود شما در آن دوران با امام خامنه ای هم آشنایی داشتید، چگونه با ایشان ارتباط برقرار کردید؟

از آنجا که تعداد مبارزین قبل از انقلاب در همدان، کمتر از ۵ نفر بود، ساواک ما را به سرعت شناسایی و تحت نظر داشت. تا اینکه آرام آرام از ادامه فعالیتیم در همدان احساس خطر کرد و مجبورم کرد که همدان را ترک کنم. برای همین انتخاب شهری دور دست، را به عهده خودم گذاشتند. ابتدا شهر مقدس مشهد را انتخاب کردم که با مخالفت افسر مسئول روبه رو شدم و در نهایت به یکی از شهرهای اطراف شیراز تبعید شدم. در آنجا به همراه فرزندان سید علی اصغر که ۱۴ سال بیشتر نداشت، توسط آقای ضیافتی به محضر آیت الله خامنه ای شرفیاب شدیم. از آن به بعد با ایشان در ارتباط بودیم و بارها از ایشان برای ایراد سخنرانی در جمع انقلابیون همدان دعوت به عمل آوردیم.

## آیت الله مدنی از مهمترین چهره های مذهبی شهر همدان محسوب می شد ایشان چه تاثیری در مبارزات خودجوش مردم همدان داشتند؟

آیت الله مدنی هم در نقش روحانی آزادیخواه، مبارزات مردم را سازماندهی می کرد و هم سر و سامان دادن اوضاع زندگی مردم از دغدغه ها و کارهای این روحانی مبارز بود. به نوعی که اگر آیت الله مدنی در همدان نبود ما اکنون از برکت کارهای خیر دنباله داری که ایشان در همدان بنیانگذاری کردند، بی نصیب بودیم. هنوز هم هر زمان که در امور زندگی دنیا به مشکل برمی خورم، به این شهید محراب متوسل می شوم.



شما همراه با آیت الله مدنی و گروهی از خیرین همدان اقدام به ساخت مسجد، موسسه قرض الحسنه دارالایتمام و درمانگاه مهدیه قبل از انقلاب کردید که هنوز هم خدمات این اقدام خیر خواهانه نصیب شهروندان همدان می شود. چه شد که در آن فضا به فکر این کار هم افتادید؟

روزی در مجلسی ۴ نفره با حضور آیت الله مدنی نشستیم بودیم. ایشان فرمودند: نفری ۲ هزار تومان به من بدهید. ۱۰ هزار تومان از حاضرین جمع شد. سپس گفت: این ۱۰ هزار تومان را به هر کس که نیازمند است وام بدهید و این گونه صندوق قرض الحسنه «دارالایتمام» همدان با طرح ایشان پایه گذاری شد که در حال حاضر هم روزانه به حدود ۱۰۰ نفر از نیازمندان وام قرض الحسنه پرداخت می کنند. همچنین خیابان مهدیه

همدان آن زمان در تصرف بهائیت بود. ایشان با شیوه هوشمندانه ای که به کاربرند بهائیان را بدون نزاع متفرق کردند. آیت الله مدنی در زمینی که توسط یکی از خیرین آن زمان در اختیارشان قرار گرفته بود، مسجد مهدیه که هم اکنون یکی از مساجد تاثیرگذار همدان است را بنا کردند. بنابراین، از وقتی که بانگ اذان از بلنگوی این مسجد بلند شد دیری نپایید که بهائیان این محل را ترک کردند. درمانگاه مهدیه هم از همان زمان آیت الله مدنی پایه ریزی شد. آیت الله مدنی در آن زمان، به خصوص فصل زمستان، بیماران نیازمندی را می دیدند که ناچار بودند برای درمان به شهرهای اطراف بروند و یا به دلیل نداشتن تمکن مالی، در خانه بمانند و درد بکشند. به همین دلیل تصمیم گرفته شد که روبه روی مسجد مهدیه، درمانگاه خیریه ساخته شود. این درمانگاه، هنوز که هنوز است، همچنان به بیماران نیازمند، خدمات درمانی ارائه می دهد. علاوه بر آن موسسه امداد مهدیه را هم تاسیس کرده ایم تا علاوه بر ایتمام، سایر نیازمندان را هم تحت پوشش قرار دهیم.

## شما از بنیان گذاران مرکز ام-آر-آی در همدان هستید که در غرب کشور بی نظیر است. چگونه به فکر این کار افتادید؟

این هم از برکات حضور شهید مدنی در همدان بود. سعی کردم راه ایشان را ادامه بدهم. روزی وزیر بهداشت سابق، «خانم وحید دستجردی»، به همدان آمدند. من ماجرای ساخت مرکز «ام آر آی» که ۱ میلیارد و ۴۲۰ هزار تومان اعتبار نیاز داشت را با وی مطرح کردم. او در همان جلسه گفتند: «از خدمات شما در بخش بهداشت و درمان مطلع هستیم، چرا که شما در همدان از ما هم فعال تر بوده اید». به این ترتیب ۴۲۰ میلیون تومان از اعتبار لازم با کمک وزارت بهداشت، تامین شد و برای ۱ میلیارد دیگر هم از تسهیلات بانکی استفاده کردیم. همچنین مرکز رادیو تراپی برای خدمات رسانی به بیماران سرطانی و مرکز آنژیوگرافی در بیمارستان اکباتان همدان نیز در سال های اخیر راه اندازی شده است.

## آیا در حال حاضر با رهبر معظم انقلاب در ارتباط هستید؟

بله، پس از انقلاب ایشان هر بار که به همدان تشریف آورده اند، منزل ما را هم نورانی کرده اند، من هم به واسطه اشتغال پسر، سید علی اصغر در دفتر ایشان، بارها در تهران به خدمت معظم له رسیده ام.



## خبرنگاری که خبرش به گوش امام رسید

دهه ۵۰، اوج مبارزات مردم ایران در اعتراض به رژیم ستمشاهی بود. مردم سراسر ایران طنین «مرگ بر شاه» سر می دادند و از جان و دل برای اجرای فرامین امام خمینی مایه گذاشتند. مردم دارالمومنین «همدان» هم از این قائله مستثنی نبوده و هریک به فراخور توانایی خود دستی بر آتش شکوفایی انقلاب اسلامی داشتند. اصناف، بازاریان، دانشگاهیان، فرهنگیان و... همه و همه می کوشیدند تا بهار پیروزی را هرچه زودتر نظاره گر باشند. در این میان خبرنگاران رسانه‌های خبری نقش بزرگی برعهده داشتند زیرا مخابره تظاهرات خودجوش مردمی در روستاها یا شهرهای دور دست، سبب خیزش قیام‌ها و افزایش دلگرمی غیورمردان ایران اسلامی می شد و علاوه بر آن، عدم رضایت ملت ایران از رژیم حاکم را نیز به گوش مردم سراسر جهان می رساند. یکی از این خبرنگاران،... معصومی است. او که آن زمان کمتر از ۱۸ سال سن داشت و در هیچ دوره خبرنگاری شرکت نکرده بود، توانست با مخابره بیش از ۱۰ خبر حیاتی به صداوسیما و روزنامه‌ها، نقش موثری در آگاه سازی مردم از کشتار مردم کبودرآهنگ و سقوط پایگاه سوم شکاری شاهرخی (شهید نوژه) داشته باشد.

این امر محقق نشد. به همین خاطر زخمی‌ها را سوار مینی بوس کرده، روانه بیمارستان آمریکایی‌های همدان (اکباتان فعلی) شدند. من هم مخفیانه در انتهای مینی بوس نشستم و به عکاسی از زخمی‌ها پرداختم. این خبرنگار نوجوان آن روزها، که کشتار ۵ آبان سال ۵۷ کبودرآهنگ را کلید مبارزات خودجوش مردم این شهرستان می داند، گفت: خبر همین واقعه و بیانیه حضرت امام راجع به آن، سبب شد تا نظامیان پایگاه شاهرخی که از اقدام فرمانده پایگاه در راندن زخمی‌ها به خشم آمده بودند، در تظاهرات خود مصمم تر شوند و دست آخر، سقوط پایگاه شاهرخی را به عنوان اولین پایگاه در کشور رقم بزنند. معصومی که هنوز هم کارت خبرنگاری (رادیو و تلویزیون ملی ایران/مرکز همدان) قبل از انقلاب خود را که اکنون سندی ملی محسوب می شود، با خود دارد،

«مانمی خواهیم». این خبرنگار انقلابی ماجرای کشتار ۵ آبان ۵۷ را این گونه تعریف کرد: یک روز قبل از آن، دانش آموزان با شرکت در جشن و سرور سالگرد تولد شاه در میدان اصلی کبودرآهنگ برخلاف سنت هرساله، شعار «مرگ بر شاه» سر دادند و همین خشم فرمانده پاسگاه و نیروهای ژاندارمری را برانگیخت. ولی روز پنجم آبان، مردم در راستای فرامین حضرت امام، باز هم در میدان اصلی این شهر جمع شدند و قصد خلع سلاح نیروهای نظامی را داشتند که با تیراندازی و شلیک از سوی نظامیان روبه رو شدند. در این تیراندازی ۵ نفر از تظاهرکنندگان شهید و حدود ۱۵ تن نیز زخمی شدند. مردم زخمی‌ها را به سرعت به درب ورودی پایگاه شاهرخی منتقل کردند تا در بیمارستان پایگاه مداوا شوند، اما به دلیل مخالفت شدید فرمانده وقت پایگاه،

«معصومی در ۵ آبان سال ۵۷ خبری را در رسانه‌های خبری منعکس و سبب شد تا امام (ره) که در فرانسه به سر می برد، پس از اطلاع از واقعه رخ داده در شهرستان کبودرآهنگ، از شور انقلابی مردم این قصبه کوچک به وجد آمده و در سخنرانی خود در جمع ایرانیان مقیم نوفل لوشاتو، به مردم نوید پیروزی بدهد. الان که شما اینجا نشسته‌اید نمی دانید در ایران چه خبر است، امشب چند نفر را کشته‌اند، امروز چقدر کشتار شده، ما اطلاعی نداریم، اما هر روز نامه ای که از ایران می آید، با اینکه روزنامه‌ها معلوم نیست بتوانند همه حقایق را بنویسند، در «کبودرآهنگ» که یک شهر کوچکی در همدان است، پنج نفر کشته شده اند. آتشی که الان روشن شده و شهرهای کوچک و بزرگ ایران را فراگرفته، این مژده ای است برای همه، بی خود نیست که فریاد می زنند



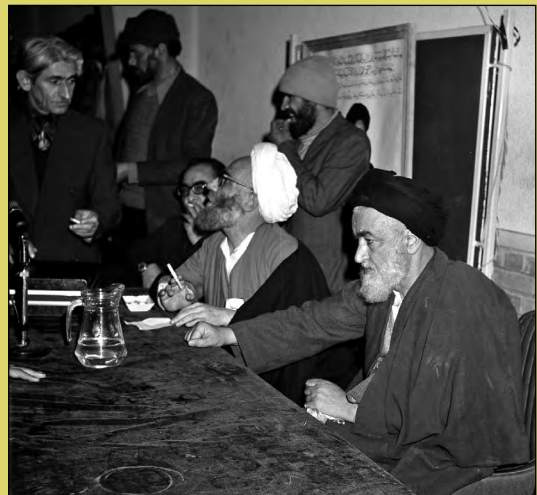
پایگاه سر در بیاورند. این عکاس و خبرنگار روزهای انقلاب، بیش از ۴۰ قطعه عکس انتشار نیافته خود از مبارزات و تظاهرات مردم کبودرآهنگ راه به مرکز اسناد و کتابخانه ملی همدان اهدا کرده است، اما یک غم بزرگ از آن روزها در دل دارد: و آن باغ «امیرنظام قراگوزلو» در کبودرآهنگ است؛ که این باغ در دهه ۵۰، محل تجمع دانشجویان انقلابی بود و توسط «امیرنظام» برای ساخت مرکز درمانی و بیمارستان وقف شده بود؛ اما حدود سال ۶۰ توسط یک مسئول خدا بی خبر، با هدف جستجوی گنج ویران شد. تنها خبرنگار انقلاب کبودرآهنگ می گوید: خبرنگاران انقلاب در این زمینه ظاهراً بی طرف بودند.

اما غیرمستقیم، انقلابیون را هدایت می کردند. معصومی همچنین در پایان از مسئولینی که در راس کار هستند یک گلایه کرد و گفت: کسانی که در روند پیروزی انقلاب قلم زدند و عکس گرفتند و برای انعکاس مبارزات خودجوش مردمی تلاش کردند، چرا نباید حداقل سالی یکبار دیده شوند؟ ما وظیفه شرعی خود را انجام داده ایم اما یادمان نرود این عکس ها و اسناد و اطلاعات ما از دورانی است که انقلاب را در نگاه نسل جوان زنده می کند.

در پاسخ به سوال خبرنگار شهدای اسلام مبنی بر اینکه «اقدام و احساس شما به عنوان یک خبرنگار در جمع مجروحان مینی بوس چه بود؟» با بغض می گوید: واقعیتش این است که هنوز هم تداومی صحنه های آن روز در ذهنم، اشک مرا در می آورد. (عمومی این خبرنگار انقلابی یکی از همافران پایگاه سوم شکاری بود و به همین واسطه، او و پدرش توانسته بودند کیوسک مطبوعاتی پایگاه شاهرخی را در دست بگیرند.)

معصومی در ادامه به یافتن رابط های خبری در میان نظامیان پایگاه اشاره کرد و در این خصوص افزود: آن روزها تدابیر امنیتی در پایگاه بسیار شدید بود و کسی اجازه نداشت حتی رخت آویز نصب کند چه رسد به ابراز مخالفت با رژیم. اما در همین شرایط سخت هم کاری که باید توسط شورانقلابی مردم انجام می گرفت.

اعلامیه های حضرت امام را پدرم همیشه پس از چاپ، لوله می کرد و ته خورجین حمل روزنامه ها، می چید. یک روز ساواکی های پایگاه به من و پدرم مشکوک شدند، او در حالی که اعلامیه ها را با دستش نگه داشته بود، روبه روی آن ها خورجین را تکان داد آن روز خدا به ما رحم کرد و ساواکی ها هم نتوانستند از راز ورود اعلامیه ها به داخل



# شهیدی که فرمانده شهید زین الدین بود



مینامحمدی

« شهید "عنایت الله پیر ویسی" معروف به عباس در تاریخ دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۳ در خانواده‌ای مذهبی در روستای "رستم آباد" بوئین زهرا از توابع استان قزوین بدنیا آمد. پدرش حجت الاسلام علی اکبر پیروسی از روحانیون مبارز علیه رژیم طاغوت بود. عباس تحصیلات دوران ابتدایی را در قزوین گذراند و پس از آن به اقتضای موقعیت پدر عازم قم شده و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت فاطمه معصومه سکونت گزیدند. دوران نوجوانی شهید پیروسی با مهاجرت خانواده اش به قم بعد از وقوع حادثه ۱۵ خرداد ۴۲ مقارن بود که از یک سو حال و هوای انقلابی قم و روشنگری علما و از سوی دیگر تربیت دینی خانواده تأثیر بسیاری در عباس گذاشت و به نوعی مسیر آینده و هدف او برای زندگی را مشخص کرد. عباس هم بیرو پدر در مبارزات و فعالیت های انقلابی علیه رژیم شرکت داشت و به همین خاطر یکی از مردمان حضرت امام<sup>(ع)</sup> شده بود. مدرسه خان (مدرسه علمیه آیت الله العظمی بروجردی) یکی از مکان های فعالیت عباس بود که در آن جا اعلامیه های حضرت امام<sup>(ع)</sup> را توزیع و تکثیر می کردند. همچنین او به همراه تعدادی از دوستانش مسئولیت پخش اعلامیه های حضرت امام<sup>(ع)</sup> در شهرهای تبریز، اصفهان، شیراز، قزوین و مشهد را بر عهده داشت که چندین بار توسط ساواک و یا شهربانی قم دستگیر شده بود و توسط شهربانی قم و زندان های قصر و اوین زندانی شدند. در این زندان در بند معروف ۸ با شهید بهشتی، آیت الله طالقانی و هاشمی رفسنجانی هم بند بودند که در آخرین باری که دستگیر شد به ۱۳ سال حبس محکوم شد اما مقارن با پیروزی انقلاب و افتادن زندان ها به دست

کشور از جمله کردستان وارد صحنه دیگری شد. اوائل انقلاب ضدانقلاب به بهانه دفاع از مردم، زنان و مردان شهر سنندج را که با آنها همکاری نمی کردند، گروگان گرفته و به شهادت می رسانند؛ حضرت امام<sup>(ع)</sup> با مشاهده این شرایط، ضمن پیامی مبنی بر اینکه «اکیداً به قوای انتظامی دستور می دهم، با قدرت کافی به طرف سنندج حرکت کنند و با شدت اشرار را سرکوب نمایند» به همین خاطر، پس از صدور فرمان امام تعدادی از نیروهای سپاه که شهید صیاد شیرازی، شهید رحیم صفوی (برادر آقای رحیم صفوی) تعدادی از نیروهای سپاه قم از جمله شهید جودی، اکبر یزدی، ناصر شهرپور و پیروسی که من نیز همراه آنها بودم اوایل سال ۵۹ وارد سنندج شدیم که عباس در عصر روز اول درگیری ها به شهادت رسید.

## نامه محرمانه شهید پیروسی از احتمال وقوع جنگ

سرانجام روز ۲۳ اردیبهشت سال ۵۹، سنندج در نبردی ۲۲ روزه آزاد شد. البته عباس قبل از شهادت در مبارزه با نیروهای خلق عرب نیز شرکت داشت. همچنین برادر شهید نقل می کند که عباس نامه‌ای به مرحوم توسلی در دفتر امام داده بود که به گزارش بازدید وی از مناطق جنوب و احتمال وقوع جنگ مربوط می شد. ایمان و متشرع بودن از ویژگی های بارز شهید پیروسی بود و همواره بر اقامه نماز اول وقت تأکید داشت.

مردم ایشان نیز آزاد شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از پایان اقامت امام در مدرسه رفاه و سفر به قم، عباس همراه ایشان به شهر علم و اجتهاد آمده و در زمره محافظان اول امام قرار گرفت. شهید پیروسی به همراه تعدادی از دوستانش از جمله شهیدان یزدی، جودی، ناصر شهرپور، جعفری که از همان قبل از انقلاب فعالیت داشتند و به دلیل آشنایی با مسائل نظامی و رزمی وارد سپاه شد که شهید زین الدین که بعدها فرمانده لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب قم شد از نیروهای شهید پیروسی بود. این دوستان قدیمی از همان ابتدا به همراه نیروهای انقلابی با ضد انقلاب و منافقین که در گنبد کاوس و گرگان به مبارزه پرداختند. بعد از شکست منافقین در شمال کشور، به فرمان حضرت امام مبنی بر پاکسازی کردستان از نیروهای ضدانقلاب و کومله و دموکرات ها به همراه همزمانش راهی سنندج شد و در عصر روز اول درگیری با کومله و منافقین، ۲ اردیبهشت ماه ۵۹ به شهادت رسید. حجت الله پیروسی سرهنگ پاسدار بازنشسته فرمانده آموزشی نیروی زمینی و برادر شهید در خصوص غائله کردستان به خبرنگار شهادی اسلام این چنین می گوید: پس از شکست گروه های ضدانقلاب در زمان دولت بازرگان، این گروهک تصمیم گرفت برای جبران شکست، یک حرکت سیاسی را در مرکزیت نظام دنبال کند. بنابراین با انجام عملیات روانی، ترور و تهدید، با حمایت صدام در مرزها و استکبار جهانی در نقاط مختلف



مشکلات جامعه ایثارگری

را از طریق شماره تماس

۶۶۵۷۶۲۸۲ و یا سامانه پیامک

۳۰۰۰۶۰۴۰۴۰ با ما در میان

بگذارید

# تربیبون آزاد



## شرکت نفت سهل انگاری می کند!

**علی بختیاری:** مدیران شرکت ملی نفت به استخدام فرزند جانبازان بالای ۲۵٪ بی توجهی می کنند. اینجانب جانباز ۳۰٪ می باشم و مدت ۳۰ سال است در شرکت ملی نفت کار می کنم و فرزندم دارای مدرک مهندسی معماری و تسلط کامل به زبان انگلیسی و کامپیوتر می باشد. ولی از ۲ سال پیش تاکنون موفق به استخدام فرزندم نشده ام در صورتی که از نظر قوانین و مقررات دارای مجوز قانونی استخدام می باشم ولیکن تاکنون مدیران شرکت ملی نفت نه تنها توجهی به مکاتبات بنده ندارد، حتی وقت ملاقات را نیز به بنده نداده اند.

## درصدنیروهای مسلح چیه؟

**جانباز ارتش:** کمیسیون پزشکی بنیاد، تنها مرجع مجاز برای تعیین درصد جانبازان است که بر اساس آیین نامه مشترکی که بین بنیاد و نیروی مسلح تدوین شده و در ۸۹/۱/۴ توسط هیئت دولت ابلاغ شده تعیین درصد جانبازان صورت می گیرد پس کمیسیون های احراز و تعیین درصد نیروهای مسلح چی؟ اگر فقط بنیاد تنها مرجع است چرا نیروهای مسلح جانبازان را تعیین درصد می کنند و موجب اتلاف وقت و اذیت و آزار آنها؟ تا کی این دوگانگی ادامه دارد؟ جانبازان ارتش، چرا همان ابتدا به کمیسیون های بنیاد هدایت نمی شوند؟ نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی پس این مصوبه داخلی مجلس مبنی بر تعیین درصد توسط کمیسیون های ارتش چه موقع بصورت رسمی ابلاغ می شود؟

## از دست همتون شاکی ام!

**فرزند جانباز:** خواستم بگم بابام جانباز ۲۰ درصد. توی ران پا و ساق پای چپش پلاتینه. به زور راه میره. خودمم دانشجو ام. ۲۳ سال سن دارم. دو تا خواهر دارم. هر دو هم دم بخت. بابام میره کارگری با این پاش. از صبح تا غروب بیل میزنه. دیگه طاقت ندارم ببینم شکستنشو. ۴۸ سال سن داره. ۲۵ سال داره کارگری میکنه. آخه تاکی باید سختی بکشه؟ اینه دولت ما که جانباز وطن باید جلوی خانوادش شرمند باشه؟ چهیزیه خواهرامو چه جور می جور کنه؟ من هیچی من اصلاً از دواج نمی کنم! حالم داره بدمیشه! گناه کردن رفتن جبهه؟ مگه نسلشون تا کی میخواد بمونه؟ فوقش دو دهه دیگه. خیال همتون راحت میشه. از دست همتون شاکی ام.

## بیمه تکمیلی کیلویی چند؟

**محمد رضا ۵۵ درصد:** اگر ایثارگر عزیزی از تمامی خدمات درمانی برخوردار است شما را به خدا به ماهم بگویید تا دیگر فکر نکنیم آقایان...! من ۱۹ ساله بوده ام که مجروح شده ام! اکنون ۴۴ ساله داروهای اعصاب و روان دندان هایم را نابود کرده! از بوی بد دهان خودم خجالت می کشم! حتی وقتی به دکتر می روم صورتم را به طرف دیگری می چرخانم و دردهایم را می گویم! خوب حالا کجاست آن بیمه تکمیلی؟! هزینه دندان های من با کدامین بیمه پرداخت می شود؟! صبرم سر آمده. شما را به خدا بس کنید دیگر. بس است. قسم حضرت عباس را قبول کنیم یا دم خروس را؟ همین بیمه ایران که می فرمایید بعضی داروها را پوشش نمی دهد! دارو خانه ها یا پولش را از ما می خواهند یا صرف نظرمان را. خسته شدیم از بس دروغ شنیدیم

## تشکر از بنیاد شهید

اینجانب و تعدادی از جانبازان دیگر دیدیم خدا را خوش نمی آید که از بهداشت و درمان بنیاد که این دکترها را از خارج می آورند تشکر نشود درست نیست برای همین از طرف همه جانبازان تشکر می کنیم.

مجروح جنگی اکبری به نمایندگی از طرف تعدادی مجروح جنگی

## شما راحت بخوابید

**حاج رمضان انصاری:** با سلام. ساعت ۳۰/۱۲ نصف شب است. سرفه بلند بلند امانم را بریده. جگرم آتش گرفته. یک اتاق خواب دارم. منزلم ۶۰ متره. پسر کم کلاس ششم ابتدایی است. خواب به سرش زده با سر و صدای من نمی تونه بخوابه. همیشه این عذاب را دارند.

دیگر خسته شده. آمد در حال منزل که من می خوابم. گفت بابا تقصیر ما چیه. بابا رفتی تهران دکتر خوب بشی بدتر شدی بابا؟ فردا برو بنیاد شهید شاید برات یه اتاقی درست کردن، ما هم راحت شدیم. ما در مدرسه خوابمان می آید. درست نمی تونیم درس بخوانیم. تا کی این وضع ادامه داره؟

راستی آقای شهیدی! شب برات پیش آمده ازت بیزار بشن و چنین حرف هایی را بشنوی؟

راستی آقای روحانی تو چطور؟

از آقای احمدی نژاد پرسیدم گفت هرگز؟

پس پیش نیامده! خدا را شکر. این لایحه خدمات جانبازان را جمع کنید. هی از این اتاق به آن اتاق نبرید و وقت عزیزتان را هدر ندید. راحت بخوابید. ما هم می سازیم. جقمان در نمی آید.



Dedicated to Islam border guard;  
Martyr ,Suleiman Mohammad  
Khater



# بین الملل

لا أريد أن أبطل المار!  
كسك للدنيا يا أمي!

بالاتر از خطر در  
دمشق

روزهای تلخ و شیرین زندگی  
یک مستند ساز ایرانی در سوریه؛

# بالا تر از خطر در دمشق

مصطفی آقا محمدلو

«روزهای آخر، تمام وجودم برای دیدن دمشق مشتاق بود. مجبور بودم پیش از رفتن با برخی از دوستان و نزدیکان ماجرای رفتنم را در میان بگذارم. هم برای حلالیت و هم برای اینکه بدانند تا مدتی نمی‌توانند روی حضور من حساب کنند. خیلی حرف‌ها در روزهای پیش از سفر شنیدم. گفتند: شامات سرزمین مکرهای معاویه‌ها، و سرزمین نیرنگ هاست. اینها همه بازی‌های سیاسی و تعصبات افراطی است. عده‌ای که اهل تحقیق نبودند هم گفتند: «اصلاً شاید قبر حضرت زینب(س) در شام نباشد!» اگر همراه توابین باشی و مختار تنها بماند چه؟ و خلاصه کلی از این حرف‌ها که یا از روی دلسوزی و برای باز داشتن من از کاری بود که آنها تصور می‌کردند یک اشتباه محض است و یا برای اینکه اعلام عدم حضور ناگهانی‌ام برایشان قابل هضم نبود. مدت یک سال بود که روی پرونده سوریه متمرکز بودم. هر روز در شبکه‌های اجتماعی و خبرخوان‌ها آخرین اخبار را رصد می‌کردم. به یاد حرف رهبر معظم انقلاب می‌افتادم که فرمودند: «معبر شهادت اگرچه مثل روزهای دفاع مقدس فراخ نیست و اکنون بسیار باریک شده است اما نباید راه را بسته دانست و با اخلاص و تلاش می‌توان از آن عبور کرد». روزی خبری را خواندم که حسابی تکانم داد. نیروهای تکفیری پشت حرم حضرت زینب(س) نوشته بودند «یا زینب اگر اسد از سوریه برود تو نیز از سوریه خواهی رفت» در ادامه خبر، کشتار دسته‌جمعی صدها شیعه هم گزارش شده بود. چند روز بعد یکی از دوستانم که از سال ۸۸ با او شب و روزهای زیادی را برای ترسیم الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت کرده بودیم، پیامکی فرستاد مبنی بر اینکه قصد رفتن به سوریه را دارد. بلافاصله جواب دادم که «نامردی اگر تنها قصد سفر کنی!» مدتی گذشت تا اینکه او به حجت شرعی و عقلی برای آمدن به این سفر نرسید، اما من احساس می‌کردم که این سفر برایم همان آزمونی است که آقا مرتضی گفته بود. دلم می‌خواست یک بار در زندگی به طور عملی به خدا بگویم که برای پس دادن این تن امانت به صاحبش آماده‌ام. این احساس فقط چند روزی بود که در درونم بیدار شده بود و گرنه من تا پیش از این سفر همیشه کت شلوار پوش بودم و بیشتر دوست داشتم روشنفکر باشم تا حزب‌اللهی و اغلب به این تیپ آدم‌ها از بالا نگاه می‌کردم. با این استدلال که آنها سخت‌افزار دین را فهمیده‌اند و من نرم‌افزار آن را در اندیشه دارم. تصور غلطی که در این سفر برای همیشه از ذهنم پاک شد. مدتی بعد همه راه‌ها را برای رفتن امتحان کرده و به در بسته خورده بودم. حتی در صفحه فیس بوکم از دوستانم اینترنتی هم کمک خواسته بودم. تقریباً ناامید شده بودم که یک روز ناگهان به یاد یکی از هم‌کلاسی‌های بسیجی‌ام افتادم. با مصطفی صدر زاده خیلی صمیمی نبودم. ناامیدانه گوشی را برداشتم و شماره‌اش را گرفتم. باورم نمی‌شد همسر مصطفی پشت خط می‌گفت که او به سوریه رفته است. شماره سیم کارت سوریه‌اش را گرفتم و زنگ زدم. با هیجان از مصطفی خواستم تا برای رفتن راهنمایی‌ام کند. او هم گفت صبر کن تا من به ایران بیایم و با هم برگردیم.

یک مسافرخانه ارزان بودیم که مصطفی گفت یک روحانی سید را در حوزه علمیه تهران می‌شناخته که اکنون در نجف سکونت دارد. وقتی به خانه «سید بتایی» رفتیم، او هم با ادبیات مهربانش هر چه محبت داشت خرچمان کرد.

در کوچه‌های فقیرانه اطراف حرم یک خانه نقلی داشت که از کوچه یک درب اختصاصی برای میهمانان و زوار باز کرده بود. وقتی به او ماجرای سفر و مقصدمان را شرح دادیم کمی متعجب شد و چند بار پرسید که: "استفتاء کرده اید یا خیر؟!" به او گفتیم که: «طبق مشورت با علمای ربانی جواز داریم اما امر واجبی به گردنمان نیست و با اختیار خود می‌رویم. یکی دو شبی را نزد سید ماندیم و او هر شب ضمن پذیرایی از ما خاطرات زندگی طلبگی‌اش در نجف را برایمان تعریف می‌کرد. از حاضر جوابی‌هایش در مقابل هتاک‌هایی که به ائمه (ع) شده بود تا کتک‌هایی که به خاطر همین مسائل خورده بود.

### ماجرای جارو کردن خیابان‌های حرم امام علی (ع)

یادم هست شب عید غدیر من و مصطفی و کم‌کم سال‌ترین همسفرمان به نام میلاد از بچه‌های دیگر جدا ماندیم. چون جایی برای استراحت پیدا نکردیم به چادر صلواتی رو به روی شارع الرسول خیابان مشرف به حرم حضرت علی (ع) پناه بردیم که به مناسبت عید غدیر برپا شده بود اما به دلیل سرمای زیاد مصطفی پیشنهاد کرد که بهتر است به جای خوابیدن در این سرما خیابان شارع الرسول را جارو بنسیم. چند جارو از کسبه اطراف گرفتیم تا صبح مشغول جارو زدن زباله‌هایی شدیم که از مراسم پایکوبی و مولودی‌های اول شب روی زمین پخش شده بود.

نماز شب را نیم‌ساعت مانده به اذان صبح در حرم خواندیم و از همان شب گریه‌های ضجه‌وار مصطفی در طلب شهادت و اذن میدان یافتن از آقا امیرالمومنین (ع) برای دفاع از حرم ناموس کربلا آغاز شد.



### نماز حضرت زینب (س)

هم جای خود را داشت. او برای اینکه مرا آزمایش کند پرسید: حاضری در آخرین لحظه پیش از اسارت «انتحار» کنی؟ می‌دانی اسیر شدن ما چه هزینه‌ای برای کشور دارد؟ آن زمان اشتیاق به سفر باعث شد تا محکم بگویم برای همه چیز آماده‌ام؛ اما راستش دلیل اولویت انتحار بر اسارت را تا خود دمشق نفهمیدم. شب پیش از سفر وصیت‌نامه‌ام را نوشتم و به چند نفر ایمیل کردم. چیزی برای بخشیدن و تعیین تکلیف آن نداشتم اما به هر حال خواستم سنت را به جا آورده باشم. سرانجام از ترمینال میدان آزادی با اتوبوس راهی مرز مهران شدیم؛ اما گذشتن از پل مرزی به طور فردی در آن وقت سال ممکن نبود. چند ساعتی منتظر شدیم و در فکر ملاقات با امام جمعه و فرماندار بودیم که راهی باز شد و به همراه چند نفر دیگر وارد مرز عراق شدیم.

### ماجرای روحانی خوش‌سیما

مشکلات زیادی در عراق برایمان پیش آمد و چند شب ماندگار اما سخت را گذراندیم، از مرز مهران که رد شدیم، تصور می‌کردیم همه چیز تمام شده و خود را در دمشق می‌دیدیم. مستقیم به نجف رفتیم. مدتی طول کشید تا ارتباطمان را برای هماهنگ کردن پرواز هوایی به مقصد دمشق بیابیم؛ اما به هر حال این اتفاق افتاد. به فکر یافتن

نمی‌دانم روزهای انتظار برای آمدن مصطفی را چطور گذراندم؛ اما به هر حال او آمد و فرار رفتن را گذاشتیم. چند بار مسیر رفتن به سوریه از عراق به لبنان و از لبنان به عراق تغییر یافت تا سرانجام پیش از عید غدیر ویزای عراق برای من و مصطفی و چند نفر دیگر صادر شد. دو روز پیش از سفر، مصطفی زنگ زد و گفت: چند صد دلار برای رفتن لازم داریم. این در حالی بود که اگر با خبرگزاری تسویه می‌کردم تنها فقط یک سوم آن مبلغ را می‌توانستم فراهم کنم. دیگر به خواندن نماز دو رکعتی حضرت زینب (س) عادت کرده بودم. همانجا وضو گرفتم و بعد از خواندن رکعت دوم نماز، همسرم تماس گرفت و گفت: وام ازدواجمان به حسابمان ریخته شده است. مصطفی در تهران بعد از آنکه فهمید از خدمت سربازی معاف شده‌ام، کمی در همراه کردن من تردید کرد به خصوص وقتی از او پرسیدم که قناسه چیست؟ فهمید که در آموزش‌های نظامی خیلی صفر کیلومتر! بارها از سختی‌های سفر گفت. از اینکه ممکن است هر یک از ما شهید شود. شهید شدن بخش آسان ماجرا بود. خطر جان‌باز شدن و قطع نخاعی و یا ربوده و اسیر شدن در دست تکفیری‌هایی که عادت به سر بریدن و مثله کردن اسرا را داشتند

## شهادت با طعم شیطننت های من و مصطفی

در میان یکی از نیمه شب‌ها مصطفی گفت: کسی خواب دیده که ابراهیم هادی یکی از شهدای دوران دفاع مقدس آمده و او را به همراه یک نفر دیگر از جمعی جدا کرده و برده است. با شنیدن این ماجرا خودم را هرطور شده در تمام سفر به مصطفی می‌چسباندم تا آن نفر دوم که در خواب دیده شده بود من باشم. از مصطفی قول گرفتم که در تمام طول سفر همراه هم باشیم. برای اینکه راحت تر سرفولش بماند، کمی شیطننت هم کردم. به او گفتم که خواب دیده ام من و تو با هم شهید می‌شویم. هرچه پرسید چه خوابی دیده‌ای؟ گفتم هر خوابی را نباید تعریف کرد! فقط اگر می‌خواهی شهید شوی از من جدا نشو!

## تمام گروه بالاتر از خطر

دو-سه روز مانده به پرواز به سمت دمشق، چند نفر دیگر از بچه‌های ایرانی که مصطفی در سفر قبلیش به سوریه با آنها آشنا شده بود را هم یافتیم. سید علی که در تمام طول سفر با کمترین امکانات غذاهای کدبانو و ارانه اش! سیرمان می‌کرد. سید علی و مسعود از رزمندگان عملیات کربلای پنجم و تخریبچی‌های خبره در زمان جنگ بودند. او بعد از جنگ تحصیلی با وانتاش میوه فروشی می‌کرد و ادبیات پایین شهری و منحصر به فردی داشت. گاهی امر و نهی هایش آدم را آزار می‌داد اما در این سفر چیزهای گران‌بهایی را از او آموختم. با اضافه شدن این سه تن برای زیارت به کربلا رفتیم و دو-سه روزی هم در آنجا ماندیم.

## وقتی مسعود گریه کرد

در روز آخر که به نجف برگشته بودیم تا عراق را ترک کنیم، کارهای سفر کمی گره خورده بود. رابطمان چند ساعتی غیبش زد و دو ساعت مانده به زمان پرواز گفت باید تمام هزینه‌های پرواز را خودتان بدهید. بعید می‌دانستم ما چند نفر اگر پولمان را روی هم می‌گذاشتیم، پول یک بلیط دویست دلاری را می‌توانستیم بپردازیم.

## روزهای سخت زندگی در دمشق

سرانجام به دمشق رسیدیم. برای من و یکی دو تن از بچه‌ها که به شهادت فکر می‌کردند آخر دنیا بود. حتی پیش از سفر دندانم را که نیاز به دندان پزشکی داشت را ترمیم نکردم؛

پس از هماهنگی‌هایی که با دمشق انجام دادیم این مشکل هم رفع شد. من به خانه برگشتم تا مسعود و بچه‌های دیگر را از خواب بیدار کنم تا به فرودگاه برویم. مسعود وقتی بیدار شد، و به او گفتم که مشکل حل شده و پرواز خواهیم کرد. بلافاصله از شدت شوق زد زیر گریه. گفت که از زمان جنگ فرصت‌های زیادی برای شهید شدن داشته، اما در این سفر امیدش از همیشه بیشتر است و تازه برای اولین بار است که خانواده اش هم با حس آخرین دیدار از او جدا شده‌اند. سپس با اشک ادامه داد که مردم فکر می‌کنند ما دیوانه ایم که برای شهادت به هر دری می‌زنیم و سفر می‌کنیم. آنها نمی‌دانند که وقتی شهید می‌شوی یک راست به دیدار امام حسین(ع) می‌روی.



چون دلم می خواست دیگر به آن نیازی نداشته باشم. از فرودگاه دمشق با یک اتومبیل قدیمی به مقر لوی امام حسین (ع) رفتیم. جایی که نیروهای عراقی حضور داشتند. بوجه آن مقر زیر نظر سید مقتدا صدر تامین می شد. بلافاصله یکی دو اتاق برای اقامت در اختیارمان قرار گرفت. آن را مرتب کردیم اما نه آب گرم داشت و نه در خیلی از ساعات شبانه روز برق درست و حسابی. فقط محل نسبتاً امنی برای وسایل و خوابمان بود.

### روزها و شبهای نگهبانی از حرم بی بی زینب (س)

اولین بار که وارد حرم بی بی زینب (س) شدم جرأت نزدیک شدن به ضریح را نداشتم. پس از اذن گرفتن در نجف و نماز شب های مشترک با مصطفی در ایوان طلای حرم امیرالمومنین (ع) و تل زینبیه در کربلا، گویی در آن لحظه مقابل فرمانده اصلی سفر ایستاده ام و تنها اذن میدان می خواهم نه اذن دخول و چقدر این اذن میدان شیرین، سخت به دست آمد. در لوی امام حسین (ع) نه از لباس نظامی خبری بود و نه از اسلحه. به زور چند دست لباس پیدا کردند و به ما دادند. و البته کمتر از تعدادمان هم اسلحه فراهم شد. وقتی داشتیم به خط می رفتیم چنان بالای وایت، «ندای نسیمی جانفزا می آید و بوی کربلا می آید» را سر داده بودیم که عرب ها با حیرت به وایت خیره شده بودند. در منطقه حتیته یک خط تثبیتی وجود داشت و ما باید در چند خانه ویلایی تا برگشتن به عقب می ماندیم. باورمان نمی شد که برای هر اسلحه تنها ۷-۸ تا فشنگ دادند و این وضع تا یک هفته ادامه داشت. شب ها به چند ویلا جلوتر هم می رفتیم و در کمین پست می دادیم. شب اولی که در پست نشستیم همراه یک عراقی سن و سال دار بود. از همان شب کم کم مجبور شدم تا دست و پا شکسته زبان عربی را یاد بگیرم. به مرور زمان با منطقه آشناتر شدیم. روزهای اول بیشتر

وقت ها آب آشامیدنی هم پیدا نمی شد. و سنگرهای عراقی ها هم آنقدر نامطمئن بود که باد تکانش می داد. عرق ریختن های روزانه به خاطر سنگر سازی های سختی که مسعود با نبوغ جنگی اش طراحی می کرد نفس آدم را می گرفت. مسعود همیشه در حین کار توصیه های جنگی جالبی می کرد. از اینکه همیشه باید چاقو همراه رزمنده باشد و گاهی همین یک تیزی نجاتش می دهد گرفته تا مسائل بزرگ تر از جمله تصور خود در جای دشمن و خوانش هراس ها و انگیزه او برای نزدیک شدن ما در هر شرایط و آشنایی با سلاح های سنگین و غیره.

### ماجرای کشته شدن تک تیرانداز تکفیری

در همین منطقه یک شب مسعود از سنگر بیرون رفت و وقتی به داخل برگشت از پشت پایش خون می چکید. یک تک تیرانداز از روزنه کوچک سنگر که تقریباً چند سانتیمتر بیشتر نبود رد شدن او را دیده بود. گلوله ثاقب به همان گوشه خورده و کمانه آن به پشت پای مسعود فرو رفته بود. مسعود اجازه نداد تا کار درمانش را در بیمارستان تمام کنند و گفت تا آن تک تیرانداز را خلاص نکند دست بردار نیست. وقتی کمی حالش بهتر شد مسیر طی شده توسط گلوله را شناسایی کرد و آن را با کیسه بست. با کمک بچه ها چند روزنه در دیوار ایجاد کرد و خود در مخفی ترین آنها نشست. بچه ها یک کلاه را بر سر چوبی کردند و بالا بردند تا تک تیرانداز شلیک کند و جایش لو برود. خوشبختانه تک تیرانداز دشمن هم کلاه را دید. گول خورد و شلیک کرد و پس از شناسایی جایش با شلیک گلوله های بچه ها از چند جهت گپج شد تا اینکه خود مسعود گلوله ای را در وسط صورتش کاشت و کارش را تمام کرد.

### شب های سخت نگهبانی در دمشق

عراقی ها در برخی از اصول جنگی ناپخته بودند.

به همین دلیل به پیشنهاد مسعود تصمیم گرفتیم به طور کل در کمین ها بمانیم و همانجا بخوابیم. صبحانه ترشی فلفلی که در یکی از خانه ها یافته شده بود را با نان می خوردیم و شب ها هم بادمجان هایی که از همان حوالی سبز شده بود. چند فشنگی که روزانه می دادند را جمع می کردیم تا ذخیره بیشتری داشته باشیم. اگر دوربین دید در شب قسمتمان می شد آن شب کار، راحت تر بود. اما با توجه به درختان زیاد در مقابلمان، تقریباً در شب هایی که دوربین نبود باید به گوش خود بیشتر اعتماد می کردیم. چند بار هم یکی از نیروهای دشمن تا فاصله ۲۰ متری سنگر پیش آمد و به سنگر شلیک کرد. در حالی که ما دوربینی برای رصد او نداشتم. یک شب وقتی یکی از بچه های سوری گفت که قصد رفتن به مقر حزب الله را دارد، از حالت نیمه خواب بیدار شدم و به او اصرار کردم که ما را هم همراه خود ببرد. او هم مشروط به اینکه عراقی ها نفهمند ما را به دفتر حزب الله معرفی کرد و البته خودش چون اهل سنت بود اجازه ورود نیافت.

### مقر حزب الله و سیده مقداد

برخورد بچه های حزب الله خیلی با سایر نیروهایی که در ریف دمشق بودند متفاوت بود. آنها سنخیت بیشتری با ما ایرانی ها داشتند. فرم های درخواست حضور در مقر حزب الله را پر کردیم و سپس فردی به نام احمد که مادرش ایرانی بود و دست و پا شکسته ایرانی می فهمید ما را به مقر حزب الله برد. که البته در آنجا به ما اجازه حضور در عملیات ها داده نشد ولی همکاری با آنها به عنوان یک سپاه شیعی واقعی تجربه زیبایی بود.

### خاطرات کوتاه از دفتر آفا

دفتر مقام معظم رهبری از همه ساختمان ها به نیروهای دشمن در سیده زینب (س) نزدیک تر بود. یک بار دفتر به طور کامل محاصره شد و پس از ۸ ساعت مقاومت

اعضای دفتر شیعه‌های افغانی منطقه باخبر شدند و آنجا را از محاصره نجات دادند. برای همه ما آنجا ساختمان امنی مثل یک خانه بود. شب عملیات حجیره در آنجا استراحت کردیم و صبح پس از نماز و زیارت عاشورا از کنار دفتر وارد منطقه عملیاتی شدیم. عابس فرمانده مربعی بود که ما در طول همکاری با حزب الله آنجا بودیم. منطقه خطرناکی به نام سیده مقدار که هر روز در آن حزب الله تلفات می داد. در یکی از کمین‌ها حدود ۸ متر با دشمن فاصله داشتیم. تک تیراندازها کاملاً به رفت و آمد ما مشرف بودند. در بدو ورود، پس از آنکه عابس منطقه را به ما معرفی کرد، فهمیدیم که تاکتیک‌های جنگی حزب الله بسیار حرفه‌ای تر از بقیه است. برای استقبال از ما سفره‌ای را انداختند عابس ما را سر سفره نشاند و خودش چند دقیقه‌ای بیرون رفت. وقتی برگشت پوتینش خونی بود. یک ساعت از آمدن ما نگذشته بود که یک جوان ۱۷ ساله به نام مرتضی با اصابت شش گلوله گریه‌ناک به سینه اش شهید شده بود و عابس از این قضیه خیلی ناراحت بود. او یک جوان احساس‌ساز ۲۶ ساله بود که فارسی را با علاقه یاد گرفته بود و لحن بسیار شیرینی هم داشت.

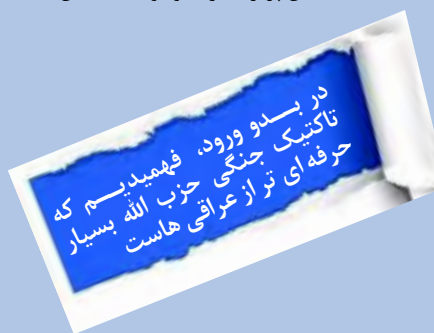
### تک تیراندازها

تک تیراندازها در این جنگ خطرناک تر از هر چیزی بودند. صدای خمپاره‌ها و توپ‌ها به اندازه صدای تیز اسلحه سیمینف و اس. وی. دی خطرناک نبود. تک تیراندازهای چینی و اروپایی تیرشان کمتر خطا می رفت. یکی از همین تیرها دوست ما مسعود را هم مجروح کرد. یک تک تیرانداز در جنگ شهری باید می توانست تنهایی در کمین بنشیند و ساعت‌ها با خونسردی و ظرافت هدف را شناسایی کند. تنها یک تیر خطا باعث می شد تا جای او را شناسایی کنند و اگر پس از آن کمین را ترک نمی کرد، قطعاً کشته می شد اما تک تیراندازهای حرفه‌ای دشمن با هزینه‌های گزاف عربستان به سوریه آورده شده بودند و مشخص بود که سال‌ها آموزش دیده اند. در سیده مقدار هر روز یکی دو نفر زخمی و یا شهید می شدند اما حزب الله با استعداد ۱۲۵ نفر در مقابل ۱۵۰۰ نفر نباید آن منطقه را از دست می داد زیرا اگر دشمن از ما عبور می کرد فرودگاه را می گرفت عملاً تا حدود زیادی به سقوط دمشق نزدیک می شد. در کنار حزب الله در این منطقه

بچه‌های ارتش اسد نیز بودند که منطقه کوچکی را در اختیار داشتند. یک روز آمدند و با عابس در مورد گرفتن و کمین زدن در یک ساختمان مشورت کردند. عابس کمین زدن در آن ساختمان را اشتباه دانست، اما آنها گوش نکردند. چند ساعت بعد تکفیری‌ها از زیر زمین حفره‌ای زدند و آن ساختمان را منفجر کردند و ۱۸ نفر تلفات از ارتش گرفتند. البته این امر، کار را برای حزب الله نیز سخت تر کرده بود.

### تونل‌های تنگ و تاریک دمشق

در جنگ شهری، حفاری‌ها نقش بسیار مهمی دارند. دشمن با امکاناتی که داشت بی صدا و بدون برجای گذاشتن علامتی، حفاری‌های طولانی انجام می داد. بمباران هوایی ارتش عملاً تلفاتی نمی گرفت؛ زیرا منطقه دشمن پر از حفاری بود و با شنیدن صدای



هوایما همه آنها در زیر زمین مخفی می شدند. با این شرایط توپخانه هم کار زیادی از دستش بر نمی آمد جز اینکه دشمن را به زیر زمین بفرستد تا نیروهای ما راحت تر پیشروی کنند. در این شرایط نیروهای پیاده آموزش دیده و با هوش و با ضرب دقت بالا، از هر چیزی مهمتر بودند.

### مقام معظم رهبری گفتند بعداً کفارها غذاها را بدهید

در یک هفته اولی که با عراقی‌ها به منطقه حتیته رفته بودیم، آب و غذای درست و حسابی نداشتیم و مجبور بودیم از غذاهای مانده در خانه‌های مردم یا بادمجان‌های زمین‌های زراعی تغذیه کنیم. صبحانه

ترشی فلفل و نان و شام هم بادمجان سرخ شده که جز معده درد چیزی برآیمان نداشت، می خوردیم در مورد خوردن این غذاها از دفتر آقا در دمشق استفتاء کردیم که پاسخ دادند بعداً باید کفارها خوردن مضطرانه اموال جنگ زده‌ها را بپردازیم.

### ارتش زنان سنی حامی اسد

فردی به نام ابوشیث هم بود که ارتش زنان حامی اسد را رهبری می کرد. وقتی این خبر را شنیدم خیلی برایم جالب بود و زیاد هم تلاش شد تا تصاویر مستند از آنها گرفته شود. ارتش جالبی بود و فضای خاصی داشت. تا آن زمان نمی دانستم که زنان هم می توانند بیش از مردان در عملیات‌های شهری مفید باشند.

### زیارت عاشورایی به نیت ابراهیم هادی

قرار بود که عملیات حجیره به زودی انجام شود. هر چه به فرماندهان حزب الله اصرار کردیم که ما هم در عملیات همراهشان باشیم نپذیرفتند. آخرین شبی که با بچه‌های حزب الله بودیم شب سختی بود. نا امید نبودیم ولی از اینکه اذن میدان نیافته ایم بسیار ناراحت بودیم. شب مصطفی مرا از خواب بیدار کرد تا نماز شب بخوانیم ولی بعد از نماز با شور و شوق از ابراهیم هادی و خاطرات دلآوری‌های او در جنگ تحمیلی گفت و سپس با حالت خاصی که هرگز فراموشش نمی کنم زد زیر گریه و رو به قبله گفت: آقا ابراهیم! ببین چقدر تعریفی را می کنم؟! آیا می شود کمی پیش امام حسین (ع) تعریف ما را بکنی تا اذن میدان بدهد؟ در محله سیده مقدار چند خانواده هم زندگی می کردند. بعد از نماز مصطفی در مسجد بچه‌ها را جمع می کرد و به آنها زبان فارسی یاد می داد. چون سال‌ها در پایگاه بسیج مسئول امور نوجوانان بود این کار را استادانه انجام می داد. حبیب پسر ۴ ساله‌ای بود که پدرش را در جنگ از دست داده بود. در ابتدا از ما می ترسید، اما به تدریج آشناتر شد و راحت تر به آغوشم می آمد. به او که نگاه می کردم با هر نوازش به ذهنم می آمد که اهداف این جنایات به خاطر لطمه زدن به قوی ترین کشور شیعه منطقه یعنی «جمهوری اسلامی ایران» است و این کودک هزینه اقتدار «شیعه» را پس می دهد. با بغض به این مسئله فکر می کردم که نهایت بی غیرتی بود اگر برای دفاع از حق این مظلومان راهی نمی شدم. جنگ هر روز که بیشتر ادامه می یافت گویی یک سال از آینده امثال حبیب زیر پای تکفیری‌ها لگدمال می شد.





على مرتضى، أنيس عمتي زينب صالح

# لا أريد أن ألبط الدار! لست للمخيا يا أمي!

أبدي التكفيريين، واجتمع زمار الجمعة في بيتنا الأحياب، أصدقاء السيد، وأولاد عمته، دون أن نعرف سبب جمعهم. وبعدما أعدت لهم الترويقة وصنعت المناقش على الصاج، وقف أحدهم لثقتة بصبرها قائلاً: غدا سنزف السيد على يا أمه، أتيتها الصابرة زغردى. نظرت إليه، فاجأها بخبر لم توقعه، سألته: استسرد على؟ نعم، أراد أن يكمل ما بدأه، ولكنه حار كيف يخبرها بوصية السيد التي يطلب فيها دفنه الى جوار عمته زينب، فقال لها: استسرد السيد، ومنحضره غداً.

فرفت كغيرها الى السماء، قائلة: يا رب صبرنى، ثم نظرت الى الناعي لتفاجئته: ولماذا حضرته! نحن سنذهب لنودعه، إنسى على سيدفن قرب عمته زينب، استغرب الجميع كيف تنطق أم برنده العبارات، لكننا أجبناهم: أفريت عمرى فى جمع عيدان السعادة لأزوين برها حياة هيببى، فربل أمره الآن من سعادته الأبدية! لا لست أناية.

وذهبوا، مشوار الوداع لم يكن سهلاً، تعلمم بأسرا لن تراه، إلا فى نعتي لثيم، تعلمم بأسرا لن تكون لوهدها معه، تعلمم بأنه الآن ما عاد ابنها لوهدها، لأنه صار هيببى أمه بأكملها، تراه أحسن بقرب موعد رهيله عندما عانقها قبل زهابه!

ليترنا عرفت أن وداعنا ذلك سيكون الأخير، حتى نقول له: لم أكثف منك يا هيببى، يا من رببته برمتي العيون، لكن لا، فالوداع سيكون قاسياً، أقسى من سنين

الغياب بأكملها، وصلت أم السيد الى الشام بعد رحلة من الألم والإنكسار، وهنالك كانت المفاجئة، لا لأن ولدى استسرد، فالسعادة فخر ونعمة أنعم الله برها على، إلا أن ضريح السيدة زينب

لا تفارقنا كل عباراته كلما صعدت سلم دار ابنها السيد الذي عمر بيته فوق بيتنا ليكون دوماً الى جانبنا، لكن الغياب الآن سيد الموقف، عرهدنا اليوم ليس مع السيد على مرتضى، ابن الـ ٣٥ ربيعاً، بل مع ذكريات مليئة به كان هنوئاً، وبارأبى، ومتواضعاً، ويحب الناس ويخاف الله كثيراً فى كل تفاصيل حياته، كل العبارات تبدأ ب كان، وكان تملأ حياة هذه العائلة وعائلات كثيرة.

هى أم كباقي أمهات شرياء الدفاع المقدس، بمعظمين، تبايرين لم يبرحوا مقتبل العمر، أحفادهن لم يدخلوا المدرسة بعد، كباين السيد على، عامان ونصف، ومن دخلها لما يتخرج منها، أما المجاهدون اللذين فرحوا بأبنائهم، متزوجين أو مفترجين، فأولئك من ختم الله لهم عمراً طويلاً فى الجهاد، بالسراية، والباقي إنما شاب ينتظر عروسا فزفه الى الصور العيين، وإما

عريس لم ير ولده بعد، والسيد على، جمع بين الألمين، ولده الأول بالكاد يتكلم، ولده الثانى ما زال جينياً فى بطن أمه، كثيرين هم الشرياء، يغامرون عالينا فيسكنون قلوبنا، لنبقى مشردين فى أزقة عبرها، نجتمع منها كل ما بوصلنا اليرهم، وكل شريد منهم يحوى عالماً خاصاً، وكأنه بدر احتل إحدى المجرات ليقول: أنا هنا! لكننا لا نعرف من هو إلا عندما يرحل، وقصة السيد على مميزة، هو ذهب ولم يعد، ما زال هناك، يحرص هذه المرة غربة بيته زينب، بعدما حرس مقامها المقدس، واكتسب شرف تنظيفه، بل واعتلى القبة المقدسة ليرلى بالقسم: لن نسبى يا زينب مرتين، وأمه، لا تعلمم بأن ولدها البكر يجاهد فى سوريا، هى لا تعلمم بأنه مقاتل أصلاً، كلما كانت ترى حذاه منسجاً، ظنت بأنه يتجول فى الحقول مع أصدقائه، كان يقول بأن عمله إدارى فقط، لم يخطر ببالها أنه منظم ومعد ومشارك فى التنفيذ، فوق الأراضي المقدسة، قبل زهابه أمسك يدها، رفرها نحو السماء، وقال لها: ارفعى يدك يا أمه، يا قارئة الغراء، أريد أن أفتخر بك أمام مولاتى زينب، ولم تعرف هى لماذا انزلت عليه تقبل وجهه ورببته - كانت تخجل من ذلك لأنه لم يعد طفلاً - ثم نفضة قائلة: ما أجملك يا ولدى، ما أبهى ظنك البربية وما أروع كهل عينيك!.

ذهب السيد على الى عمله زمار الإثنين، على أن يعود بعد يومين، كما أخبرها، طالباً منها أن تجميع له العائلة ليأنسوا بعض الوقت، لكنه ما عاد بعد يومين، ولا يوم الضميس، وقتما ثمرت بأن قلبها أصبح فارغاً، كأنها ثمرت بأن هيببى أصابته النيران وهو يحاول إنقاذ زميل جهاده السيد خوفًا من أن يقع بين

الغالي أنساني كل أهناني، إي والله يا زينب لفى عاتور... أين زوارك يا زينب! أين أهياك! أين الدار النابضة عشقاً! ما لى لا أرى سوى وحدة تكفن غربتك يا عقيلة وتزيدها مآسى.

نسيت سرادة ابنها البكر عندما وطأت قدمها أرض الحرم، بل بدأت تلوم نفسها قائلة: أين أناؤنا ليدافوا عنك يا زينب! أين شباينا! أدرى ء شباب وأنت وحيدة! واهجلاه منك يا زينب، لكننا ما لبثت أن تذكرت بأن السيد على قد

صلى صلاة جهاده الأخيرة هنا، بعدما شارك فى تنظيف الحرم وإلقاء القسم بأن زينب لن تسبى مرتين، هدا روعرا قليلاً، ثم دخلت المقام الشريف ونادى الله أكبر يعم أجهاده، وإذا بالنعني

المبارك مصبول على الأكتاف، وكأن السيد على جاء ليسلم على أمه! ما هذا يا على! أى اختيار ذاك يا هيببى! أحضروك وقت الصلاة! لعظمت ينادى برها الرحمن عباده، هل أتوجه إليك! ما أتوقنى

الى وضع قبلة فوق نفسك يا ولدى! انتقت إليك يا هيببى! أى عز هذا يا على! أى فخر بأن جعلتني أواسى بك مولاتى! لكننا الصلاة يا على! الصلاة، ما لى إلا لعظمت حتى كان جوابها، ليس أقل نجاحاً من جواب ابنها، عندما نادته عمته زينب لنصرتها، حملت سجدة الصلاة والسبعة، وتوجرت الى مكان خال لتصلنى.

Globemuslimsexclusive: O'Lord ,salute and greet to Mohammad and his dynasty and boost and tighten all Muslim's border and bestow all your favors to them. O'God frighten the hearts of our enemies and lose their bodies from power ,distress their thoughts from remedy,lose their feet not to confront with our guards and frighten them with our knights and send your angels pounder and beater over their heads as "Badr" war so that uproot them and eradicate their fascination and distract among them. O'God worthless your and Muslim's enemies while confrontation and lesson their importance in our guards to their enemies and prevent our enemies from victory and allocate martyrdom to them when day delivered their life after killing and eradication of all enemies and secure all Muslim's borders and put them to flight ...O'Godkeep and enroll their names in your worshippers and bestows the rewards of Islamic fighters to them and put in martyrs and good – deed followers

He prevented and preserved arsenals in protected areas against Zionist invaders and he was not seduced by Zionists and defended Islam by his weapon he was deserved to hang an honorable medal, but Egyptian treacheries condemned him a jail and at last mysterious death in cruel jail. He shot and killed seven Israel Zionist invaders in Sherm –al-sheikh area which located in coast ١٩٨٥ ,٥th Oct line of Sina peninsula in and that's why he was arrested and sentenced to life imprisonment by Egyptian government. That was military area and many special armaments were kept there which was so strategic and that's why no entry area even for foreigner's .he warned them and also

## Dedicated to Islam border guard; Martyr ,Suleiman Mohammad Khater



warned them in English language 'stop' No passing ".But nobody paid attention to his warning and tried to deceive him even by a bared Israeli woman who .was accompanying the Zionists In contrast to the current government of Egypt which compromise with Zionist regime, Egyptian liberal and independent people didn't compromise and Suleiman khater became the symbol of Islamic intellectuals against Zionist enemies cheating and invasion and he sacrificed himself for sake of Islam. Some of Egyptian stooge on media tried to introduce him as a crazy man. But he insisted to preserve his country against Zionist and shouted in his court "I have no fear on my death, because it is God's destiny and his preference .I'm afraid of the bad effects of issued verdict on my co-fighters and terrify them and eradicate their patriotism. Suleiman Khater shouted Allah Akbar before shooting them and emphasizing that he has done it in the best of his knowledge and sound mind. But which tourist entersto military areas of a country by deceiving and tricking despite of the military areas

guards warning? Some of Egyptian journal reported that he committed and caused ١٣٦٤ day ١٧ suicide on another challenging action. Based on the reports of legal medical officials he hanged himself up by his sheet according to journals ,but not only it was incredible by his family but also people couldn't believe it .even his brother express that he was sure about religious belief and he never wanted to commit suicide at all. The student of the university of "Cairo" and "einolshams" and "Al Azhar" and high school students demonstrated and Egyptian government tried to terminate the crisis and ordered to bury dead body without autopsy and investigation and it was a . token for his martyrdom

His funeral thrilled Husni Mubarak's power bases and constant demonstration caused military forces to perform aggressive actions. Later on, it had been deluded that an unreal Israeli reporter attacked to Suleiman by day and he hurt ١٢ his camera in jail on ,٧ his brain .he was martyred on Jun ١٩٨٦ . He did something against Zionist regime and arrogant U.S in defense of Islamic lands and his home and opposition with camp David shameful convention and his action was considered as terrorist act, but Islamic republic of Iran supported him and named one of Tehran's street which is branched Motahari street to his name (Amir Atabak street) and published a memorable stamp so that his name sticks to remember in everyone's mind forever .he was recognized as international unique martyr on behalf of . Islamic republic of Iran

Secretariat of international congress for Islamic world martyrs



جانباز ۸۲ درصدی

که "سوداگر" شد

# حماسه

تکاور ایران

دهمین کماندوی برتر دنیا



اعلام اسامی

۳ تکاور خطرناک جنگ

# تکاور ایران دهمین کماندوی برتر دنیا

«روانشناسی» روی آنها انجام می‌شود. چرا که این دوره سخت تر است و افراد باید یک سری ویژگی‌های جسمی و روحی-روانی را در ابتدا داشته باشند. این دوره یک سال و نیم طول می‌کشد و نیروها آموزش‌های ویژه ای را برای جلوگیری از گروگانگیری و یا رهایی گروگان از چنگ تروریست‌ها در شرایط و مناطق مختلف از جمله در خشکی، دریا و هوا می‌بینند. پیش زمینه دوره رهایی گروگان، گذراندن دوره سقوط آزاد است. مهارت سقوط آزاد در مجامع بین‌المللی یک ورزش هم محسوب می‌شود؛ اما در این یگان، این مهارت متفاوت و بسیار تکنیکی و خاص است. در همین زمینه تیپ ۶۵ برای اولین بار در ایران توانست سقوط آزاد را به صورت دو نفره با یک چتر انجام دهد. از آموزش‌های دیگر می‌توان رزم در برف را مثال زد که شامل مهارت‌هایی مثل زنده ماندن در برف و کوهستان، احداث سنگر و شلیک با اسکی و اسنوبرد است و دوره‌های جنبی دیگری هم مثل پاراگلایدر، پاراموتور و کایت‌های موتوردار وجود دارد که برای ماموریت‌های خاص به نیروها آموزش داده می‌شود.

سطح نیروهای مسلح کشور است. این واحد، وظیفه عملیات روانی مثبت روی نیروهای خودی و عملیات منفی علیه دشمن را بر عهده دارد. نیروهای این واحد دوره‌های خاصی مثل خبرنگاری، صدا و تصویربرداری و یک سری دوره‌های دیگر را طی کرده‌اند. این واحد در زمینه کاری خود، بسیار اثرگذار بوده و زمینه روانی لازم را برای عملیات در نیروها به وجود می‌آورد. در این دوره آموزش‌های ویژه «تخریب»، «اطلاعات و عملیات»، «بهداری»، «مخابرات» و «سلاح‌های انفرادی و جمعی» آموزش داده می‌شود. آموزش‌های دیگری هم در کنار این دوره به نیروها داده می‌شود که به دوره «نوهده» معروف است. پس از دوره نوهده که ۹ ماه طول می‌کشد، نیروها در واحدهای عملیاتی سازماندهی شده و می‌توانند به ماموریت‌های مختلف اعزام شوند. دوره نوهده، دوره‌ای بسیار دشوار است که در طی آن، آموزش‌های بسیار متنوعی به نیروها ارائه می‌شود. از بین نیروهایی که این دوره‌ها را می‌بینند، افراد ممتاز برای طی دوره رهایی گروگان انتخاب می‌شوند. در ابتدا تست‌های مختلفی از جمله «بزشکی» و حتی

«کماندو» یا «تکاور» به گروه ویژه‌ای از نیروهای نظامی که توان عملیاتی ویژه‌ای دارند، گفته می‌شود. نیروهای عملیات ویژه ای که متخصص در عملیات آبی و خاکی، چتربازی، عملیات راپل و تکنیک‌های مشابه، به منظور هدایت و اجرای تک‌حمله هستند. در ایران هم نیروی زمینی ارتش، در حال حاضر با بهره‌گیری از ده‌ها لشکر با سابقه از قوی‌ترین واحدهای کماندویی و نیروی مخصوص بهره‌مند است که بعضی از این واحدها از سابقه ای ۴۰ ساله برخوردارند. پرسنل یگان‌های تکاور به لحاظ پیچیدگی عملیاتی، از دسته‌های مختلف رزمی جمع‌آوری شده و در ده یگان‌های نخبه‌نظامی یا رزمی سازماندهی می‌شوند. کلاه سبزها، نیروهای ویژه هواپرد و رنجرها از یگان‌های تکاور نیروی زمینی در انطباق با شرایط محیطی تاکتیکی و جنگی، ماموریت‌های متنوعی را انجام داده‌اند. «تیپ ۶۵ نوهده» ارتش جمهوری اسلامی ایران در تراز جهانی جزء ۱۰ نیروی قدرتمند کماندویی دنیا محسوب می‌شود. در سازمان تیپ ۶۵، گروهانی به نام «عملیات روانی» وجود دارد که اولین واحد عملیات روانی از نوع خود در

گفتگوی شهدای اسلام با یک رنجر ارتشی؛

# دیگر قور باقه نمی خوریم!

اکرم مظفری

این زمینه بسیار قوی تر عمل کردند. البته در جنگ ایران و عراق هم چندان عملیات چتربازی نداشتیم.

مدتی است شایعاتی در جامعه، مبنی بر اینکه اسکورت برخی شخصیت های مهم کشور از چریک های آموزش دیده لبنانی تشکیل شده اند، درست شده است. این چقدر صحت دارد؟

در برخی فیلم های هالیوودی می بینیم که یک نفر به عنوان "قهرمان فیلم" همه مهارت ها را دارد و یک تنه عملیاتی را با موفقیت انجام می دهد. شما به عنوان یک تکاور چقدر این مسئله را ممکن می دانید؟

در تعریف نظامی گری، ما همیشه می گوئیم هفده نفر باید تلاش کنند تا یک رزمنده بجنگد. نیروهای مختلف دفاعی و نظامی در واقع، تکمیل کننده یکدیگرند و با اینکه هر فرد نظامی مهارت های گوناگون را دارد؛ ولی هیچ وقت به این شکل عمل نمی کند.

چرا نقش ارتش و ارتشی ها در فیلم های دفاع مقدس ما به جز فیلم «پرواز» چندان پررنگ نیست؟

یکی از این عوامل، کم کاری کارگردانان است و عامل دیگر هم کوتاهی ارتش است. چون در امور فیلمسازی و فیلم برداری و دادن اطلاعات سختگیری

می کرد و این کار را چندان به صلاح نمی دانست در حالی که سازمان های موازی ما در

«سیاوش دیانتی سرهنگ تکاور تیپ ۲۶ نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران که در سن ۲۰ سالگی وارد ارتش شده، ۹۸ ماه سابقه حضور در جبهه دارد، این روزها انتظار می کشد تا حکم بازنشستگی اش را دریافت کند؛ ولی به گفته خودش ارتش راضی نیست بهترین رنجر هایش را به راحتی از دست بدهد.»

شما در سن ۲۰ سالگی وارد ارتش شدید. در حالی که جوانان هم سن و سال شما معمولاً به دنبال قهرمان ورزشی، سینمایی یا نظامی، را به عنوان الگوی حرفه خود انتخاب می کنند. آیا شما هم آن زمان الگو یا قهرمان جنگی در زندگی خود داشتید که انگیزه ورود به تیپ تکاوری ارتش باشد؟

به طور کلی، سیستم ارتش و انسجام این نیروی نظامی، برای من بسیار جذاب بود؛ ولی به دنبال قهرمان یا چهره خاصی نبودم و علاقه شخصی دلیل من برای خدمت در ارتش بود.

چه دوره های آموزش تکاوری را در ارتش گذرانده اید؟

پس از پایان جنگ در دوره های مختلف چتربازی و نیروی مخصوص شرکت کردم که ۱۰ ماه طول می کشد و پنج تخصص "تخریب"، "اطلاعات" و "عملیات، بهداری"، "مخابرات" و "سلاح های انفرادی و جمعی" را به صورت تئوری و عملی آموزش دیدم. این آموزش ها در محیط های گوناگون جنگل، برف و کویر صورت می گیرد. یک نیروی تکاور باید بتواند در شرایط سخت هم زندگی کند و هم با چریک ها مبارزه کند.

در محیط های پوشیده از برف غارهای برفی بسازد و در جنگل ساخت پناهگاه، شکار و تله گذاری، رزم در جنگل و جهت یابی در جنگل که



بنده از این چیزی که شما می گوئید بی اطلاعم و این را بگویم ما خودمان چریکهای خوبی داریم و نیازی به چریکهای خارجی نداریم. ولی کشورهای بلوک غرب و اسرائیل و



و کوبا در این زمینه بسیار قدرتمند عمل می‌کند. همه آموزش‌ها در تئوری تقریباً هم سطح هستند و آنچه مهم است نحوه عملیاتی کردن این تئوری‌هاست.

### یعنی آموزش تکاوری در ایران هم سطح با سایر کشورهاست؟

اصل جنگ و تاکتیک‌ها تغییر نمی‌کند و آنچه تغییر کرده است، سلاح است. که البته سلاح‌های موجود در کشور ما نیازهای فعلی ما را تامین می‌کنند.

### آیا به نظر شما بین "چریک مسلمان" و "غیر مسلمان" تفاوتی وجود دارد؟

بستگی به اهداف و نیات چریک‌ها دارد. گاهی یک چریک برای به قدرت رسیدن گروه یا فردی دست به عملیات چریکی می‌زند و گاهی هم برای دفاع و حفظ استقلال میهنش آموزش می‌بیند و بین این دو تفاوت بسیاری است.

### آیا مسائل شرعی در آموزش دخیل است؟ مثلاً ممکن است شما مجبور شوید در دوران آموزش زندگی در شرایط سخت، مجبور به خوردن برخی حیوانات صحرایی شوید که در شرع خوردن آن‌ها جایز نیست؟

این موارد در دوره‌های آموزشی قبل از انقلاب وجود داشت. اما الان ما دیگر چنین تمریناتی نداریم و خوردن مار و قورباغه هم نیاز به آموزش ندارد.

### آیا غیر نظامی‌ها هم می‌توانند این دوره‌ها را ببینند؟

برخی از آموزش‌ها مانند ورزش‌هایی که بدون سلاح است را می‌توانند. بسیاری از ورزش‌ها مانند اسکی، تکواندو، راگبی و ... که الان باب شده است، از ارتش آغاز شده است.

### آیا بانوان هم می‌توانند در این گونه آموزش‌ها شرکت کنند؟

بله، آموزش‌هایی توسط همسران نظامی‌های ارتش و بانوان نظامی در این زمینه صورت می‌گیرد.

### تعامل ارتش با بسیج به خصوص در زمینه دوره‌های آموزشی چگونه است؟

در حال حاضر، تعامل بین ارتش و بسیج بسیار بیشتر از گذشته شده و کلاس‌های آموزشی برای بسیج از طرف مربیان ارتشی برگزار می‌شود یا برخی از آن‌ها نزد مربیان ارتش دوره‌ها را آموزش می‌بینند و برای اعضای پایگاهشان کلاس‌ها را برگزار می‌کنند.

### خدمت در ارتش سخت‌تر از دیگر ارگان‌های نظامی است، چرا؟

نگرش ارتش نسبت به نظامی‌گری و سربازی تفاوت دارد. ارتش باید حتی قبل از بحران نیز نیروهای خود را آماده به خدمت داشته باشد. شاید در سایر ارگان‌ها به این شکل سخت‌گیری نشود، ولی به دلیل نظم حاکم بر ارتش، من جوانان زیادی را دیدم که تمایل دارند دوران خدمت خود را در ارتش بگذرانند.

### این تفکر بین اکثر مردم رایج است که نظامی‌ها در زندگی شخصی‌شان نیز به صورت نظامی رفتار می‌کنند و سخت‌گیری و انضباط خاصی دارند. آیا این موضوع واقعیت دارد؟

به نظر من تا شما قلب رئوف و عاطفه کافی نداشته باشید، نمی‌توانید یک نظامی خوب باشید. زمانی که تیم شما در عملیاتی شکست می‌خورد و یا دچار بحران می‌شود، شما موظفید با تحریک و تهییج عاطفی، آن‌ها را به ادامه مبارزه امیدوار کنید و انگیزه آن‌ها را بالا ببرید. آن خشونت و نظمی که شما می‌بینید ظاهر قضیه است و ذات ارتش و آموزش‌های نظامی این شرایط و سخت‌گیری‌ها را ایجاد می‌کند.



### از فرزندانتان بگویید. آیا آن‌ها هم مثل شما به فعالیت‌های نظامی علاقه مندند؟

من تنها دو دختر دارم. که از فعالیت‌های تکاوری تنها به ورزش اسکی می‌پردازند.

### بین سربازهای دوران جنگ و پس از آن به خصوص امروز چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟

تفاوت بسیاری وجود دارد. سربازهای دوران جنگ بسیار شجاع‌تر، جسورتر و بسیار مسئولیت‌پذیرتر بودند. سربازهای امروز با هوش ترند. ولی چون هیچ‌گاه خانواده‌ها مسئولیتی بر عهده‌شان نگذاشته‌اند، مسئولیت‌پذیری پایینی دارند.

### برخی شغل‌ها و لباس‌ها برای فرد، موجب افتخار و غرور است. آیا نیروی ویژه هوآبرد بودن نیز این حس را ایجاد می‌کند؟

قطعاً همین‌طور است. برای مثال، گاهی پیش آمده که هنگام چتربازی موقع پریدن از آن ارتفاع زیاد برخی چتربازان غیر نظامی دچار ترس شده‌اند، ولی من و دوستانم به راحتی پریده‌ایم و این شجاعت برای ما غرور آفرین است و همیشه هم این را گفته‌ایم که افتخار ما این است که سرباز کشورمان هستیم.

### شیرین‌ترین لحظه زمان جنگ برای شما کدام لحظه بود؟

"آزادسازی خرمشهر" برای من شیرین‌ترین لحظه زمان جنگ است. زیرا خرمشهر مکان مقدس و آزادسازی آن از اهمیت بالایی برای ما برخوردار بود. عملیاتی هم که برای آزادی خرمشهر انجام دادیم به اندازه‌ای مهم است که اکنون در برخی دانشگاه‌ها تدریس می‌شود.

### شهید "آبشناسان" هم از دیگر تکاوران دوران جنگ بودند. آیا از ایشان خاطره‌ای دارید؟

بله، شهید آبشناسان از تکاوران برجسته بود. ایشان هنگام شهادت ۴۸ ساعت بود که چیزی نخورده بود و گفته بودند که گرسنگی برایشان فشار آورده. یکی از بچه‌ها غذایی شمالی بلد بود که هم شهید آبشناسان به آن غذا علاقه داشت و هم سریع آماده می‌شد. لذا وقتی رفت تا غذا را درست کند، بلافاصله خمپاره‌ای اصابت کرد که هم آبشناسان و هم آن دوست آشپزمان را به شهادت رساند. بچه‌ها به شوخی درباره این دو عزیز می‌گفتند که الان در بهشت دارند برای ایشان غذا می‌پزند.

# اعلام اسامی ۳ تکاور خطرناک



ریش‌های سفید و موهای کوتاه با آرایشی کاملاً متفاوت، همانند سایر فرماندهان ارتش دارای جسمی ورزیده و ورزشکار در لباس چریکی هیبت فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران را برای آنهایی که او را برای نخستین بار از نزدیک مشاهده می‌کنند به نمایش می‌گذارد. ولی وقتی چند دقیقه با تکاور ارتشی که روی شانه‌هایش درجه سرلشکری است گفت‌وگو می‌کنی، می‌بینی چقدر شخصیت فرهنگی و اجتماعی دارد. انگار او را سالهاست که می‌شناسی... فوتبالیست دیروز کوچه پس کوچه‌های جنوب ایران و بسکتبالیست باشگاه "پاس" این روزها فرمانده با اقتدار نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران است و در یک گفت‌وگوی متفاوت با شهدای اسلام ناگفته‌های جالبی را بیان می‌کند.



## در ابتدا از دوران نوجوانی تان برای ما بگویید. آیا در آن دوران به ارتش و نیروی زمینی فکر می‌کردید و تا چه اندازه از لحاظ جسمانی آماده بودید؟

قبل از اینکه وارد ارتش شوم، یعنی از همان دوران نوجوانی ورزش را حرفه‌ای شروع کردم. در موضوع فوتبال باید بگویم که فوتبال را در باشگاه دست دوم بانک ملی و بسکتبال را هم در باشگاه پاس که یکی از باشگاه‌های منتخب اهواز بود ادامه دادم که البته در بسکتبال موفق‌تر از فوتبال بودم. در کنار این ورزش‌ها در بوکس هم کار می‌کردم. چون یک نیروی نظامی از لحاظ جسمانی باید پخته باشد و به همین دلیل این ورزش‌ها بی‌تردید از همان دوران کودکی و نوجوانی به من کمک زیادی کرد.

## آیا از ابتدا علاقه‌مند ورود به دانشگاه افسری و انتخاب شغل نظامی بودید؟

من علاقه زیادی به نظامی شدن داشتم. آن موقع لشکر ۹۲ در اهواز هر ساله یک نمایشگاه از تانک‌های چیفتن، توپ‌های پدافند هوایی، به همراه عکس‌هایی از رژه سربازان برپا می‌کرد. بازدید از این نمایشگاه مزید بر علت شد و علاقه من به شغل نظامی‌گری شدت بیشتری یافت. از طرفی دیگر، جنگ هم این ضرورت را بیشتر کرد؛ یعنی همه جوان‌هایی که نَفَس گرم امام(ره) را حس کرده بودند، دوست داشتند به نوعی وارد عرصه نظامی‌گری شوند.

بنده هم برای عقب نماندن از قافله، بر آن شدم تا وارد سپاه شوم، ولی به دلیل اینکه تعداد متقاضی‌ها زیاد بود، سپاه اعلام کرد که پذیرش ندارد و تنها نفراتی را که دارای تخصص‌های ویژه هستند، پذیرش می‌کند. وقتی نتوانستم وارد سپاه شوم، برای اینکه در عرصه جنگ حضور داشته باشم به سربازی رفتم.

## چه زمانی وارد دانشگاه افسری شدید؟

در آبان ماه سال ۱۳۵۹ موفق به ورود به دانشگاه افسری شدم.

## از دوره‌های آموزشی در دانشگاه افسری برایمان بگویید؟

دوره‌های آموزشی این دانشگاه ساده نیست، چرا که این دوره‌ها شامل تکاورری درمکان و شرایط سخت است. نیروهای نظامی باید درس‌رما و گرما درازدوهای در کویر و جنگل دوره ببینند و به اعتقاد من، یک نظامی تا این دوره‌ها را نگذراند، نمی‌تواند با سختی‌ها مبارزه کرده و پخته شود.

## بسیاری از مردم از تکاورری تنها به شواهد خود در فیلم‌های هالیوودی بسنده می‌کنند واقعا تکاورری چیست؟

تکاورری یک کلمه عام است که با نام لاتین "رنجر" تعریف می‌شود. ما یگان‌های نیرو مخصوص داریم برای نمونه در حال حاضر تیپ (۶۵) نیروهای هوا و دریا هستند و از نیروها هر کدام مختص یک مهارت تکاورری هستند. برای مثال، تعدادی از نیروها چتر باز، غواص و تعدادی هم در بخش رنجری در کوهستان و صخره نوردی و تک‌تیراندازی مشغول به خدمت هستند.

## گاهی در برخی از فیلم‌ها دیده می‌شود که یک رنجر تمام فنون را اجرا می‌کند. آیا در ایران هم افرادی هستند که مهارت تمامی فنون رنجری را داشته باشند؟

این کاری که در فیلم‌های غربی انجام می‌شود، بیشتر از هر چیزی عملیات روانی است و کمتر کسی است که تمام فنون را مسلط باشد. اما در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و به خصوص در نیروهای هوا و دریا یکسری افراد خاص وجود دارند که قادرند در شرایط سخت و در مأموریت‌های ویژه قابلیت‌های بسیاری را از خود نشان دهند.

## مدتی است شایعاتی مبنی بر آموزش دوره‌های رنجرهای ایرانی در لبنان و خارج از کشور وجود دارد این تا چه حد صحت دارد؟

با توجه به اینکه تعاملات آموزشی با سایر کشورها نداشتیم، به همین دلیل این دوره‌ها تا کنون در کشور برگزار شده است. عمده دوره‌هایی که نیروهای ما برای آن به خارج از کشور اعزام شده‌اند، دوره‌های صلح‌بانی و حافظ صلح است که اگر سازمان ملل یگان حافظ صلحی از ما درخواست کرد، نیروی مهارت دیده و پخته

**در دانشگاه افسری برای افسر شدن باید یک سری دوره‌هایی را گذراند و شما در آن مرحله برای گذراندن این دوره‌ها از جنگ دور می‌شدید، با این موضوع چطور کنار آمدید؟**

آموزش‌های دانشگاه افسری در قالب‌های تئوری، عملی و میدانی بود. خدا رحمت کند شهید صیاد شیرازی را که بعد از شهادت شهید نامجو هم فرمانده نیروی زمینی بود و هم فرمانده دانشگاه افسری. دغدغه این شهید بزرگوار این نبود که دانشجوی دانشگاه افسری فقط دوره ببیند، بلکه همیشه می‌گفت که دانشجوی دانشگاه افسری باید برای "جنگ تربیت شود" و از این رو، اردوهای ما در مناطق جنگی برگزار می‌شد؛ یعنی ما اصلاً با جنگ بیگانه نبودیم. تا اینکه در سال ۱۳۶۲ هم عملاً به عنوان فرمانده گروهان وارد جبهه‌های جنگ شدم.

**اولین عملیاتی که شما در آن تحت عنوان «فرمانده گروهان» شرکت کردید، کدام عملیات بود؟**

اولین عملیاتی که من به عنوان فرمانده گروهان در آن شرکت کردم، عملیات "والفجر ۸" بود که در منطقه پاسگاه زید انجام شد، این عملیات یک عملیات بسیار سخت بود و به قولی، یکی از ناگفته‌های جنگ به شمار می‌رود.

**چند یگان از نیروی زمینی در این عملیات وارد عمل شده بودند؟**

چهار لشکر نیروی زمینی ارتش از شلمچه تا طلائی، در یک عملیات بسیار گسترده و پاسگاه رعد نیروی هوایی و پایگاه عملیاتی هوانیروز و حدود یک هزار قبضه توپ در قالب ۵۰ گردان توپخانه نیروی زمینی ارتش هم در عملیات والفجر ۸ شرکت داشتند.



را برای این کار داشته باشیم.

**ایا دوره رنجری را به صورت خصوصی برای شهروندان علاقه مند هم ارائه می‌دهید؟**

فعلاً خیر، ولی این کار در دستور کار قرار دارد و در حال حاضر، در حال احداث یک تونل باد در منطقه پرندک هستیم که شبیه ساز چتر باز و سقوط آزاد است که در این فضا آموزش‌های چتر بازی و رنجری به مردم ارائه می‌شود. البته نیروی زمینی کانون ورزش‌های نیروهای مسلح است و من به جرات می‌گویم که باشگاه فرهنگی ورزشی نیروی زمینی بزرگترین باشگاه کشور است و به جرات می‌توان گفت که هیچ یک از باشگاه‌ها به خصوص "استقلال" و "پیروزی" هم به گستردگی باشگاه فرهنگی ورزشی نیروی زمینی نیستند. دلایل آن هم بسیار روشن است. زیرا اگر ورزش‌های عمومی را در نظر بگیریم، یک جمعیت ۱۰۰ هزار نفری هر صبح و عصر در پادگان‌ها مشغول ورزش هستند و اگر ورزش تخصصی را در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که باشگاه فرهنگی ورزشی نیروی زمینی در ۱۵ لیگ حضور دارد.

این ورزش هم برای خواهران و هم برادران است و اگر توجه کنیم خانم "الهه احمدی" که یکی از مدال‌آورترین بانوهای کشور در المپیک گذشته بود، عضو باشگاه فرهنگی و ورزشی نیروی زمینی بوده است. در حال حاضر هم درب این باشگاه برای تمامی افراد باز است و با توجه به اینکه اکثر پادگان‌های ما در مناطق محروم قرار گرفته، این فضا برای اهالی این مناطق فراهم است تا بتوانند از این بستر استفاده کنند.



**شنیدیم که شما از جانبازان دوران دفاع مقدس هم هستی، علت جانباز شدنتان چه بود؟**

در عملیات والفجر ۸، یگان ما یک گروهان «خط شکن» بود و خیلی آسیب دید؛ تا جایی که از آمار ۱۵۰ نفری که بالای صد درصد سازمان دهی شده بود، فقط یک سوم باقی مانده بودند. مسیری که ما عملیات را در آن انجام می دادیم، مسیر خیلی بدی بود و عملاً در یک معبر نیم متری پیشروی می کردیم. درحالی که عراقی ها تمامی تمهیدات دفاعی را پیش بینی کرده بودند.

یعنی تیربارهای پدافند ۲۳ میلی متری را همان جا در سطح زمین گذاشته بودند، به گونه ای که تصور می کردید ریسه های لامپ را روی زمین کشیده باشند. در این شرایط و فضای بدی که بود ما توانستیم سنگرهای نیروهای تأمین دشمن را تسخیر کنیم تا یگان بعد از ما از خط عبور کند.

با توجه به آسیبی که یگان دیده بود، ما را به جزیره مجنون منتقل کردند و به عنوان گروهان احتیاط گردان، در خط مستقر شدیم. من طبق عادت، هر روز به افراد در خط سرکشی می کردم. در یکی از سرکشی ها بعد از اتمام کار، سوار جیب شدم تا برگردم. سربازی آمد و گفت: «من یک برادر دیگرم سرباز است و زخمی شده؛ می خواستم اگر شما اجازه بدهید به مرخصی اعزام شوم!» من هم موافقت کردم و شروع به نوشتن اسم سرباز در دفتر امور روزانه ام کردم که ناگهان متوجه شدم دفترم پر از خون شده است. به سربازی که از من مرخصی درخواست کرده بود، نگاه کردم. دیدم روی زمین افتاده است! برگشتم و به راننده نگاه کردم؛ دیدم او هم روی فرمان جیب افتاده است! یک لحظه احساس کردم دست راستم قطع شده است. خودم را دولا دولا به اولین سنگر بچه های سپاه که حد سمت راست ما بودند، رساندم. سرم را داخل سنگر کرده و درخواست کمک کردم و بعد از هوش رفتن. وقتی چشمم را باز کردم، دیدم اهواز هستم و مرتب من را به چپ

و راست می چرخاندند و عکس می گیرند، چون ترکش های زیادی در جمجمه ام گیر کرده بود.

**در دوران جنگ، از ارتش رنجرهایی بودند که ترس و وحشت را بر دل فرماندهان عراقی انداخته بودند، این افراد چه کسانی بودند؟**

در آن زمان تیپ ۲۳، نیروهای ویژه ای داشت و با یک مجموعه و یکسری از بچه های سپاه تحت عنوان "قرارگاه حمزه" کار می کردند که مأموریت این افراد برون مرزی بود و این فعالیت ها در آن سوی مرزها صورت می گرفت. یعنی کار این افراد شناسایی مراکز تجمع منافقین و در صورت نیاز وارد کردن ضربه به این گروه ها بود. ضمن اینکه یکی از وظایف آنها جذب نیروهای محلی بود و به تعبیر دیگر یکسری از افراد محلی را جذب می کردند و آن ها را به کار می گرفتند که عمدتاً در شمال غرب بودند. "شهید شهرام فر" که در شمال غرب کشور فعالیت می کرد در کنار شهیدان سرلشگر آشناسان و سرلشگر رستمی که در کنار شهید چمران به شهادت رسیدند از جمله رنجرهایی بودند که نامشان وحشت به دل دشمن انداخته بود.

**شما به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی، چقدر دغدغه دفاع مقدس و حفظ ارزش های آن را دارید؟**

بحث نظام جمهوری اسلامی ایران، در جایگاه خود یک بحث بسیار کلیدی و حیاتی است. هرچقدر که نظام اهمیت دارد، طبیعی است که دغدغه های ما هم به همان اندازه بیشتر می شود. احساس من این است که ما

ارزش های دفاع مقدس را باید به نسل های بعدی منتقل کنیم؛ یعنی همان ارزش هایی که حضرت امام (ره) برای ما تبیین و ترسیم کردند. ما برای مقابله با تهدیداتی که از ابتدای انقلاب وجود دارد، باید خودمان را آماده کنیم. این کار با انتقال روحیه حماسه، رشادت و ایثار هشت سال دفاع مقدس به نسل های بعدی امکان پذیر می شود. من هم تلاش کردم که در مجموعه نیروی زمینی، در حد بضاعت این کار را انجام دهم؛ چرا که خیل عظیمی از نیروهای حاضر در نیروی زمینی را جوانان «نسل سومی» که مشغول خدمت وظیفه هستند، تشکیل می دهند. بنابراین اولین رسالت و مأموریت ما انتقال فرهنگ ایثار، رشادت و حماسه سال های دفاع مقدس به این جوانان است تا جوانان ما با این روحیه، آمادگی پیدا کنند که اگر خدای نکرده، یک روز تهدیدی علیه کشور به وجود آمد، بتوانند مقابله کنند. در رابطه با مظلومیت نیروی زمینی و مغفول ماندن نقش آن در جنگ، ناگفته های زیادی وجود دارد که اگر بازخوانی و به مردم گفته شود، مردم عظمت کار نیروی زمینی در جنگ را بیشتر درک خواهند کرد. البته این عظمت مختص نیروی زمینی نیست؛ بلکه شامل همه نیروها می شود؛ هوایی، دریایی، سپاه و بسیج هم از این قاعده مستثنی نیستند. ما در مورد جنگ، کتاب ها، مقالات، سخنرانی ها و همایش های زیادی داشته ایم، اما واقعیت این است که حق آن رزمندگان به خوبی ادا نشده و عظمت کاری که در هشت سال دفاع مقدس انجام داده اند، را نتوانسته ایم به خوبی بیان کنیم. من در اینجا باید گوشه ای از فعالیت های نیروی زمینی را بیان کنم. شاید از اینک عراقی ها در روزهای اول جنگ توانستند قسمت های از خاک ما را اشغال کنند،







### مین‌زدها باشد؟

از سال ۶۷ کار پاکسازی مناطق مین آغاز شد که در سال‌های اول تجهیزاتی نداشتیم و علاوه بر این، شرایط جوی باعث می‌شد تا خاک مین را با خودش جابه‌جا کند و همچنین موجب می‌شد که جای مین با نقشه‌های اولیه ما همخوانی نداشته باشد و به همین دلیل مین‌ها بعد از گذشت سال‌ها حساس شده‌اند. ما در سه سال اخیر اصلاً شهید نداشتیم و تنها مجروح داشتیم و این نشان می‌دهد که تجهیزات در اختیار افراد قرار داده شده است.

### انتخاب نفرت مین‌زدا به صورت داوطلبانه است یا انتخابی؟

انتخاب شده هستند؛ زیرا این افراد باید از روحیه بالایی برخوردار باشند.

### چه خدماتی تا کنون به خانواده شهید و ایثارگران این گروه ارائه شده است؟

خانواده‌های این شهدا و ایثارگران را بیمه عمر و بیمه کوثر کرده‌ایم. همچنین خانواده‌های آنها را در پروژه‌های مسکونی نیز قرار داده‌ایم ضمن اینکه خدمات بنیاد شهید هم شامل این عزیزان می‌شود.

### شما وضعیت سینمای دفاع مقدس را چگونه ارزیابی می‌کنید و تاکنون چه تلاش‌هایی برای تقویت این سینما کرده‌اید؟

در این رابطه خدا را شکر کارهای بسیار خوبی

روزه تهران را فتح کند!

### تصاویر شما بعضاً در کنار برخی هنرمندان دیده می‌شود دلیل ارتباط شما با این گروه چیست؟

من علاقه مندم تا واقعیت دفاع مقدس را به مردم نشان دهم. شاید تا دیروز ما درگیر جنگ و دفاع مقدس بودیم و امکان ارائه این مطلب به مردم را نداشتیم. ارتش ما هم یک ارتش مردمی است و هنرمندان هم بخشی از این مردم هستند و به اعتقاد من، ما باید با این قشر ارتباط برقرار کنیم چرا که این هنرمندان هستند که باید به گونه‌ای اقتدار ما برای مردم به نمایش بگذارند.

### ۱۸۰ شهید و ۲۰۰ جانباز در طرح مین‌زدايي اعلام شده آیا به نظر شما علت شهادت این افراد می‌تواند به روز نبودن، تجهیزات و لباس

صدام حسین  
۱۰ سال، روی  
ارتش بعث کار  
کرده بود، به طوری  
که در آغاز جنگ  
دارای دوازده لشکر  
زرهی و مکانیزه  
در پناه بالگردها  
و هواپیماهای  
جنگنده بود

به عنوان یکی از نکات منفی یاد شود، اما من آن دوران را «نقطه اوج» فعالیت‌های این نیرو و یک حرکت بسیار ارزشمند در آن مقطع حساس می‌دانم؛ چرا که در خرداد و تیرماه سال ۱۳۵۸، درگیری‌های مرزی شروع شد، برابر طرحی مدون، یگان‌هایی از لشکر ۹۲ و ۸۱، در مرز مستقر شدند و پاسگاههای ژاندارمری را تحت کنترل عملیاتی خود درآوردند.

با اوج‌گیری این درگیری‌ها، یک گردان از تیپ ۸۴ خرم‌آباد و یک گردان از تیپ ۳۷ زرهی شیراز هم در کنار این مدافعان مرز قرار گرفتند، در صورتی که این گردان‌ها عده کافی نداشتند؛ چرا که شرایط آن موقع جنگ و سوء مدیریت بنی‌صدر و نقل و انتقالات بی‌رویه، بعضی از لشکرها را دچار کمبود نیرو کرده بود؛ به طوری که حتی لشکر ۹۲ برای حرکت تانک‌های خود خدمه کافی نداشت. در آن شرایط این یگان‌ها با پنجاه درصد توان رزمی خود در نوار مرزی مستقر شدند و یک لایه دفاعی را تشکیل دادند که هیچ‌گونه پشتیبانی نداشت و با این عده، در مقابل ارتشی ایستاد که تا بن دندان مسلح بود. صدام حسین ۱۰ سال، روی ارتش بعث کار کرده بود، به طوری که در آغاز جنگ دارای دوازده لشکر زرهی و مکانیزه در پناه بالگردها و هواپیماهای جنگنده بود. عراق، با تمام قوا به این لایه دفاعی کم تعداد لشکرهای ما حمله کرد، اما این لایه دفاعی کاملاً مستحکم بود و توانست ارتشی را متوقف کند که آمده بود سه



زیر ساخت‌ها برای خروج این پادگان‌ها از شهر انجام شده است و در حال حاضر ۱۲ پادگان از شهر خارج شده و پادگان اجاره دار هم خالی شده است و پادگان عباس‌آباد نیز به مصلا داده شده و همچنین پادگان جوادالائمه(ع) که به زودی خالی خواهد شد اشاره کرد.

### در حال حاضر وضعیت نیروهای مسلح ما را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حالت بازدارندگی در دشمنان ایجاد کنیم. نه، بلکه واقعیتی است که تمام دشمنان ما هم به آن اذعان دارند و امروز به این نکته پی برده‌اند که نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، هم در بُعد سخت‌افزاری و هم در بُعد نرم‌افزاری از توانمندی دفاعی بسیار بالایی برخوردار هستند.

**به عنوان آخرین سؤال، شیرین‌ترین خاطره‌ای را که از جنگ در ذهن شما نقش بسته است و همیشه برای شما تداعی می‌شود، را برای ما بیان کنید.**

شیرین‌ترین خاطره من از جنگ مربوط به فتح "خرمشهر" است. چون خودم خوزستانی هستم و طعم تلخ جنگ را از همان ابتدا چشیده‌ام، آزاد شدن این شهر برایم شیرین‌ترین خاطره جنگ است.



صورت گرفته است و ما شاهد فیلم‌های بسیار خوبی در این زمینه بوده‌ایم که می‌توان به فیلم "سیمرغ" اشاره کرد که در مورد شهیدان "کشوری" و "شیرودی" ساخته شده بود و اخیراً هم با تعدادی از کارگردانان مطرح سینما به خصوص آقای تقی پور و دیگران برای ساخت فیلم زندگی شهید "آبشناسان" صحبت‌هایی کرده‌ایم.

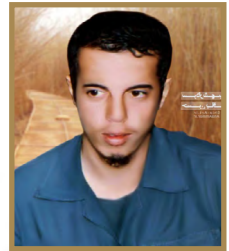
سازمان عقیدتی و سیاسی هم در حال حاضر یک سریالی را آماده می‌کند که در مورد زندگی شهید "صیاد شیرازی" است.

**طبق وعده‌هایی که نیروی زمینی مبنی بر خروج پادگان‌ها از داخل به خارج شهر داده، تا کنون چه تعداد از این پادگان‌ها از شهر خارج شده‌اند؟**

امروز نیروهای مسلح ما علاوه بر اینکه همانند دوران دفاع مقدس، همان روحیه شهادت‌طلبی و ایثار و فداکاری را دارند، تجربیات ارزنده‌ای هم از آن دوران به دست آورده‌اند که این اقتدار نیروهای مسلح ما را بیشتر از گذشته نمایان کرده است. تجربیاتی از قبیل اینکه چگونه از زمین و تجهیزات استفاده کنیم و با دشمنان هم‌تراز چگونه بجنگیم. همچنین جنگ اول و دوم خلیج فارس، تجربه بسیار خوبی برای ما بود تا به تجربه فضای جدیدی وارد شده و از خود یک چهره کارآمد و آماده‌تر بسازیم، نیرویی که می‌تواند در مقابل هرگونه تهدید بایستد.

تصور نکنید من این مطلب را به خاطر اینکه خودم جزء نیروهای مسلح هستم، عرض می‌کنم یا اینکه یک مطلب شعاری باشد که بخواهم





یک با مادر غلامحسین:

## روزنامه‌نگار بازیگوشی که تاریخ جنگ را تغییر داد



یک استراتژیست بزرگ در هشت سال دفاع مقدس شناخته شد به نحوی که صدام در تقسیم بندی جنگ اعلام کرد که جنگ ایران و عراق از لحاظ استراتژیک به دو بخش قبل از شهادت و بعد از شهادت تقسیم می‌شود. شهید غلامحسین افشردی در ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ مصادف با سالروز میلاد امام حسین(ع) در تهران به دنیا آمد. وی پس از گذراندن دوران دبستان در دبیرستان «مروی» ادامه تحصیل داد و با اخذ دیپلم در سال ۵۴ در دانشگاه ارومیه در رشته دامپروری پذیرفته شد، اما پس از چندی به دلیل فعالیت‌های مذهبی و مبارزاتی از دانشگاه اخراج و در سال ۵۶ به خدمت سربازی اعزام شد و سرانجام با فرمان حضرت امام(ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگانها، سربازی را ترک کرد. وی با پیروزی انقلاب اسلامی وارد فعالیتهای مختلف فرهنگی و اجتماعی از جمله خبرنگاری شد که در مدت ۱۸ ماه خبرنگاری آثار و گزارشات خوبی را منتشر نمود. دوستانش این شهید را در دوران خبرنگاری اش «حسن افشردی» صدا می‌کردند. خلاقیت و توانایی این خبرنگار آنقدر بالا بود که به عنوان اولین خبرنگار ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نخستین سفر خارجی مسئولان به الجزایر سفر می‌کند و در حادثه طیس نیز نخستین خبرنگاری است که در محل حادثه حضور پیدا می‌کند.

«پسرک نحیفی که در روز تولدش، امیدی به زنده ماندنش نبود، حالا نام و تصویرش بر پهنه تاریخ ایران و کوچه‌ها و خیابانهای کشور نقش بسته است. خبرنگاری که در دوران دفاع مقدس به عنوان استراتژیست مهم جنگ لقب گرفت تا جایی که صدام از صدای او در پشت بی سیم وحشت داشت. شاید این پرسش در ذهن هر شهروند ایرانی مطرح شود که چگونه امکان دارد یک جوان ۲۰ یا ۲۲ ساله فرماندهی یک گردان، تیپ یا لشکر را بر عهده داشته باشد. برای پاسخ به این سئوالات نمونه‌ها و افراد زیادی هستند که می‌توان معرفی کرد که یکی از آنها شهید «غلامحسین افشردی» است که همه او را به نام «حسن باقری» می‌شناسند. خبرنگاری که به عنوان

تاریخ شهادت ۹ بهمن ماه ۱۳۶۱



وقتی که غلامحسین در کربلا گم شد

در روز تولد امام حسین (ع) به دنیا آمده بود اما خیلی ضعیف بود و امید زنده ماندنش کم. من هم دست به دامن امام حسین (ع) شدم تا خداوند به عظمت اسم حسین این فرزند را نگه دارد از این رو بود که نامش را «غلامحسین» گذاشتم غلامحسین افشردی. «مادر شهید باقری می گویند: این خاطره همیشه در یاد من مانده است. غلامحسین در حرم امام حسین (ع) گم شد. گم شدن او در حرم ابی عبدالله (ع) یک پیام برای من داشت. حرم خیلی شلوغ بود. هر چی من و پدرش گشتیم، پیدایش نکردیم. البته کاملاً مراقب بودیم ولی اصلاً نفهمیدیم کی و کجا گم شد. خلاصه آمدم ایستادم مقابل ضریح آقا. عرض کردم آقا! این فرزند من غلام شماسست، بچه‌ام را از شما می‌خواهم. خدا می‌داند؛ لحظه‌ای نگذشت دیدم، مقابل پای من ایستاده است. خلاصه دوران بچگی‌اش را همین طورها گذارند تا مدرسه. غلامحسین مثل همه بچه‌ها بود. یک عده خیال می‌کنند ایشان یا بزرگان دیگر نابغه بودند. این حرف‌ها نبود. منتها بله! بیش از اینکه هوش زیادی داشته باشد، اراده قوی و همت بالا و اهل کوشش و تلاش بود. معلم آنچنانی نداشت و پدرش هم کارمند بود و یک زندگی معمولی و متوسط داشتیم. ایشان در همان مدرسه درس می‌خواند که عامه مردم درس می‌خواندند. با این فرق که از استعداد و هوش خودش به بهترین وجه استفاده کرد و آن را هدر نداد. این جوری می‌خواهم خدمت‌تان بگویم که هوش را داشت، توانایی را داشت، ذکاوت را داشت، و همه اینها را به اضافه توکل به کار گرفت.

شهید باقری که در بین رزمندگان به «سقای بسیجیان» معروف بود، تفکر ویژه دفاعی- نظامی خویش را در عملیاتهای مختلفی همچون «نامن الائمه (شکست حصر آبادان)»، «طریق القدس (فتح بستان)»، «فتح المبین» و «بیت المقدس (فتح خرمشهر)» به اجرا گذاشت و صادقانه در این راه مجاهدت کرد. او در حالی که میقات خویش را در جبهه‌های نبرد یافته بود، ماندن و مجروح شدن را بر رفتن به سفر حج ترجیح داد و سرانجام در ۹ بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید. شهید سرلشکر غلامحسین افشردی (حسن باقری) آنچنان مدارج رشد و کمال را در دوره های بحرانی انقلاب و جنگ به سرعت طی نمود که نام خویش را به عنوان «برترین استراتژیست» در تاریخ دوران دفاع مقدس ثبت کرد و در حالی مسئولیت سنگین فرماندهی اطلاعات و عملیات سپاه را بر عهده گرفت که ۲۶ بهار از عمرش نگذشته بود. شهید حسن باقری که به واقع او را بنیان گذار سازمان اطلاعات و عملیات رزم سپاه اند به دلیل شایستگیهای اخلاقی بی نظیر و اندیشه دفاعی والایی که داشت، در عمر کوتاه، اما پر برکت خویش، در دفاع مقدس منشأ تحولات بزرگی در ایجاد و توسعه اطلاعات و عملیات رزمی سپاه و فرمانده فکوری در جنگ نامتقارن بود. شهید باقری با کار مستمر و استفاده مؤثر از نقشه ها و عکسهای هوایی و ماهواره ای به شناخت عمیقی نسبت به عرصه نبرد و نقاط قوت و ضعف دشمن دست یافت و با بررسی و تجزیه و تحلیل شرایط سیاسی کشور که رئیس جمهور وقت (بنی صدر) به دلیل ناکامی در آزادسازی مناطق اشغالی در آن دوران ایجاد کرده بود به عرصه طراحی سازمان رزم ارتقاء و دستیابی به سطوح عالی فرماندهی و هدایت عملیات پای نهاد.

تغییر نام غلامحسین افشردی به حسن باقری

شهید غلامحسین افشردی که با عضویت در سپاه با نام مستعار «حسن باقری» معروف شد، همواره بر جمع آوری اطلاعات از محیط و موقعیت دشمن و شرایط سیاسی و حتی شرایط روحی نیروهای دشمن به عنوان اهداف عمده و اصلی در خلال جنگ تأکید می‌کرد و می‌گفت: «خود بحث اطلاعات هدف است بکوشید این را در ذهن‌تان جای دهید که اطلاعات هدف واسطه نیست؛ بلکه خود هدف اصلی است و حتی دیگر این اطلاعات هیچ به درد نخورد، نخستین نکته ای که یک فرمانده در عملیات بدان نیاز دارد این است که از جوانب خودش اطلاع داشته باشد تا وضعیت کلی خود را ندانید نمی‌توانید اطلاعاتی جمع آوری کنید.» وی آگاهی از نقاط قوت و ضعف دشمن را فراتر از تعداد تانکها و نفربرها دانسته و تأکید می‌کند: «ضعف و قوت دشمن داشتن تانکها نیست؛ بلکه تأثیر فرهنگ ارتش روی افراد است که هنوز نتوانسته ایم بر آورد کاملی از روحیه ارتش عراق داشته باشیم و بدانیم که چه زمان این ارتش از هم می‌پاشد.»

خبرنگاری که بنیانگذار اطلاعات سپاه شد

حسن باقری و راه اندازی واحد اطلاعات عملیات رزمی در سال ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی راهی جبهه‌های جنوب می‌شود و در بدو ورود به اهواز «واحد اطلاعات عملیات رزمی» را برای دستیابی دقیق از موقعیت دشمن راه اندازی می‌کند که این آغازی برای راه اندازی این واحد در ستاد عملیات جنوب می‌شود. شهید باقری به دلیل بهره مندی از هوش و استعداد فوق العاده در طول دوران حیات خویش در سالهای اولیه جنگ تحمیلی، منشأ برکات فراوانی از جمله ایجاد اولین قرارگاه مشترک «سپاه» و «ارتش» (قرارگاه نصر) و اولین فرمانده این قرارگاه بود که پس از عملیات رمضان به سمت فرماندهی «قرارگاه کربلا» و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه های جنوب منصوب شد. پس از شکل گیری سازمان رزمی سپاه با توجه به توان و تجربه‌اش، به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه برگزیده می‌شود.

و از یک طرف دل خودم هم می سوخت. ببینید آن اوایل بچگی هم که شیطنت داشت، باز خیلی منظم بود. یعنی در چارچوب خاصی شیطنت می کرد اینکه می گویم این کارهایش هم دوست داشتنی بود، به خاطر همین است. حد و مرزها را از همان کودکی رعایت می کرد. در خانه اگر خودش کاری نداشت حتما مشغول کمک کردن به من بود، ما منزلمان قدیمی بود اگر توجه کرده باشید حتما دیدید. آشپزخانه یک طرف بود اتاق ها یک طرف. همانجا هم بودیم که شهید شد. نزدیک ۳۰ سال ما آنجا زندگی کردیم. شام که خورده می شد، امان به من و خواهرش نمی داد. اگر می دید مثلا می خواهم پرده بزنم پیش از آنکه من بگویم دست به کار می شد. متاسفانه برخی از جوانان امروز که امثال ایشان را الگوی خود قرار داده اند اصلا در این امور، از این بزرگواران الگو نگرفته اند کمک به اهل خانه افتخار است، عار نیست.

### ماجرای کتک خوردن شهید باقری در راهپیمایی انقلاب

مادر شهید می گوید: غلامحسین در ایلام به خدمت سربازی رفت. او را راننده یک گروهیان کرده بودند تا بیشتر مراقبش باشند که یک وقت کار دستشان ندهد. یک بار هم مردم در یکی از این راهپیمایی ها، او را به قصد کشتن می گیرند و کتکش می زنند، بنده خداها خیال کرده بودند غلامحسین آدم رژیم است. بعد هم که امام دستور تخلیه پادگانها را صادر فرمودند، و ایشان از پادگان فرار کردند تا اینکه بالاخره انقلاب به پیروزی رسید و در آن دو سال در ستاد استقبال از امام فعالیت کردند، بعد در جهاد و بعد هم در روزنامه جمهوری اسلامی مشغول شدند. مادر شهید باقری در ادامه در مورد شهادت فرزندش می گوید: وقتی غلامحسین مورد اصابت قرار می گیرد تا رسیدن به بیمارستان به مدت نیم ساعت به هوش بودند. در مسیر بیمارستان شهید شدند. ساعت شهادت یک بعداز ظهر بود و ما ساعت ۱۱/۵ شب باخبر شدیم. البته ساعت ۶ بعداز ظهر به بسیج محل اطلاع داده بودند، ولی جرأت نمی کردند به ما بگویند. وی در پاسخ به اینکه آیا خانه تان به موزه تبدیل شده است گفت: خانه ما آن زمان میدان خراسان خیابان ۱۷ شهریور بود؛ ولی سپاه موقعی از خواب بیدار شد که خانه ما ویرانه و فروریخته شده بود. در پایان هم گفت: بعد از مرگ غلامحسین کوچه ما به اسم او نام گذاری نشد.

راضی کننده بود. البته تمام اقدامات برای ساخت این فیلم با رضایت خانواده شهید و با برنامه ریزی دقیق شکل گرفت. بازیگر این مستند هم که نقش شهید را بازی می کرد پسری کاملا نجیب و خوبی بود، و هنگام پخش مستند، برخلاف برنامه های دیگر هیچ تبلیغ بازرگانی پخش نشد. وی در پاسخ به اینکه آیا به مزار شهید باقری می روید گفت: قبلا هر جمعه می رفتم، ولی حالم زیاد خوش نیست و از بعد از ماه رمضان دیگر نتوانستم بروم. دایما یا خانه هستم یا بیمارستان.

### غلامحسین همیشه یک قدم از من عقب تر گام بر می داشت

مادر شهید، غلامحسین افشردی در مورد زندگی و خصوصیات اخلاقی فرزندش یا همان فرمانده بزرگ جنگ می گوید: غلامحسین هیچ وقت، وقتی را که داشت تلف نمی کرد و البته در کار خانه هم بسیار کمک حالم بود. شاید این نکته برای جوانان امروزی قابل تامل باشد. من بعد ها متوجه شدم فرزند شهیدم وقتی با من خرید می آمد طوری قدم بر می داشت که از من جلوتر نباشد و این یعنی احترام بزرگتر را بسیار نگر می داشت. خلاصه می توانم بگویم که غلامحسین و همه خوبی ها را یکجا داشت. هم از نظر نجابت، جسارت، هم شجاعت و هم ایمان و توکل به خدا. تنها چیزی که به شدت از آن تنفر داشت، "غیبت" بود. این مادر شهید که ۹ نوه دارد می گوید: تربیت والدین و لقمه حلال می تواند شعله های معرفت را در وجود فرزند ایجاد کند. برای همین خیلی ها حالا از این شهید حاجت گرفته اند و ما هم هر وقت نذر ایشان می کنیم الحمد لله خدا کمک می کند.

### بچه شیطونی بود ولی دلم نمی آمد دعوايش کنم

مادر شهید در پاسخ به این سؤال که آیا شده بود در دوران کودکی یا نوجوانی، از دستشان عصبانی شوید؟ اصلا بچه شیطانی بودند یا نه؟ می گوید: ماشاءالله که خیلی شیطان بود. شیطنتش که گل می کرد دیوار راست را می رفت بالا! در عین حال که محبوب و سر به زیر بود، شجاع و شرور هم بود. در بچگی هم شیطنت خودش را داشت. به اعتراف خود بچه ها، من صبر داشتم، و الا هر مادری حوصله تحمل این همه جسارت ایشان را نداشت. این را هم تا یادم نرفته بگویم که خدا و کیلی شیطنتش هم قشنگ بود از یک طرف می خواستم دعوايش بکنم

### شهید باقری عاشق خبرنگاری بود

وی در پاسخ به اینکه چه شد که غلامحسین خبرنگاری را پیشه کرد، گفت: غلامحسین از همان ابتدا به کار نویسندگی و تهیه خبر علاقه داشت. او از سن ۱۲ سالگی هم دایما دوربین عکاسی و قلم و کاغذ داشت و هر روز یادداشتهای روزانه خود را می نوشت. تا اینکه در روزهای آغازین تاسیس روزنامه جمهوری اسلامی در این روزنامه مشغول به کار شد. حتی در روزهای نخست جنگ به عنوان خبرنگار و فیلمبردار وارد خط مقدم می شد، اما در باطن خودش به نیت رزمندگی رفت. شما اگر کتاب ۵ جلدی یادداشت های غلامحسین را بخوانید در می یابید که چگونه ۶۰۰ صفحه یادداشت های روزانه این شهید روایت روزهای تلخ و شیرین جنگ شده است. غلامحسین کارهایش را به نحوی انجام می داد که سرساعت ۱۲ خانه بود. خبرها را خوب گوش می کرد و مهمترین و حساس ترین خبرها را که به درد مردم می خورد می نوشت و شماره تلفن محل کار خود را در میان مردم توزیع می کرد تا اگر خبر مهمی افتاد به او خبر دهند. بعد از این اطلاع به سرعت اخبار را به مدیر روزنامه اطلاع می داد و همیشه که انتخاب می کرد تیر اول روزنامه جمهوری اسلامی بود. یادم هست وقتی رفته بود لبنان، تعداد زیادی عکس گرفته بود بعدش گزارش نوشت که تمام محجبه های لبنان ۲۵ نفر هستند! در حادثه طیس هم همان لحظه به سمت طیس حرکت کرد کلی هم عکس گرفت و گزارش آن را در روزنامه منتشر کرد و من یک سری از این عکس ها را به برنامه "شب های خاطره" دادم.

### مستند شهید باقری راضی کننده بود باز یگرش جوان نجیب و خوبی است

مادر شهید باقری در پاسخ به اینکه در مستند شهید باقری همسر شهید زیاد پررنگ نبود و دلیل آن چیست گفت: خود همسر شهید راضی نبودند. و دختر شهید هم که در حال تحصیل در خارج از کشور است و مستند را برایش فرستادیم تا ببیند. این مادر شهید با اینکه این روزها حال و احوال خوشی ندارد، باز هم به سوالات خبرنگار شهدای اسلام پاسخ می دهد و در مورد مستندی که سال گذشته به نام "آخرین روزها زمستان" ویژه زندگی شهید حسن باقری پخش شد، گفت: این مستند سه سال طول کشید و با وجود اینکه جنبه هایی از شخصیت غلامحسین مشخص نبود، اما برای ما

از ایجاد آموزشگاه رانندگی تا ایجاد پژوهشگاه علوم  
و معارف دفاع مقدس؛

## جانباز ۸۲ در صدی که "سوداگر" شد

داوود کلی

«**۳** احمد سوداگر "در سال ۱۳۳۹ در شهر مذهبی "دزفول"، به دنیا آمد. دوران راهنمایی را در مدرسه سعیدی گذراند و ایام تحصیل وی در مقطع متوسطه با دوران شتاب گرفتن نهضت انقلاب اسلامی ایران، همزمان شد. به همین دلیل همراه مردم به مبارزات انقلابی پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در کنار همزمانش نقش مؤثری در تشکیل سپاه ایفا کرد به نحوی که در سن ۱۸ سالگی از نیروهای کلیدی سپاه دزفول، به شمار می‌آمد. همچنین در روزهای آغازین تهاجم سراسری دشمن یعنی به ایران، وی و همزمانش در کنار نیروهای لشکر ۹۲ زرهی ارتش، در منطقه دشت آزادگان به مقابله با دشمن پرداختند و پس از آن، به کمک مدافعان "پل کرخه" شتافت تا به همراه سایر مسئولین، به سازماندهی نیروها جهت دفاع از منطقه اقدام کند. هوش سرشار، توان فکری بالا و خطرپذیری، او را به سوی فعالیت‌های اطلاعاتی سوق داد. هر چند در جریان یکی از شناسایی‌ها، در سال ۱۳۶۰، بر اثر برخورد با مین، پای خود را از دست داد، اما در این مسیر پرخطر، هرگز از پای ننشست. در آبان ماه سال ۱۳۶۳ مسئولیت معاونت اطلاعات نظامی منطقه جنوب (قرارگاه کربلا)، به او واگذار شد. وی در طول حضور در جبهه‌های نبرد بارها تا مرز شهادت پیش رفت تا اینکه در تاریخ ۵۹/۶/۲۳

در منطقه عملیاتی کرخه بر اثر اصابت ترکش از ناحیه سر، صورت، چشم راست، قطع پنجه پای چپ، و در تاریخ ۶۰/۸/۱۳ در منطقه عملیاتی شوش بر اثر انفجار مین از ناحیه پای راست (قطع پا)، و اصابت ترکش‌های متعدد به بدن، اصابت موج انفجار از ناحیه سر و گوش‌ها، و در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۷ در منطقه رقابیه بر اثر اصابت ترکش از ناحیه پای راست و کتف" و در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۳۰ در منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی بر اثر اصابت ترکش از ناحیه پای راست و در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۷ در منطقه عملیاتی شلمچه بر اثر اصابت ترکش از ناحیه ضربه مغزی و مجروح شد. همچنین در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۸ در منطقه عملیاتی خیبر بر اثر عوامل شیمیایی از ناحیه داخلی (ریه) و چشم، در تاریخ ۶۴/۱۲/۲۸ در منطقه عملیاتی فاو بر اثر اصابت موج انفجار و واژگونی موتور سیکلت دچار در رفتگی زانوی چپ و پارگی مینیسک شده و در مورخ ۱۳۶۵/۸/۱ در منطقه عملیاتی فاو بر اثر تصادف از ناحیه سر مجروح گردید. با پایان یافتن جنگ تحمیلی، در مهرماه سال ۱۳۶۷، به عنوان جانشین عملیات در جنوب (قرارگاه

قدس) انجام وظیفه کرد و در سال ۱۳۶۸، به سمت فرماندهی لشکر ۷ ولیعصر (عج) منصوب شد این شهید در مردادماه سال ۱۳۷۲، به سمت فرماندهی لشکر ۲۵ کربلا (مازندران) و دو ماه بعد با حفظ سمت، به فرماندهی ارشد کلیه رده‌های سپاه در استان مازندران منصوب شد. سردار سوداگر با وجود مسئولیت‌های مختلف، هیچگاه کسب علم را ترک نکرد. در شهریورماه سال ۷۶، موفق به اتمام دوره کارشناسی مدیریت آموزشی از دانشگاه آزاد واحد ساری شد و در اسفندماه سال ۱۳۷۸، توانست دوره کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی خود را در همان دانشگاه، به پایان برساند. این سردار دفاع مقدس در مهرماه سال ۱۳۷۸، به سمت فرماندهی لشکر مکانیزه ۲۷ حضرت رسول(ص) تهران منصوب و یک ماه بعد با حفظ سمت فرماندهی قرارگاه عملیاتی حضرت

در طول تمام جنگ در جبهه حضور داشت و کمتر در منزل بودند و مادرم در منزل پدر بزرگم، از ما نگهداری می‌کرد.

### پدرم با ۸۲ درصد جانبازی باز هم کار می‌کرد آیا خودتان را برای شهادت ایشان آماده کرده بودید؟

شهید سوداگر پدری بود با ۸۲ درصد جانبازی که هر کدام از این مجروحیت‌هایش می‌توانست بهانه ای باشد برای فرار از کاروتلاش. ولی این شهید نه تنها کنار ننشست، بلکه زحمات زیادی با وجود این محدودیت‌ها کشید. از زمانی که قلب ایشان با باطری کار می‌کرد دکتر به ما توصیه‌هایی کرده بود و با وجود نارسایی شدید قلبی ناشی از جراحات جنگی، دور از ذهن نبود ولی تصور بی‌پدری را هرگز تجربه نکرده بودیم و به خداوند سبحان توکل داشتیم.

### روزهای سخت جانبازی از زبان فرزند شهید سوداگر

از سختی‌های جانباز بودن در زندگی و رفتار پدر شهیدتان بگویید؟

شما تصور کنید، فردی یک پا نداشته و مجبور باشد به جایش با پای مصنوعی زندگی کند که خشک است و سفت و راه رفتن با آن بسیار مشکل و بسیار سخت است. برای مثال عرض می‌کنم پای ایشان وقتی تابستان می‌شد عرق می‌کرد و لاغر می‌شد و در درون قالب ساخته شده مصنوعی بازی می‌کرد که این کار باعث کمر دردهای زیادی می‌شد. یا تصور کنید که همان‌ها، در فصل زمستان ورم می‌کرد و موجب می‌شد قالب پا برایش کوچک شود و پا در اثر فعالیت و راه رفتن زیاد، تاول بزند و عفونت کند. به همین خاطر درد بسیار زیادی را ایشان باید تحمل می‌کرد تا عفونت را از پای قطع شده خالی کنند و با زمان ببرد تا خشک شود. ما درد بریدن انگشت با چاقو را نمی‌توانیم تحمل کنیم. ببینید جانبازان ما چگونه این دردها را با جان و دل می‌خرند و با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. تازه پدرم جوری راه می‌رفت تا کسی متوجه جانبازی پایش نشود و البته ادعایی هم در این خصوص نداشت.

### به صدام بگوئید با پای آهنین باز می‌گردم

پدرم پس از مجروحیت از ناحیه پا، در نامه‌ای

صدمات جنگی و استنشاق گازهای شیمیایی و پس از تحمل جراحات شدید ناشی از جنگ با ۸۲ درصد جانبازی، به درجه رفیع شهادت نائل آید. شهادت سردار سوداگر در اسفندماه سال ۱۳۹۰ توسط بنیاد شهید و امور ایثارگران، ثبت و اعلام گردید. همچنین درجه سرلشکری ایشان توسط فرمانده معظم کل قوا، مقام معظم رهبری تأیید و ابلاغ شد، دانشگاه شهید بهشتی دکترای افتخاری به این شهید بزرگوار را به پاس تلاش‌های بی‌نظیرش در هفته پژوهش و در جمع پژوهشگران برجسته کشور، توسط معاون اول رئیس‌جمهور و رئیس دانشگاه وقت اهدا نمود.

با اصرار مردم شهیدپرور شهر دزفول، سردار سرلشکر دکترا حاج احمد سوداگر در گلزار شهدای بهشت علی دزفول، در کنار برادر شهیدش "محمود سوداگر" و فرزندش "ناصر سوداگر" و هم‌زمان شهیدش، در قطعه شهدا به خاک سپرده شد. آنچه در ادامه می‌خوانید مصاحبه‌ای است صمیمانه، با "محمد رسول سوداگر فرزند" ارشد سردار سرلشکر پاسدار حاج احمد سوداگر که تقدیم شما خوانندگان عزیز شهیدای اسلام می‌شود.

### من فرزند شهید سوداگر هستم

در ابتدای مصاحبه خودتان را معرفی کنید؟  
"محمد رسول سوداگر" هستم فرزند ارشد سرلشکر شهید "حاج احمد سوداگر" که مدت ۶ سال است در شهرداری تهران توفیق خدمت دارم. بعد از ظهرها هم در آموزشگاه رانندگی در شرق تهران در حال خدمت به مردم هستیم. دوران ابتدایی‌ام را در دزفول و اهواز گذراندم، دوران راهنمایی و ۲ سال اول دبیرستان را در ساری مرکز استان مازندران سپری کردم و دوران دبیرستان را در مدرسه امام سجاد (ع) تهران و پیش دانشگاهی را در مدرسه مفید خواندم. تحصیلات عالی‌ام را در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز و در رشته مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی (رشته تحصیلی مرحوم پدرم) شروع و تا مقطع کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی در دانشکده ولی عصر (عج) همان دانشگاه ادامه دادم.

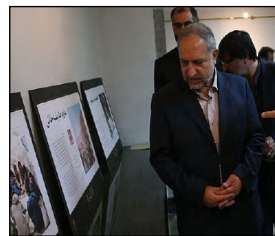
در دوران جنگ روزها و شب‌هایی که پدرتان در منزل نبودند چطور می‌گذشت؟

قطعا با وجود بیماران‌های بسیار زیاد در دزفول، شرایط بسیار سختی داشتیم که خارج از تصور است. در آن زمان بنده ستم زیاد نبود، ولی پدر

رسول(ص)، استان تهران هم به وی سپرده شد؛ تا اینکه در ۲۵ آذرماه سال ۱۳۷۸ ریاست هیأت مدیره باشگاه ورزشی فجر سپاه تهران، به مسئولیت‌های ایشان اضافه شد. وی در این دوره نیز کارهای فرهنگی را رها نکرد و علاوه بر کارهای گذشته نقش موثری برای شناساندن فرهنگ دفاع مقدس از جمله، برنامه‌های شبهای مهتابی و... ایفا کرد. براساس گردشکار بهمن‌ماه سال ۷۸، نظریه اینکه دوره توقف در درجه سرتیپ تمامی گذشته بود، لذا با افزایش رتبه حقوقی از سرلشکری به سپهبدی، از اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۸ ارتقاء یافت. به رغم وجود مشکلات جسمی، پس از فرماندهی لشکر محمد رسول‌الله(ص)، بنابه

ضرورت در سال ۱۳۸۰، مسئولیت معاونت اطلاعات نیروی زمینی سپاه را پذیرفته و در سال ۱۳۸۱، اقدام به تأسیس دانشکده اطلاعات و امنیت سپاه نمود و خدمات ماندگار دیگری را به ایران اسلامی کلید زد. همچنین مسئولیت مرکز آموزش اداره اطلاعات و مسئولیت مرکز ارتباطات با کشور روسیه را عهده دار و منجر به گشایش ارتباطات نظامی شد.

وی در اواخر آذرماه سال ۸۴ با حکم رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، به ریاست پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، منصوب شده و مأموریت‌های محوله را از طریق ۱۴ گروه پژوهشی در حوزه دفاع مقدس که از تنوع کم نظیری برخوردار است، را پیش برد. شاید تقدیر خداوند بر این بود که این سردار خستگی‌ناپذیر جبهه‌ها، در بهمن‌ماه سال ۱۳۹۰ و در حین بازگشت از مأموریت دائر ایست قلبی-تنفسی مربوط به





که از بیمارستان فرستاد نوشت: به صدام بگوئید باز می‌گردم، این بار با پای آهنین. پدرم بعد از جنگ نزدیک به ۲۰ بار مجبور به جراحی، به دلایل مختلف و تعبیه باطری جدید شد. حالا تحمل مشکلات ناشی از مجروحیت های مختلف دیگر مثل کمر درد، گوش مصنوعی، سمک و حلزون، ترکش های مختلف در دست و پا و سینه و کمر و جمجمه، مجروحیت های ریه ناشی از شیمیایی و... بماند که این مرد مقاوم و صبور و سخت کوش را از بین فرماندهان متمایز می‌کرد. برخی می‌گویند وضع مالی و زندگی جانبازان بالای ۷۰ درصد و خانواده شهدا خوب خوب است آیا شما هم چنین تصویری را دارید؟

ما در ۲ سال گذشته تمام تلاش خود را برای حفظ نام و ترویج عقاید و افکار شهید به نسل آینده و تحمل سختی‌ها در فراغ پدر عزیزمان سپری کردیم و هیچ وقت دنبال مزایای مادی نبوده ایم چون خدای ما بزرگ است و همین که مسئولان و مردم، راه شهید را ادامه دهند برای ما بزرگترین امتیاز است.

**الان شغل شما در شهرداری چیست و آیا به دست آوردن آن ربطی به فرزند سرلشکر سوداگر بودن دارد؟**

من در دفتر سردار محمد نبی رودکی مشاور پدافند غیر عامل شهردار (اداره کل دفتر شهردار تهران) توفیق خدمت دارم و حضورم در آنجا ربطی به فرزند سردار بودن ندارد.

**سردار سوداگر موسس آموزشگاه راندگی "هنگام"**

از ماجرای راه اندازی آموزشگاه راندگی

### توسط سردار بگوئید؟

از ویژگی‌های شهید سوداگر آینده نگری وی بود. از این رو بنا به پیشنهادی، اقدام به تاسیس آموزشگاه راندگی "هنگام" در شرق تهران کرد که هم چند نفری را مشغول به کار کند و هم بعد از بازنشستگی خانه نشین نشود. ایشان چون به کار پژوهشی و آموزشی علاقه زیاد داشت و تدریس هم می‌کرد دوست داشت به مردم آموزش صحیح بدهد.

### الآن شما آنجا چه می‌کنید و خودتان بارچندم در امتحان توشه‌ری گواهینامه گرفتید؟

بنده بعد از پدرم بنا به صلاحدید جمع خانواده موسس آن آموزشگاه شدم و با کمک همسر و برادرم و دوستانمان در حال اداره امورات مربوط به دریافت گواهینامه مردم هستیم. البته به لطف خدا و قبل از تاسیس آموزشگاه و با آموزشی که از پدرمان کسب کرده بودیم در آزمون راندگی آیین نامه و عملی شهر، بار اول قبول شدم.

### شهید سوداگر بنیانگذار پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس

#### مسئولان در زمینه نشر فرهنگ دفاع مقدس چه نمره‌ای از شما می‌گیرند؟

همه می‌دانند که اقدامات خوبی نظیر تاسیس پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس و ورود ۲ واحد درس آشنایی با دفاع مقدس در همه دانشگاه‌های سراسری، دانشگاه آزاد اسلامی و پیام نور از سوی شهید سوداگر صورت گرفته است و دیگر مسئولان هم به نوبه خود در زمینه نشر فرهنگ دفاع مقدس تلاشهای زیادی کرده اند. اگر چه گاهی با تحریف و اشتباهاتی نیز همراه بوده است.

#### آیا سردار از کتابی که برای ۲ واحد درس دفاع مقدس نوشته و تدریس می‌شود راضی بودند؟

کتاب آشنایی با دفاع مقدس بعد از ایشان بازنگری شد، من نمی‌دانم تا چه میزان مورد رضایت ایشان بود.

#### از برخورد های ناشایست مسئولان یا برخی از مردم با خانواده شهدا بگوئید؟

من در این خصوص عرضی ندارم؛ ولی امیدوارم آنها از راه وسیره و اعتقادات شهدای عزیزمان فاصله نگیرند تا در آن دنیا رو سیاه نباشند. مسئولان طوری برنامه ریزی کنند که خانواده شهدا برای

حفظ نام و یاد شهدای شان مجبور به خواش نباشند و عکس راه و رسم شهدا عمل نکنند.

### گاهی به پدرم انتقاد می‌کردم

#### به چه رفتارهایی از پدرتان انتقاد داشتید؟

من جوان بودم و جویای نام، ولی ایشان با سعه صدر به من درس های زیادی را آموخت. در بعضی موارد اختلاف سلیقه و نظر داشتیم که شاید بعضی از آنها به خاطر کم تجربه بودن بنده بود. ایشان بیش از حد، خودش را وقف دوستان، کار و تعهدش به مملکتش کرده بود و خودش را بسیار خسته می‌کرد و به جسم و روحش با وجود محدودیت های جسمی فراوان، بیش از حد فشار می‌آورد که من نسبت به این رفتار ناراحت می‌شدم. شاید فشارهای شدیدی که به خود وارد می‌کرد باعث شده بود بیماری قلبی ای که منجر به تعبیه پمپ میکر (ژنراتور قلب) گشته بود تشدید شود. بعضی وقت ها هم از سکوت ایشان در برابر بعضی ناملایمات روزگار که در حق خودش می‌شد و سکوت می‌کرد گله داشتیم، البته شاید به مصلحت هم بود.

#### دوست داشتید فرزند یک آدم معمولی بودید؟

من از تقدیری که خداوند برایم رقم زده به هیچ وجه ناراحت و پشیمان نیستم و خدا را نیز سپاسگذارم که لیاقت داد فرزند انسانی شریف و فرمانده ای شجاع، صمیمی و بزرگ باشم که مسئولان دیگر از رشادت ها و ویژگی‌هایش می‌گویند، ولی بعضی وقتها با خود می‌گویم که اگر فرزند یک آدم معمولی بودم، شاید مسئولیت من در جامعه خیلی کمتر بود و مجبور نبودم بعضی سختی‌ها را تحمل کنم.

#### اگر جنگ بشود شما چه می‌کنید؟

رزمندگان، ایثارگران و شهدا برای دفاع از شرف و ناموس این آب و خاک، جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند تا فرهنگ ایثار و شهادت را در جامعه نهادینه کنند و این میراث ماندگار باید بدون هیچ تغییر و تحریفی با همین کیفیت به نسل آینده منتقل شود. خدا نکند هیچ وقت دیگر جنگ بشود چون بارشادت هایی که شهدا و رزمندگان و ایثارگران از خود نشان داده اند، هیچ کس دیگر جرات جنگیدن با نظام جمهوری اسلامی ایران را ندارد و اگر خدای ناکرده جنگی بشود، همان کاری که پدرم و همزمان شهیدش با همان روحیه ایثار و شهادت کردند و جانشان را برایش دادند، ادامه می‌دهم و برای دفاع از مملکت عزیزم و دفاع از خون شهیدانی که در راه استواری این مرز و بوم جان خودشان را تقدیم امثال من کردند و جان ناقابل خود را تقدیم آیندگان می‌کنم.



اسلام با زندانی کمیته مشرک ضد خرابکاری

گفت و گوی شهدای



داوود کلی

# مخملباف "حزب الهی" بود؛ ولی نمی دانم چه شد!

« شنیدن روایت سال‌های مبارزه علیه رژیم ستمشاهی، از زبان مبارزی که طعم تلخ روزهای حضور در زندان کمیته مشرک را کشیده و خودش سال‌ها پس از انقلاب به عنوان راوی در موزه عبرت حضور داشته است، می‌تواند برای همه ما خواندنی و جذاب باشد «محمدیوسف باروتی» از مبارزان قزوینی که عمری را برای انقلاب هدیه کرده، در گفت و گو با شهدای اسلام داستان‌های باورنکردنی از روزهای انقلاب را به تصویر می‌کشد. او می‌گوید: محمدیوسف باروتی متولد اسفند ۱۳۳۱ در شهر قزوین هستم. دوران ابتدایی را همین جا بودم و در حال حاضر هم ساکن قزوینم. تا سال ۸۲ در آموزش و پرورش بودم و ریاست آموزش و پرورش الموت، تنگستان بوشهر، زنجان، آبیگ و مدیریت مقطع راهنمایی استان و دبیرستان‌های امام حسین (ع) و بزرگسالان فارابی را در کارنامه شغلی خود دارم.

## چگونه به عرصه مبارزه با رژیم شاهنشاهی وارد شدید؟

در بین خانواده و فامیل افراد سیاسی داشتیم. پسرخاله‌ای داشتیم به نام «جعفر چایچی» که در حوادث سال ۴۳ دستگیر، چند بار زندانی و بعد به کرمان تبعید شد. خودم هم درباره فقر شدید مردم مطالعاتی داشتم و کم و بیش با وضعیت فساد دربار آشنا بودم. سال ۱۳۴۸ وارد هیئتی به نام «دو طفلان مسلم» شدم که در منازل به صورت سیار برگزار می‌شد و مرحوم آقای یزدان پناه مسئول این هیئت بودند. پائیز سال ۱۳۴۹ یک تعداد از بچه‌ها را به مدرسه علمیه سردار؛ در خیابان تبریز قزوین قرار داشت، دعوت کردند طلبه‌ای به نام «محمود میزبانی» هم از قم می‌آمد و در هیئت سخنرانی می‌کرد. ایشان در آن جا گفتند که امام خمینی (ره) در نجف، درسی را به عنوان «ولایت فقیه» شروع کرده‌اند. جزوه‌هایی هم آورده بود و می‌گفت اگر می‌توانید آن‌ها را وارد جلسات هیئت کنید البته اگر گیر بیفتید زندان و اعدام هم دارد. همین موضوع بهانه‌ای شد برای ورود جدی‌تر ما به عرصه مبارزه سیاسی.

## بعد از آن چه کردید؟

پس از مدتی با پوشش مذهبی شروع کردیم به برگزاری جلسات سیاسی مخفی و اطلاعیه‌هایی که از طرف گروه‌های سیاسی ارائه می‌شد را در آن پخش می‌کردیم. البته در کنارش کوهنوردی و جلسات خودسازی و ... هم داشتیم.

## آیا آن زمان به خدمت سربازی هم رفتید؟

بله، سال ۵۱ خدمت سربازی رفتیم. اما چون به ما مشکوک بودند چند بار بازداشت‌مان کردند. آقای میزبانی هم به یک سال زندان محکوم شد و پس از آن، برنامه‌هایش را دیگر مثل سابق ادامه نداد و به همین علت ما تصمیم گرفتیم با بچه‌های دیگر در قالب کلاس‌های قرآن در همان پادگان نیرو جذب کنیم. از آن طرف هم قصد من این بود که پس از خدمت، اگر توانستم در جایی مشغول به کار شوم تا بتوانم کار بهتری برای جذب نیروهای مبارز داشته باشیم. «شرکت توانیر» برای

پتروشیمی آبادان، آزمونی داشت؛ اما به دلیل سابقه‌ام درسواک، قبولم نکردند.

### یعنی بیکار ماندید؟

نه، سرانجام سال ۵۴ در آموزش و پرورش مشغول شدم و به روستای اکبرآباد رفتم. دوستانی که دستگیر و شکنجه شده بودند اسم من را هم برده بودند به دنبال آن در بهمن سال ۱۳۵۴ بازداشت شدم. یادم هست که به دستور کمیته مشترک به منزلمان آمده همچنین از طریق آموزش و پرورش به کلاس درسم آمده و احضارم کردند. یک شب در کلاتری ۳ شهربانی قزوین بازداشت و سپس به زندان کمیته مشترک (موزه عبرت فعلی) منتقل شدم.

### زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری چگونه بود؟

حضور در کمیته مشترک، همراه با بازداشت در سلول انفرادی و شکنجه بود. شرایط بسیار سختی بود. البته ما قبل از آن از طریق فرستنده‌هایی که از عراق پخش می‌شد، از وضعیت اسفناک آنجا اطلاع داشتیم و با شکنجه‌گراها و نحوه کار آنها آشنا بودیم. اصلی‌ترین شکنجه، زدن با کابل به بدن زندانیان بود. آویزان کردن و موارد دیگر هم انجام می‌شد. البته ساواک قصد کشتن زندانیان را نداشت چون به اطلاعات آن‌ها نیاز داشت.

در میان زندانبانان فردی بود به نام «محمدعلی شهبانی» با نام مستعار حسینی که مهارت عجیبی در شلاق زدن داشت. البته چهره کریه و وحشتناکی هم داشت که خودش بدترین شکنجه بود. یک بار بدون چشم‌بند دیدمش، واقعا وحشتناک بود! با خودم گفتم بهتر که چشم‌هایمان را می‌بندند... یادم می‌آید یک روز صبح دیدم به در سلول بغلی می‌کوبند که ما را در بیاورید. تعجب کردم. پس از یکی دو ساعت آمدند این‌ها را بیرون آوردند. از یک زندانبان پرسیدم ماجرا چه بود؟ گفت: آنها ۲ قاچاقچی بودند که چندبار هم دستگیر شده بودند و برای ساعتی آورده بودندشان به اینجا، آن‌ها می‌گفتند اینجا دیگر کجاست!؟

چرا برخی از زندانیان دوستان و



### هم‌زمان خود را می‌فروختند؟

برخی به ظاهر زندانیان آدم‌های با نفوذی بودند که به راحتی اطلاعات می‌دادند. یا افرادی بودند که به بهای یک کتاب، مقاومتشان را از دست می‌دادند. نمونه آن «وحید افراخته» فرد شماره ۲ سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بود که بدون یک سیلی، ۵۰۰ نفر از نیروهایشان را لو داد و در نهایت هم اعدام شد. او کسی بود که «مجید شریف» را ترور کرد که در حال حاضر دانشگاه شریف به نام آن شهید نامگذاری شده است. مرتضی لباف از بچه‌های اصفهان بود که دستگیر و با وحید اعدام شد.

### با کدام یک از مبارزان معروف هم بند بودید؟

من در کمیته مشترک با شهید رجایی هم بند بودم. ساواک هم طوری ۲ - ۳ نفر را در یک سلول جا می‌داد تا آشنا نباشند. البته در مواقعی پیش می‌آمد که متوجه می‌شدیم آشنایی در بند هست. شهید رجایی یکی از اسوه‌های مبارزه بود که به مدت دو سال در کمیته، زندانی شد. یکی دیگر از مبارزان آقای «عزت شاهی» بود که ۲۸ ماه هم‌زمان با من در کمیته بازداشت بود.

### آیا مدت زندانی شما دائم در کمیته مشترک بود؟

خیر، چون تابستان سال ۵۵ به زندان قصر منتقل شدیم. رژیم متوجه



شده بود که آن زندان به دانشگاه تبدیل شده است. یعنی افرادی بودند که به بهانه‌ای بازداشت می‌شدند اما پس از طی دوره محکومیت، دوباره با شدت تمام به مبارزه خود ادامه می‌دادند.

در بند ۱ و ۲ اولین بزرگانی مانند مرحوم ربانی، کروی، عراقی، هاشمی و مرحوم عسگر اولادی حضور داشتند. در بند ۲ افراد رده بالای مجاهدین و در زندان قصر هم آقای لطف الله مشیعی با من هم بند بودند. صفر قهرمانی و غیره هم بودند.

ساواک از سال ۵۳، زندانیان را جدا کرد تا تأثیرگذاری کمتری برای دیگران داشته باشند.

### آیا افرادی بودند که تغییر ایدئولوژیک داشتند؟

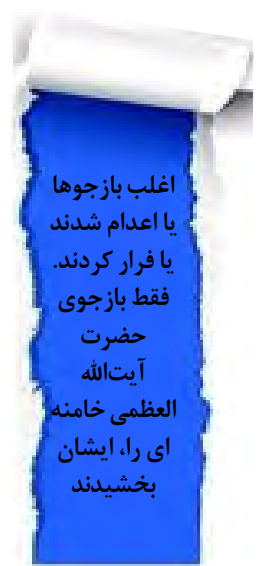
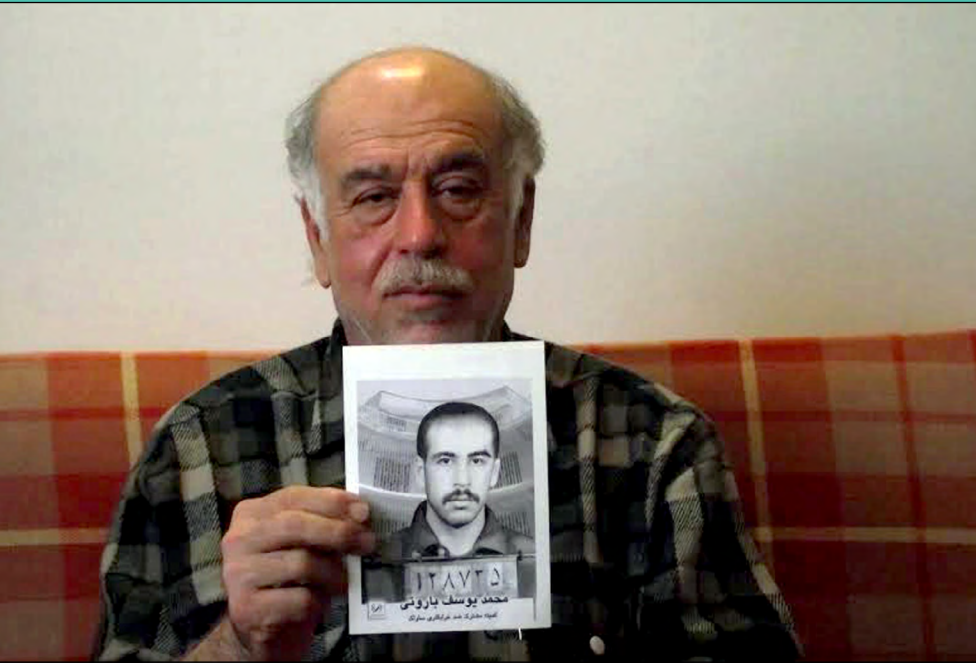
بله، یکی از این‌ها «محسن مخملباف» بود که خیلی حزب‌اللهی، فعال و اهل مطالعه بود. در زندان انحرافی از او ندیدم. پس از انقلاب هم کمی با هم ارتباط داشتیم، ولی حالا چرا به این وضعیت (ضد انقلاب شد)، خدا می‌داند.

### چه حکمی برای شما صادر شد؟

من به حبس ابد محکوم و خودم راضی و از خدا شاکر بودم که نرسیدم. حتی روز دادگاه به قدری روحیه داشتیم که ماموران ناراحت بودند. بازجو می‌گفت شناگر ماهری هستی آب‌گیرت نیامده. فکر می‌کردم حداقل ۲۰ سال در زندان به خاطر آن خواهم ماند. دوران زندان هم مطالعه زیادی داشتم. تقریباً ۳ سال در زندان بودم، که در آبان سال ۵۷ رژیم شروع به آزادی برخی زندانیان کرد که من هم جزء آن‌ها بودم.

### از مبارزان قزوین هم کسی بود؟

قزوین یکی از شهرهایی بود که همیشه زندانی داشت مانند مرتضی ثبوتی، مرحوم ابوترابی، خونینی‌ها، خاکسارها، شهید انصاری که روحانی بود و از اقوام بودند که در اسفند سال ۵۴ دستگیر زیر شکنجه آسیب دید و در



ریاست من واز این بابت خیلی خوشحال بودم.

### گویا مدتی هم در «موزه عبرت» به عنوان راهنما مشغول بودید؟

من ۶ سال راهنمای موزه بودم. موزه عبرت طوری است که اگر راوی مطلع باشد، حس آن روزها را بهتر منتقل می‌کند. از همه اقشار بازدید کننده داشتیم همه تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و به ندرت کسی بود که تأثیر نگرفته باشد. این را هم بگویم اغلب بازجوها یا اعدام شدند یا فرار کردند. فقط بازجوی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای راه ایشان بخشیدند، البته پس از مدتی هم که آزاد شد مُرد. معظم له موقعی که من در موزه عبرت بودم آمدند بازدید و این خاطره را گفتند. در آن جا دفتری داشتیم که بازدیدکنندگان آن را امضاء می‌کردند. پدری نوشته بود سال‌های سال زحمت می‌کشیدم تا ظلم رژیم گذشته را به دخترم بفهمانم، که سرانجام امروز پس از بازدید از این موزه فهمید. استاد دانشگاهی هم به اتفاق دانشجویانش آمده بود می‌گفت امروز دانشجویان من ۱۱۰۰ صفحه تاریخ معاصر را مطالعه کردند. یادم هست خانم دکتر از آلمان آمده بود. وی می‌گفت مردم حق داشتند از شاه متنفر باشند. حتی بازدید کننده هایی از خانم ها داشتیم که دیوار سلول ها را می بوسیدند و می گفتند اینجا قدمگاه شهداست.

### امام هم بودید؟

بنده جزء ۱۵۰ هزار نفر انتظامات کمیته استقبال از حضرت امام (ره) بودم. اما سیل جمعیت به قدری زیاد بود که زنجیره انسانی نیز نتوانست در مقابل آن دوام بیاورد.

### پس از پیروزی انقلاب به چه فعالیت‌هایی مشغول شدید؟

پس از پیروزی انقلاب، به قزوین آمدم. البته قبل از آن به شهید کجویی که بعد از انقلاب نیز نتوانست در مقابل آن دوام بیاورد. مسئول زندان قصر بود کمک کردم. ایشان خیلی اصرار کرد تا به قزوین بروم، اما من در جواب او گفتم قزوین نیاز به کار دارد. کمیته انقلاب اسلامی و به عنوان مسئول تبلیغات این نهاد انقلابی مشغول به خدمت شدم. آن اوایل تمام شهرهای اطراف را از لحاظ تبلیغات تغذیه و برای برگزاری فراندوم جمهوری اسلامی آماده می‌کردیم. نتیجه آراء هم نشان داد که مردم قزوین بیشترین شرکت کننده را داشتند. پس از آن، از سوی مسئول سپاه وقت قزوین (جواد منصوری) به عنوان مسئول تدارکات سپاه انتخاب شدم، اما بعد از ۲ ماه رفتم خدمت شهید رجایی. مهر ماه سال ۱۳۵۸ رفتم مدرسه ابتدایی رضوان قزوین و تابستان ۵۹ مسئول آموزش و پرورش الموت شدم همان اتاقی که شب دستگیری، آن جا شام خورد، شد اطاق

فروردین ۵۵ به شهادت رسید. افرادی هم از مجاهدین بودند.

### آیا بعد از آزادی باز هم به مبارزه ادامه دادید؟

شبی که می‌خواستیم از زندان آزاد شویم، یکسری از دوستان هنوز آن جا بودند. به آن‌ها می‌گفتم بر می‌گردید آن موقع هیچ کس انتظار نداشت به این زودی ها انقلاب پیروز شود. پس از آزادی، وقتی با تاکسی به سمت منزل خواهرم می‌رفتم، از اینکه مردم این قدر آگاه شده بودند، تعجب کردم. در قزوین راهپیمایی‌ها علیه رژیم شاه برپا بود. رفتم خدمت آیت‌الله باریک بین و گفتم اگر امکانات بدهید من تبلیغات راهپیمایی را به عهده می‌گیرم. ایشان هم قبول کردند و در یکی از راهپیمایی‌ها صدا زدم که چند خطاط می‌خواهم که ما چند نفر داوطلب شدند و با آنها شروع کردیم به نوشتن یکسری شعارها روی پارچه و مقوا، و بعد آن‌ها را بین مردم تظاهرات کننده توزیع و بعد از پایان راهپیمایی هم جمعش کردیم. البته ساواک هم نفهمید این پارچه‌ها و پلاکاردها از کجا آمده است. شب ۲۲ بهمن هم با دوستان رفتیم تهران و شاهد شورو شوق مردم بودیم.

شنیده شده شما عضو تیم استقبال از



## روایت زندگی شهید تاکسیران مختار سالمی از زبان همسرش

# خواروبار فروش و بازیگر تاتری که راننده تاکسی شد!

پس از آزادی از اسارت او را نشناختیم همسر شهید سالمی با بیان اینکه در دوره اسارت و عکس هایی که در اردوگاه از آن ها گرفته می شد، وضعیت ظاهری مختار و آسیبی که به چهره اش وارد شده بود را ندیده بودیم و فکر می کردیم که بعد از معالجه، وضعیت وی تثبیت شده و مشکلی در صورت و چهره نخواهد داشت. اواخر سال ۶۳ بود که خبر دادند مختار در میان ازدگان قرار دارد و با خوشحالی، در حالی که دمپایی به پا داشتیم به سمت مرکز نگهداری ازدگان در تهران و مکانی که آن ها را برای سه روز قرنطینه کرده بودند حرکت کردیم و با تصویری که قبلا از مختار داشتیم، انتظار دیدن او را با همان وضعیت داشتیم. اما، پس از مدتی که منتظر آزاده ها بودیم، در حالی که مختار را نشناخته بودم او به سویم آمد و در این حال بود که متوجه شدم بخشی از صورت مختار شدیداً مجروح شده است. ترحمی، به استواری و طاقت بالای شهید در مواجهه با خانواده در اولین لحظات بازگشت از اسارت اشاره کرد و گفت: هنگامی که مختار را در آن وضعیت دیدم به یاد تمام سال های دوری و اسارت، پریشان شدم و که او گفت ازدگان دیگر را ببینید که روی تخت

و بعد از آن نیز ۹ ماه را در بیمارستان های دیگری تحت درمان داشته است چرا که ترکش توپ به صورت او اصابت کرده و به شدت مجروح شده به نحوی که نیمی از صورتش را از دست داده بود.

**۶۰ نامه صلیب سرخ که نمی خوانم**  
ترحمی، نامه نگاری های صلیب سرخ و ارسال نامه های مختار برای او را تنها راه ارتباط و درد و دل با همسرش دانست و گفت: در سه سال و نیم دوره اسارت مختار در عراق، در مجموع نزدیک به ۶۰ نامه به دستمان رسید و از سوی خانواده نیز، در جواب، تعدادی نامه برایش ارسال کردیم و توانستیم از طریق این نامه ها تا حدودی از یکدیگر کسب اطلاع کنیم هر چند که پس از آزادیش، این نامه ها را دوباره خواندیم و یادآوری روزهای گذشته را کردیم. وی توضیح داد: در شش سالی که از شهادت مختار می گذرد، هر بار که دلم تنگ می شود، سری به نامه هایی که او برایم در دوران اسارت نوشته می زخم و آن ها را می خوانم. اما، چون بچه ها با دیدن این نامه ها اذیت می شوند، آن ها را در حضور آنها نمی خوانم.

« سازمان تاکسیرانی تهران، ۲۱ شهید را تقدیم نظام کرده است که در این شماره به سراغ خانواده شهید "مختار سالمی" رفته ایم. شهید "مختار سالمی" در سن ۱۸ سالگی وارد ارتش شد و در ۲۲ سالگی به اسارت نیروهای عراقی درآمد و نزدیک به چهار سال از روزهای عمرش را در بیمارستان ها و اردوگاه های عراق سپری کرد. "فاطمه ترحمی" همسر این شهید می گوید: شهید سالمی پسرخاله ام بود که در شهریور ماه سال ۵۹ با یکدیگر ازدواج کردیم. که فردای آن روز خبر رسید که دشمن به مرزهای کشور تجاوز کرده است و به همین دلیل، فردای روز ازدواجمان به جبهه رفت و تا چند ماه پس از آن به مرخصی نیامد. بعد از چند ماه به مدت دو روز به مرخصی آمد و به همراه من به دیدار اکثر اقوام رفت. گویا می دانست رفتنش این بار بسیار طولانی خواهد شد و به این دلیل، فرصت نشد برنامه ریزی برای رفتن ماه عسل داشته باشیم. فاطمه خانم، با یادآوری روزهای انتظار و رفتن مختار به جبهه، برای دومین بار گفت: روزها پس از دیگری سپری می شد و تا ماه ها خبری از او نداشتیم، به گونه ای که با مراجعه به یگان نظامی وی و نیز برقراری ارتباط با دوستانش، کسی از او خبری نداشت و این وضعیت تا یک سال ادامه پیدا کرد و در حال رسیدن به این نتیجه بودیم که گویا مختار به شهادت رسیده و مفقود الجسد شده است تا اینکه، در بازگشت اولین گروه از اسراء یکی از دوستانش که جزء نیروهای آزاد شده ما بود، خبر آورد که مختار در عراق اسیر و زندانی شده است. با پیگیری های بسیار سرانجام از طریق صلیب سرخ متوجه شدیم مختار مجروح شده است و ۲۱ روز در عراق و در بیمارستانی در حالت کما قرار داشته



### از خواروبار فروشی تا رانندگی تاکسی و بازی در تئاتر

همسر شهید سالمی، رانندگی را از فعالیت‌های جدا نشدنی مختار عنوان کرد و افزود: مختار بعد از آزادی از اسارت، که معازنه خواروبار فروشی راه انداخت و تمایلی به حضور در آن پیدا نکرد و با خرید یک دستگاه تاکسی، به عنوان راننده در شرکت تاکسیرانی مشغول به کار شد چرا که به دلیل جراحات‌هایی که داشت، ارتش وی



را جانباز بازنشسته کرده بود در حالی که او تنها ۲۴ سال سن داشت. فاطمه خانم گفت: فعالیتش در تاکسیرانی زبانشده همکاران و دوستانش شده بود به گونه‌ای که می‌گفتند از گفت و گو و هم صحبتی با مختار سیر نمی‌شوند و دوست دارند که همواره در کنارشان باشد و به این دلیل از محبوب‌ترین رانندگان تاکسی در میان همکارانش بود و از سوی دیگر، هرگز با هیچ مسافری برای دریافت

و ضایعه نخاعی شده اند! بروید خدا را شکر کنید که من این طور نشدم و هنوز می‌توانم روی پای خود راه بروم و کار کنم و جراحی صورتم چیز مهمی نیست.

### ماه عسلی که مختار به تنهایی رفت

همسر شهید سالمی که روحیه‌ای شوخ طبع نیز دارد، می‌گوید: پس از بازگشت از اسارت روزی به مختار گفتم که ماه عسلت را به تنهایی رفتی خارج! و مرا با خود نبردی چون یک روز بعد از ازدواجمان به جبهه رفت و دیگر فرصتی پیش نیامد تا بتوانم با مختار به سفر بروم. زیرا دیگر اسپر شده بود دست کم سه سال و نیم را در عراق برای ماه عسلش گذراند. البته که با تاخیری چهار ساله سرانجام به ماه عسل و پاپوس امام رضا(ع)، مشرف شدیم. وی با بیان اینکه، تا شش ماه بعد از بازگشت مختار از اسارت، کار شبانه‌روزی وی این بود که به استان‌ها و شهرهای مختلف سفر کند و خبری از فرزندان اسپر شده خانواده‌ها به آنان بدهد، گفت: تا شش ماه هر روز او به شهرهای مختلف سفر می‌کرد و به دیدار خانواده‌های اسیرایی که در زندان با آن‌ها در یک کمپ بود می‌رفت و خبری از سلامتی آنان را به این خانواده‌ها می‌داد که موجب خوشحالی آنان می‌شد. ترحمی، با یادآوری اینکه به دلیل جراحی فک و سختی خوردن غذا برای مختار، برای این شهید غذایی درست می‌کرد که بتواند با کمترین مشکل آن را بخورد، افزود: در بسیاری از روزها برایش سوپ درست می‌کردم تا بتواند آن را بخورد اما او به پلو دمی با گوجه و خورش‌ت قیمه علاقه داشت.

کرایه دعوا نکرد و در اغلب اوقات حتی کرایه‌ای از مسافران نمی‌گرفت و از آن‌ها طلب دعا و فاتحه می‌کرد که بارها در این مورد خود شاهد چنین صحنه‌ای از مسافران بوده‌ام. فاطمه ادامه داد: این فعالیت‌ها، مختار را از حضور بیشتر در میان مردم بازداشت و چندی از کارش به عنوان راننده تاکسی نگذشته بود که به تئاتر نیز علاقه مند شد و با حضور در تالار وحدت بسیاری از تئاترهایی که در آن زمان روی صحنه می‌رفت را تماشا می‌کرد و تا نیمه‌های شب به خانه نمی‌آمد. وی اضافه کرد: چندی بعد، در شهرستان ورامین گروه تئاتری تشکیل و مختار نیز به عنوان بازیگر در آن بازی کرد و بازی درخشانش در این تئاتر سبب شد، با همراهی و کمک حبیب‌الله کاسه‌ساز و چند تن دیگر به بازی ادامه دهد و در بسیاری دیگر از تئاترهایی که در ورامین و برخی در تهران برگزار می‌شد به عنوان بازیگر حضور پیدا کند هر چند که درآمدی که از این فعالیت داشت بسیار ناچیز بود.

### پیغامی که بعد از شهادت برایمان ارسال کرد

همسر شهید سالمی در ادامه با اشاره به اینکه، مختار چندی بعد بر اثر شدت جراحات‌های وارده و مشکلات دیگری به آرامی و در خواب به کما رفت و چندی بعد به شهادت رسید، از پیام مهمی که از سوی او به خانواده ارسال شده بود اشاره کرد و افزود: با تاکسی همسر که در خانه باقی مانده بود به دیدار یکی از اقوام رفتیم و چند روزی را آنجا ماندیم اما، یکی از همسایه‌ها تماس گرفت و گفت که از روزی که رفته‌اید، فردی به درب خانه شما می‌آید و می‌گوید که پیام بسیار مهمی از سوی شهید دارد. این فرد گفت مختار به خوابش آمده و گفته که باید هر چه سریعتر این تاکسی را بفروشید و آن را تا زمان فروش تکان ندهید. برای پیدا کردن علت این موضوع، با یکی از مسئولان تاکسیرانی تماس گرفتم و موضوع را بیان کردم و او گفت که چون کارنامه تاکسی به نام همسر که شهید شده است ثبت شده، در صورتی که با این خودرو با کسی تصادف کنیم و حادثه‌ای برای فردی رخ دهد از نظر قانونی این سانحه قتل عمد محسوب می‌شود. منتظر شهید تاکسیران بعدی باشید.

ادامه دارد...



**روایت گوشه‌ای از زندگی مرحوم لشگری،  
جانباز جنگ تحمیلی از زبان مادرش؛**



# آن مرد مهربان رفت

خبر کوتاه و باور نکردنی است، حاج مجید لشگری به هم‌زمان شهیدش پیوست. این جمله‌ای است که خانواده و همکاران این مرحوم را در بهت و حیرت فرو برد. مجید لشگری، رئیس اداره حراست فیزیکی بانک تجارت در حالی پاک و بی‌آلایش از بین ما رفت که بسیاری نمی‌دانستند او "جانباز شیمیایی" است. دوستانش سرفه‌های مداوم مجید را به پای سرماخوردگی اش می‌گذاشتند و تنها افراد معدودی بودند که می‌دانستند چه آشوبی در دل حاجی موج می‌زند. آشوبی که سرانجام در تاریخ دهم بهمن ۱۳۹۲ با وصل به یاران شهیدش پس از ۲۸ سال پایان گرفت و درد و رنج ناشی از تحمل جراحی شیمیایی برای همیشه التیام یافت.

را اعلام کرده بودند، مجید هم شهید شد و خدا را شکر کردم که چنین سعادت نصیبم شده است. اما، با حضور در بیمارستان مجید را که دو ترکش در سر داشت و دست و پاهایش سوخته بود دیدم. بتول شیرخانی ادامه می‌دهد: در آن زمان از شیمیایی شدن مجید در عملیات بی‌خبر بودیم و تا سال‌ها نمی‌دانستیم که او دچار این مصدومیت شده است. هر بار که سرفه می‌کرد، می‌گفت که سرما خورده و خوب خواهد شد. اما، این سرفه‌ها همچنان ادامه داشت.

### استخدام در بانک با دمپایی

وقتی که جنگ تمام شد، یکی از دوستانش که خصوصیات و اخلاص را می‌شناخت به او پیشنهاد کرد که برای استخدام به بانک تجارت برود، مجید هم دمپایی‌اش را پوشید و برای دیدار با مدیرعامل به بانک رفت. همان لحظه ورود، نهبان مانع شد و گفت که نمی‌تواند با این وضعیت به دیدار مدیرعامل برود. اما،

فکر می‌کردیم که سرانجام روحانی خواهد شد.

### وقتی مجید پیک گردان شد

بالاخره مجید با رضایت پدر به جبهه رفت و چون جثه ریز و چابکی داشت، به عنوان مسئول پیک در گردان انتخاب شد و با شجاعت و به تنهایی میان گردان‌ها و دسته‌های مختلف در رفت و آمد بود و دستورات فرماندهان را به واحدهای مختلف رزمی ابلاغ می‌کرد. لذا به همین خاطر فرماندهان به وی پیشنهاد فرماندهی رسته و معاونت گردان را دادند که نپذیرفت و تنها قبول کرد به عنوان پیک به فعالیت خود ادامه دهد. دو سال از حضورش در جبهه‌ها می‌گذشت که در عملیات والفجر هشت دو دستش به شدت سوخت و یک پایش هم تا ران آسیب جدی دید. مادر مجید می‌گفت: در مسجد ضیاءآباد که محل زندگی‌ام، بود خبر دادند که مجید مجروح شده و باید به بیمارستان برویم. فکر کردم مانند دو پسر عمویش که با این روش خبر شهادت آن‌ها

مادر، خواهر و همسر آن مرحوم با اینکه هنوز داغدار بودند پای گفت و گویا شهدای اسلام نشستند.

### فکر می‌کردیم مجید روحانی می‌شود

در این گفت و گو عنوان شد: وقتی که جنگ شروع شد مجید ۱۸ ساله بود و چندین بار از پدرش درخواست کرده بود که اجازه بدهد جبهه برود؛ ولی پدر به او گفته بود که باید درسش را بخواند تا اینکه اصرارهای پی در پی و وساطت مادر در نهایت سبب شد تا مجید سال ۶۲ به عنوان بسیجی عازم مناطق جنگی شود.

مادرش می‌گوید: مجید از بچگی خجالتی و صبور بود و نسبت به بچه‌های دیگر رفتاری متفاوت داشت و همه فکر می‌کردند که در آینده روحانی می‌شود چون، راز و نیاز و اعمال دینی و مذهبی خود را تمام و کمال و با دقت و سواس بسیار به جا می‌آورد و به همین دلیل



مدیر از طریق دوربین او را دیده و به نگرهبانی گفته بود که لشگری را با همان دمپایی هایش می‌خواهد. این گونه بود که سال ۶۷ در بانک تجارت استخدام شد.

### داستان ازدواج مجید

همسرش می‌گوید: با مجید نسبت فامیلی داشتیم و چون اخلاق و روحیاتش را می‌شناختم، بر اساس توصیه خانواده در انتخاب همسری با ایمان، با او در سال ۶۴ نامزد و سپس ازدواج کردم. خانم سلیمی با بیان اینکه مسئولیت در بانک برای او تعهدات بسیاری را در پی داشت گفت: مجید هرگز به طمع دنیا، آخرت خود را نفروخت.

### روزی که مدیر شد

همسر آن مرحوم می‌گوید، مجید هشت سال پیش، عصر به خانه آمد گفت که از سوی مسئولان بانک از او خواسته اند که مسئولیت حراست فیزیکی بانک تجارت را بر عهده بگیرد. مجید هم با وجود بی‌میلی به انجام این کار و مسئولیتی که برایش ایجاد می‌کرد، این پیشنهاد را پذیرفت و از این بابت از من نیز عذرخواهی کرد؛ چرا که می‌دانست با قبول این پست، باید از خانواده خود کم کرده و برای انجام وظیفه درست توجه بیشتری به مسئولیتش داشته باشد.

### استاد پلی استیشن

از آن روز مجید لشگری، دیگر زودتر از ساعت ۱۰ شب به خانه نمی‌آمد و بچه‌ها همواره در انتظار آن بودند که پدر کمی زودتر به خانه بیاید و با آن‌ها بازی کند. هر چند در بازی پلی استیشن با بچه‌ها بی‌رقیب بود، اما به خاطر رضایت آن‌ها همیشه بازی را به فرزندانش می‌باخت تا آن‌ها را خوشحال کند. حساب و کتاب مجید بسیار قوی بود و در حلال و حرام زندگی اجازه نداد حتی ریالی پول حرام به زندگی‌اش وارد شود و درآمدش را پس از اینکه شرعیات را از آن کم می‌کرد به خانه می‌آورد و این موضوع سبب می‌شد که زندگی موفق و خوبی داشته باشیم و بسیاری گمان کنند که وضع مالی خوبی داریم در حالی که با وجود سبب او، سطح مالی زندگیمان مانند دیگر کارمندان دولت بود و تفاوت زیادی با دیگران نداشتیم.

### مردی با چهره مهربان

خواهر مجید هم در مورد ویژگی‌های بردارش می‌گوید: هر بار که به برادرم پاداش و یا عیدی از سوی بانک تعلق می‌گرفت، آن را میان کارکنان دفترش تقسیم می‌کرد. معتقد بود هر موفقیت شغلی را که کسب کرده است مرهون تلاش همه افراد و کارکنان دفترش بوده و نباید صرفاً این پاداش به من تعلق بگیرد.

بر این عقیده بود که روزی با یک تلفن او را به عنوان رئیس اداره منصوب کرده‌اند و روزی دیگر با تلفنی او را از این مسئولیت برکنار خواهند کرد و از این رو، نباید به صندلی‌های مدیریتی اعتنا کرد. و به همین دلیل هرگز با وجود داشتن سمتی مهم، پشت میز و صندلی ریاستش ننشست و به گفته کارکنان و مسئول دفترش در جایی دیگر از اتاق و آنجا که یادگارهای دوران دفاع مقدسش را نگهداری می‌کرد، امور مردم و بانک را پیگیری می‌کرد.

### جشن "ازدواج" دختر، جشن "معراج" پدر

خواهر آن عزیز در ادامه از منظری دیگر به روایت سفر ابدی برادرش گفت: پنجشنبه بود که به منزلمان در قزوین آمد و شب تا نیمه‌های شب بیدار بودیم و صبح جمعه، غسل جمعه خود را به جا آورد و آماده رفتن به تهران شد. از او خواستیم برای ناهار بماند، اما به دلیل اینکه شناسنامه دخترش را گم کرده بود خواست به تهران برود تا آن را پیدا کند، زیرا ازدواج تنها دخترش نزدیک بود. قرص‌هایش را خورد و از

خانه خارج شد و به سمت تهران حرکت کرد. که در راه دچار حمله قلبی شده و با کنار زدن ماشین به آرامی به خوابی ابدی فرو می‌رود. البته در همان روزها زمزمه رفتن سر می‌داد و می‌گفت که آماده رفتن است. حتی کفنش را نیز خریده و به مادرم داده بود.

### بسیاری نمی‌دانند که مجید رفته است

بسیاری پس از درگذشت آن جانباز ایثارگر هنوز نمی‌دانند که مجید را از دست داده‌ایم. جانبازی هست که با مجید ارتباط عاطفی بسیار نزدیکی داشت و نمی‌داند او رفته است. از ما خواسته است به دوستش بگوییم سری به او بزنند، اما می‌ترسیم به این جانباز بگوییم مجید از این دنیا رفته است. خب، می‌ترسیم با شنیدن این خبر، او را نیز از دست بدهیم. بنابراین منتظر هستیم تا به طریقی که کمترین آسیب به وی برسد این خبر را به او اعلام کنیم. همسر مجید هم در این زمینه می‌گوید: هنوز با گذشت یک ماه از درگذشت همسر، پیامک‌های تشکر به گوشه همراهش ارسال می‌شود. با این محتوای تشکر آنهایی که مجید ضامن‌شان شده و یا کمک کرده تا مشکلی از مشکلاتشان برطرف شود و یا افرادی که از خانواده اجازه گرفته‌اند که گاهی در هر زمان که دلشان گرفته است با خط مجید درد و دل کنند. اینها را افتخاری برای مجید و خانواده‌اش می‌دانیم که مردم تا این اندازه به او اعتماد داشته‌اند.



# شهادت‌یاری

اولین ماهنامه بین‌المللی خبری تحلیلی ایثار و شهادت

الشهداء الشهرة للإسلام

MONTHLY MARTYRS OF ISLAM

از میان خانواده شهدا و ایثارگران برای توزیع در سطح کشور با شرایط ویژه  
نمایندگی می‌پذیرد

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن: ۶۶۵۷۶۲۸۲ تماس حاصل فرمائید

## پذیرش نمایندگی توزیع با شرایط ویژه

### فرم اشتراک ماهنامه‌ی شهادت‌یاری اسلام

علاقه‌مندان به اشتراک ماهنامه می‌توانند پس از واریز حق اشتراک به حساب  
۳۰۱۰۱۰۳۶۱۸۴۲۱ بانک قرض الحسنه مهر ایران یا شماره کارت ۶۰۳۷۹۹۱۳۴۸۸۷۲۱۲۲  
بانک ملی اصل فیش واریزی را همراه با فرم اشتراک به نشانی دفتر نشریه، تهران، خیابان  
کارگر جنوبی، خیابان آذربایجان غربی، پلاک ۲۱۰ ارسال نموده و یا از طریق سامانه  
پیامک ۳۰۰۰۶۰۴۰۴۰ اعلام کنند.

اشتراک شش ماهه | ۱۲۰۰۰ تومان

اشتراک یکساله | ۲۴۰۰۰ تومان

## مشخصات مشترک

نام و نام خانوادگی: ..... نام موسسه: .....

سن: ..... تحصیلات: ..... تلفن: .....

نشانی کامل و دقیق پستی: .....

کدپستی: .....

متقاضی اشتراک: شش ماهه  یکساله  از شماره  تاشماره

## ۵۰ درصد تخفیف ویژه خانواده شهدا و ایثارگران

(فتوکپی مدرک شناسایی معتبر به همراه فیش بانکی ارسال گردد.)

سازمانها، نهادهای و اشخاص می‌توانند برای تقویت این نشریه ما را مساعدت مالی کنند.